بسم الله الرحمن الرحیم

زلال چشمه سار ستایش عظیم‌الشانی که از عین الحیات جوشیده از آتش زبان غیور ریزد و سپاس جویبار نیایش کبیر
که از منبع قلب صافی برگزیده از فواره لسان با آب و تاب خیزد ریاض جلال و حدایق کمال حضرت
فیاض مطلق را سزاوار است که طرح گلستان امکان را بمقتضی حکمت کامله ثبت نامیه با شجار موجودات نامیه
دارا [illegible] و بر تربیت ربیع نگارستان وجود [illegible] را نقش و نگار انا خلقناکم فی احسن تقویم
زینت افزود و نقش [illegible] را مانند [illegible] چون شبنم در گل و کیفیت در [illegible] بنیاد
از آن [illegible] ازل الآزال در پرده [illegible] مختفی و مخفی [illegible] جلال [illegible] از حکم
امکان [illegible] طاق [illegible] افلاک [illegible] عدم
تعین [illegible] موجودات [illegible] فاحببت
ان اعرف [illegible] خلقت [illegible] فرارف [illegible]
[illegible] اول ما خلق الله نوری
ظاهر [illegible] لولاک لما خلقت الافلاک [illegible]
[illegible] نبوتش [illegible] کنت نبیا
و آدم بین الماء والطین [illegible] ولکن رسول الله وخاتم
النبیین [illegible] انک لمن المرسلین علی صراط المستقیم
آراسته [illegible] وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
پیراسته [illegible] سلطان [illegible] فلک اول [illegible]
نفس [illegible] افلاک پیدا کرده [illegible]
بوده [illegible] وجود [illegible]
[illegible]

[illegible]

زلال العیون

اسم مصنف محمد شفیع ابن عطاء الله
محمد الحسینی

کتاب زلال العیون

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

زلال چشمه سار ستایش بیحدی که از عین دل جوشیده از آبشار زبان فرو ریزد
و سلسال جویبار نیایش لایحصی که از بین منبع قلب جاری گردیده از فواره لسان با آب
و تاب خیزد ریاض جلال و حدایق کمال حضرت فیاض لایزالی را سزا و در خور است
که طرح گلستان امکان را بمحض حکمت کامله و مشیت شامله اشجار موجودات
ناسوتی و ازهار ملکوت لاهوتی ریخته و صحن نگارستان وجود انسان را
بنقش و نگار انا خلقناکم فی احسن تقویم زینت افزود و نفس ناطقه
مجرد نژاد را با بدن مادی نهاد چون شمیم در گل و کیفیت در مل آمیخته
حکیمی که طبایع متباینه ارکان را در موالید و صور متنافره اخشیجان و هیات
متفاوته اسطقسات را در ابدان حیوان چنان سرگرم اختلاط هم ساخته
که یکدم بدون هم نتوانند زندگی نمود بزرگواری که هر چند شاهباز عقل
دوربین و عقاب تیز پر وهم سرعت قرین در فضای بیمنتهای ادراک دانش
پرواز نمایند عنقا مثال جز قله قاف عجز و کلال را نتوانند پیمود غفاری
که اگر دریای رحمتش بجوش آید صد جهان گناه بقطره بخشاید قهاری
که اگر پنجه غضبش بعزم انتقام برآید کوهی را کاهی نماید فیاضی که اگر سحاب عز
زرنثار

سرشار فیضش کوی مستان باده تکوین را از خم احدی بار در میکده عدم
بیرون ننهادی بنده نوازی که هرگاه عصای هدایت او کوران سرزمین
تکلیف را راه ننمودی کسی را گذر بشارع معرفت نیفتادی رزاقی که اگر
خوان رزاقیتش لمحه از محفل جهان بازکشد مائده خواران عرصه دوران
از اشتعال نائره مجاعت نسر طایر فلک را کباب سازند داوری سینه
چشمی و بین اشتیاق و آرزومندی بقرص ماه و مهر در سفره زنگاری سپهر اندازند
مهربانی که اگر ناخدای لطفش بزورق کشتی شکستگان سواحل جهان
خدایی ننماید احدی رخت هستی از قلزم لطمه خیز حوادثات بساحل نجات
نتواند کشانید مستغنی که هرگاه سلسبیل اعانت و احسانش لحظه
از گلستان ارم ایجاد بازگشد رنگ از روی گلعذاران امکان پریده در عرصه
بوستان طبیعت شاهد شمیم را بجلوه گاه غنچه نتواند رسانید مشعشعه
بیضای جهان آرا از بوارق انوار عطای اوست و لامعه غره ماه روشنی
پیرا از شوارق آثار اشفاق بیمنتهای اوست **للراقمه** زهی کردگار
جهان آفرین خدای زمین و زمان آفرین فروزنده مشعل ماه و مهر نگارنده
اختران سپهر ازل را ابتدا نه جز ذات پاکش ابد مطلع بیت از انتهاش
در آن دم که او بود هستی نبود بعالم بلندی و پستی نبود قدیمی که غلامش
قدم بود و دست کمربسته خدمتگذارش بست بود داخل چاکران جدید

حدوثی که از لطف کرده پدید ❊ هیولی کجا بود و صورت کجا ❊ که داده بهم الفت آن هر دو را ❊
نضارت ده گلشن کاینات ❊ طراوت ده بوستان حیات ❊ از و گشته
خورشید گیتی فروز ❊ نموده ز مهتاب شب همچو روز ❊ ز دریای صنعش فلک یک حباب ❊
بود در شحه بحر فیض افتاب ❊ فلک شخص سرگرم در جستجوست ❊ شفق غنچه گلشن
صنع اوست ❊ بجز او که بتواند این کار کرد ❊ که از خار گل را پدیدار کرد ❊ بود خرم
از او زمین در بهار ❊ لبان زمرد شود شاخسار ❊ چو لطفش نوای کرم ساز کرد
بعالم در رحمتش باز کرد ❊ بهر کس عطا کرد ز احسان خویش ❊ بهر ذره داد
از خوان خویش ❊ بود نیک و بد جملگی بنده اش ❊ بشمشیر فرمان سر افکنده اش ❊
یا نور النور عجز الواصفون عن توصیف کمالک ❊ و یا خفیا من
فرط الظهور کل السنة العقول عن تعریف جمالک ❊ سبحان الله
ازین الطاف گوناگون ❊ و اعطاف از دایره احصا بیرون ❊ که گم گشتگان
ظلمات شب دیجور حیرانی را از پرتو مشعل عالم افروز هدایت نبوت انبیاء کرام
و ارادت اولیاء والا مقام بسرمنزل معرفت رسانیده ❊ و رخت
هستی غرقه شدگان دریای جهالت را بغواصی ذوات مقدسه پیغمبران
ذیشان بساحل شریعت کشانیده ❊ تبارک الله از ان قدیمی که در ازل
الآزال در پرده استتار مختفی می بود ❊ و بخودی خود جمال در آیینه جلال می نمود
نه از ممکن و امکان و احیاز و اعیان اثری ❊ و نه از وجود و ماهیت و ماده

نموده دروازه آسمان را ❊
زرنگار مهر انوار را ❊

مدت

ومدت خبری ❊ طاق بلند افلاک در قله قاف عدم نمایان ❊ و سطح زمین در زیر
شهپر عنقای نیستی پنهان ❊ بود خواست که خورشید جمالش از افق کنت کنزا
مخفیا فاحببت ان اعرف خرامشیتش بخلقت نور پاک شاه لولاک
قرار یافت ❊ و برید امرش بسوی ایجاد آن بهترین گوهر بحر امکان شتافت ❊
گوهر آن ذات شریف را از صدف اول ما خلق الله نوری
ظاهر گردانید و بطفیل وجود مسعودش بمفاد لولاک لما خلقت الافلاک
میهمانان خوان ایجاد را بموائد الطاف خوانده از قید عدم رهانید ❊ یعنی آن پیغمبر
و سرور والا گهری که ایوان نبوتش بفرش کنت نبیا و آدم بین
الماء و الطین مفروش است ❊ و خاتم رسالتش بنقش و لکن رسول
الله و خاتم النبیین منقوش ❊ بزرگواری که صحیفه رسالتش بسطر انک
لمن المرسلین علی صراط مستقیم آراسته ❊ و والا مقداری که منشور
جلالتش بطغرای غرای و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
پیراسته ❊ عالیمکانی که باشاره سبابه شریفش سلطان تختگاه فلک
اول شق شود چه عجب که باراده نفس همایونش خرق و التیام در جمیع افلاک
پیدا کردد ❊ بلند قدری که سمند عالم نوردش براق برق رفتار بوده باشد
در حینیت که بیک چشم زدن در مقام قاب قوسین او ادنی هویدا گردد
تا شمه وجود بجودش از پیش طاق رواق جهان ظاهر گردید شکست

درطاق شقاق لسر رافت ؛ وتا شعشعه درخشان ولامعه تابان مهر منیر ذات
بابرکاتش از افق هستی فروزان شد آتشکده فارس چراغ روشنی به تندباد
افسرده که داد ؛ صبح صادق با صفای سینه بی کینه اش دیده از غیرت
سینه چاک گردیده ؛ واسمان با قد بلندش ملاحظه نموده از رشک تا بکمر
در خاک خزیده ؛ سنبل طره طرار از آتش عشق جانسوزش تاب داده ؛
و بلبل از شوق گل جمال با کمالش خاشاک مژگان در آشیانه دیده از گریه
بسیلاب داده ؛ قمری از شوق سرو قامتش طوق غم بگردن جان نهاده ؛
فاخته از فراق وی درد ما لا یطاق خورده لیش نوای محنت فزای
کوکو ورد زبان ساخته ؛ غنچه کیسه پر از زر ساخت که تا نثار
مقدمش نماید ؛ زنبق از آن روز زبان در کام بلبند نمود که شاید با او در مقام
تکلم بر آید ؛ نرگس شوخ چشم در حین فطرت از آن جهت دیده گشوده
که دیدارش ببیند ؛ وریحان از آن سبب فرش گلستان گردیده بلکه انجا
بر ولیش نشیند ؛ سرخ روئی شاهدان چمن از نوازش و عنایت اوست ؛
ورا است قدی شمع انجمن از ذکر هدایت او ؛ تهی دستان مایه حسنات را
از شفاعتش کیسه مالامال غفران است ؛ و تشنه لبان رحیق رحمت سلا
ماء معین شفاعتش روح و روان ؛ دستگیر عاصیان روسیاه ؛ جوهر لارک
أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ ؛ بمنبع مروت

ومعدن

ومعدن مروت ؛ صاحب حق وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ
قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا ؛ شناسا سنده الَّذِي جَعَلَ
لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا ؛ طارق طریق سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى
وسالك مسلك وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى شفیع الامة کاشف الغمة ؛
مفخر الانبیا قدوة الاصفیا ؛ اعنی جناب مستطاب سیدنا و نبینا ابو القاسم محمد المصطفی
علیه من الصلوات ازکاها ؛ ومن التحیات انماها ؛ مادار رحی السماء و استنار
سراج البیضاء ؛ فَيَا مَنِ اصْطَفَيْتَ أَنْبِيَاءَكَ ؛ وَيَا مَنِ انْتَجَبْتَ أَصْفِيَاءَكَ
صَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ صَلَوةً دَائِمَةً ؛ وَاجْعَلْنَا فِي طَرِيقَةِ الْحَقِّ قَائِمَةً ؛
وَاحْفَظْنَا بِحَقِّهِمْ مِنْ سُوءِ الْمَآبِ ؛ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا
وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ؛ لمسوّده زین
باد در هو مینهایت ؛ بآن سلطان اقلیم هدایت ؛ بود عالم طفیل بر وجودش ؛
فلک خم گشته از بهر سجودش ؛ ازو شد تارک دین صاحب تاج ؛ نبوت رفت
از او سوی معراج ؛ بدوش چرخ مهر از الست ؛ که زان مهر نبوت
این نشست ؛ بود او مغز و عالم جمله پوست ؛ فلک گرد زمین زان گوی
بر توست ؛ ازان رو سجده که گردید آدم ؛ که در صلب شریفش بود خاتم
نشد نوح نبی غرقه بطوفان ؛ که آن گوهر در او می بود پنهان ؛ خلیل از آتش
نمرود شد دور ؛ همه جز جان ادمی بود آن نور ؛ ز زاد دو مت آن نور یزدان

محبت بعضا ز از حشو بار زد فر احوالش منها کرده باشد لاشک در روز
میزان صاحبان جمع براة اعمالش بدست راست تسلیم خواهند نمود ؛ نوای
رسای فضایلش چون از پرده خفا بر آمد در حجاز و عراق عرب و عجم و در هر گوشه
و مقامی از اوج و حضیض عالم سیر آهنگ شهرت آفاق گردیده بگوش
بزرگ و کوچک رسید ؛ و لوای والایش در هر رزم که شقه کش شد نسیم
فتح و نصرت بران پرچم ظفر توام وزید ؛ از شعشعه پنجه اسد اللهیش پرتو نور
يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ بر عرصه گیتی فتاده ؛ و از برق شمشیر آتشبار خرمن
عمر کفار را سوخته و بباد فنا داده ؛ کیوان بلند ایوان خادم درگاه جلالش ؛
مربی اهل تدریس برجیس طفل دبستان کمالش ؛ بهرام خونخوار آشام در سلک
غلامان خنجر کذارش آسوده ؛ مهرا نور و ماه منور هر یک طبقی از نور بجهة نثارش
مهیا نموده ؛ زهره کنیز عزیز زهره ایشن ؛ تیر با تدبیر از متعلمان ادب سرایش ؛
سماک رامح نیزه بکف گرفته در مصدر فرمانش ایستاده ؛ نسر طایر در هوای
تولایش بال و پر گشاده ؛ امام البرره قاتل الکفره برهان الموحدین یعسوب
الدین منجح مقاصد و مطالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه من الله
الف الف سلام و تحیة ما دامت الافلاک دواره ؛ و الانجم سیاره

لناظمه

علی آن مظهر الطاف یزدان ؛ تولایش اساس دین
و ایمان ؛ علی آن دُرّ بحر آفرینش ؛ علی سرحلقه ارباب بینش ؛ نبوت را ازو

باسمعیل نازل گشت قربان ؛ محمد گوهر دریای رحمت ؛ محمد منبع انهار رافت ؛
محمد بهتر اهل زمین است ؛ محمد رحمة للعالمین است ؛ دلیل شاه راه دین و ایمان
شفیع این شعیع پر عصیان ؛ و بعد از انبیای کرام اولیاء والا مقام را مرتبه
خلافت رسانید ؛ و خلعت گرانبهای ولایت را در ایشان پوشانید ؛ علی الخصوص
امام عالیمقام که طراوت شاخسار بهجت بار گفتارش ؛ و لطافت ازهار کلمات
ملاحت آثارش ؛ صاف صهبای سحر سراید ؛ و باده ناب خم عبارت آراید ؛
در منقبت او دست بعض خامه متطاید که به مهر مهرش اسناد مهر زنان
چون مهره خزف سخیف و باطل ؛ و به فروغ مهر عالم افروز هدایتش
سویدای دل ارذل نشود ؛ سروری که آفتاب عالمتاب خلافتش از افق
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وخاور يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ دمیده ؛ و الا گوهری که تا غوص ایش ان غدیر خم سرشت روستار است
گلشن و بهار آبیاری محبت و فرمان لازم الاطاعتش بمضمون مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ فرض عین و عین فرض گردید ؛ هر که رو بطریق انیق صراط
عَلِيٌّ حَقٌّ نُمْسِكُهُ نهاده ؛ بود در قرعه خاش شکل الحیان تولای فرح پیرای او
افتاده در اجتماع جماعت اهل نشور ؛ بیاض ناصیه و چهره چهره ایش
غیرت عارض حور خواهد بود ؛ و آنکه رقم نقش قدمش بر جبهه قبول
نگارد فرد اول نسخه سعادت آثارش ؛ و گوشواره گوش هوشیار رسیده
نخست

مطالعات علی امیر سماز

بازو قوی گشت ۞ موتمن را پاس دین علی گشت ۞ که برجای نبی خفته شب غار ۞
که جان کرده نثار شاه ابرار ۞ بجسم دین علی روح وروان بود ۞ بجاه
و مرتبت عالمیان بود ۞ بن عم و برادر بود و داماد ۞ کرا اینقدر عالی رتبه
افتاد ۞ علی افضل ز کل انبیا بود ۞ برای آنکه نفس مصطفی بود ۞ کز این مرتبت
زان صاحب تاج ۞ جناب احمد مرسل بمعراج ۞ قدم رنجه ز دوش چرخ داده ۞
علی پا را بدوش او نهاده ۞ دلیلی نیست بهتر در نبوت ۞ جز ایمان علی بحر مروت ۞
اوج و شرف الفاظ فصاحت مقام ۞ و قوت و ابتزاز اختر کلمات بلاغت
فرجام ۞ در بروج مدایح و ثناگستری حضرات مطهرات ائمه کرام اثنا عشریست ۞
که بی گلگونه محبت ایشان شاهدان اعمال و عروسان مجمله افعال مقبول
درگاه احدیت نشوند ۞ و بدون باده نوش ساغر مودت آن مستان
خمار یقین زمره مکلفین مست شراب طهور معرفت نگردند ۞ هر که نقد متابعت
و مطاوعت ایشان در کیسه دل ذخیره نماید متاع سعادات را خریداری
تواند نمود ۞ و آنکه عکس محبت ایشان را بر آینه دل افکند مرآت قلب را
از زنگ نفاق تواند زدود ۞ یعنی شموس آسمان ولایت ۞ و نجوم انجم
هدایت ۞ صرافان جواهر زواهر کلمات ربانی ۞ و کشافان غوامض
دقایق فرقانی ۞ شاهنشاهان سریر تمکین ۞ پیشروان جیوش اهل یقین ۞
شفیعان عرصه نشور ۞ فریادرسان امت یوم ینفخ فی الصور ۞ ینابیع

علوم

علوم سبحانی ۞ منابع الطاف یزدانی ۞ ائمه اطهار ۞ اولاد کرام حضرت رسول مختار
و عترت بزرگوار حیدر کرار ۞ صاحب ذو الفقار ۞ ابراج آسمان امامت ۞
نقبای امت علیهم صلوات الله الملک العلام الی یوم الساعة و ساعة القیام
لمحرره
مهر درخشان ذره از فیض انوار شماست ۞ بحر جامع قطره
از بحار اسرار شماست ۞ در مقام چاکری کروبیان گشته مقیم ۞ عرش و کرسی
پیش طاق صحن دربار شماست ۞ رهنمای در جهان و پیشوای ناس را ۞
خلق را کردن شفاعت در جزا کار شماست ۞ خصوصا امام زمان ۞ و سرور
و سالار شیعیان ۞ و صاحب اهل دوران ۞ و مقتدای انس و جان ۞ باغبان
شریعت الهی ۞ میراب جویبار دین حضرت رسالت پناهی ۞ قدوه مومنین پیشوای
مسلمین ۞ زینت دهی شمشیر جهاد ۞ سنگ انداز قاروره کفر و الحاد ۞ صاحب
خروج خلافت ظاهر و باطن ۞ فرمان فرمای اهل کل اماکن و مواطن ۞ پنبه بردار
گوش غافلان ۞ معمار کاخ ایمان ۞ نماینده طریق مستقیم دین ۞ گشاینده ابواب
طریقت جناب خیر المرسلین ۞ برازنده لنور ۞ ظاهر کننده رموز ۞ برهان
الحق ۞ نور المطلق ۞ آفتاب عنایت یزدانی ۞ سایه رحمت ربانی ۞ شمع محفل
هدایت ۞ سرو ریاض ولایت ۞ مستور پرده خفا ۞ منصور بجنود اعدا ۞
خاتم الائمه ۞ کاشف الغمه سمی جد ماجده حبیب الرحمن ع بالاسم و الکنیه
علیه الثنا و التحیه لمؤلفه ای نور دیده پیمبر ۞ ای در ثمین صلب حیدر ۞

ای از تو بپا اساس ایمان : از فیض تو قایمست ارکان : ای مهر منور ولایت :
وی خسرو کشور هدایت : ای سرو ریاض آفرینش : ای گوهر پاک اهل بینش :
ای منتظم از تو کار عالم : از لطف تو زنده مانده آدم : ای بلبل گلشن کرامت :
شد ختم بحضرت امامت : در سینه دلم شد فگارت : شد دیده سفید
ز انتظارت : اسباب ظهور گشته پیدا : جز اسم زشرع نیست برجا :
ای مظهر کردکار لاریب : وقتست براز پرده غیب : ای ماه سما آل یس :
افروز چراغ دولت و دین : ای کام دل امیدواران : بنما ره حق باهل ایمان :
ای سرمه دیده خاک پایت : هر لحظه هزار جان فدایت : ای غنچه گلبن نبوت :
ای کان فتوت و مروت : چون مهر چرا حجاب داری : خورشید صفت
نقاب داری : روی بنما بمن نهفته : تا دوری از رخ جهانم : در بحر سرشک
غرق آیم : وز آتش شوق نیست تابم : کر قابل آن نیم مرا زار : در جواب
نقاب خویش بردار اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُقْتَبِسِينَ مِنْ اَنْوَارِ
جَمَالِهٖ : وَالْفَائِزِينَ بِجَلِّ مِنَّتِهٖ بمحمد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ **بَعْدُ**
از شعشعهٔ ذرّه نوازی افتاب جهانتاب حمد و ثنا از افق بیان : و عالم افروزی
ماهتاب نعت خواجه سرا از چاک خامه و زبان : و جریان آبحیات
منقبت سلطان سریر در فضاء مکان نا علی از ظلمات مداد مشکفام
و گلشن آرای صفحات به بنفشه ارقام درود خجسته ورود ائمه هدی علیهم :

جواد خوشخرام عالم فرسا : و سمند سبک سیر جهان پیما یعنی قلم صداقت
شیم : عطف عنان بصوب میدان مدعا نموده در مضمار عبارت گستری
آیین جلوه گری ساز : و در عرصه بیان مطلب خرامیدن اغاز مینماید :
و خامه سخن گذار باستعانت حضرت کردگار حجاب خفا و نقاب
اختفا از رخسار شاهد غرض و منظور می کشاید : که این سرگردان وادی
شرمساری : و حیران تیه کنه کاری : سباح دریای بی اعتباری غبار زاویه
خاکساری : خوشه چین خرمن اهل معنی محمد شفیع بن بهاء الدین محمد الحسینی را
همواره در گلشن خاطر غنچه این تمنا شکفته و خندان : و در ریاض ضمیر نهال
این مطلب سرسبز و ریان میگردید : که پیوسته اوقات خود را مصروف
بمطالعه کتب تفاسیر و احادیث کرام : و مدارست اخبار ائمه والا مقام
گرداند : و با دست اندیشه سر زلف شاهدان روایات را مشاطکی :
و از آبیاری جداول سطور حقانیت منظورش حدیقه دل اخلاص منزل را
بمرتبه نشو و نما رساند : شاید عیون را از کحل مداد اخبار استبصار
و جلاء العیون روزی شود : و اخلاق از آثار کافی و وافی ادلیاء و الاقدار
و عترت اطهار تهذیب خصال و محاسن افعال میسر گردد : از مسالک
و طرق روایات صحیحه و حسنه بسر منزل مدارک اصول و فروع قواعد احکام
الهی برد : و در عین الحیوة و بحار الانوار متابعت شرع احمد مختار غوطه خورد : و مشکوة

خاطر را از مصابیح کلمات مشتولان خوروش؛ و صحن ضمیر را از حدیقهٔ الفاظ
مقتدایان کرام گلشن سازد؛ و از خواندن شرح ارشاد آن هادیان
عباد بتدارک ذخیرهٔ معاد بر داند؛ با خود متعهد بوم که من بعد باید ریاحین
علوم دیگر را نبویید؛ و بپای فکرت بغیر منزل اخبار مدارک مراتب دیگر را
نباید پویید؛ چرا باید متاع نفس نفیس را مصروف بعلم صرف
ساخت؛ و در آیینهٔ خاطر صور احوال ماضی و مستقبل و ضرب زید عمرو را
انداخت؛ عاقل کیست که از مصادر افعال مجهول و اجوف اجتناب
نماید؛ و از ناقص کردن عمر عزیز بتحصیل فعل و قال مذکر و مؤنث و حاضر و غائب
و امر و نهی آسایید؛ بلکه اگر باین علم مشتغل باشد همت بر نفی وجه این
علت کماهو؛ و جزم حریص این فن را از موضوع عقلا و جمع اهل دانش
مفرد دانسته مواد اعلال او را مضاعف و معتل العین و مختل الحواس شناسد؛
و همچنین محو کردیدن ظرفیت لغو؛ و مانند طالب مجهولیت که مبتدای
بی خبر را خواهان است؛ و کسی که مرفوع مدارج معرفتش کردیده باشد
بدون جر اضافات علوم حقانیه چون افعال ناقصه آراسته صفت
نقصان است؛ هر فردی از افراد آدم که بفهم معانی علم کردید جان داند
اهر غور بسیار در بحار ادراکش بدون تحصیل گوهر معارف از جمع عقلا مستثنی
و حال او منبی بر بی تمیزی نحو عطف بیان جهلا و تابع حمق خواهد بود

ومنصوب

[illegible]

ومنصوب در باب تحقیقش مانند نکره که در سیاق نفی عموم یابد؛ سینهٔ اهل
آن فن که به امام مرجع خاص و عام نشده قفل هر مشکل نتواند کشود؛ و از منطق
بعلم منطق بنهایت چه نتیجه بهم رسد؛ و از تصور تصدیق صغری و کبرایش چه امور کلیه
حاصل کردد؛ ایجابش بسلب آراسته؛ و موضوع معلوماتش مهمل مجهولات
پیراسته؛ و همچنین است سایر علومی که بکار آخرت نیاید؛ و زنگ شبهه از دل نزداید؛
هر چند آنکه تحصیل بعضی از علوم از واجبات است لا محاله من مزاولت آن
با غرض تضییع اوقات مستحقه؛ بلکه آن قدر از سایر علوم باید دید که بوسیلهٔ آنها عرایس
آیات و اخبار را در آغوش کشید؛ و لنعم ما قیل بزرگ نفاق علم تلبیس کرد؛
علم ز سرچشمهٔ تقدیس کیر؛ هر چه نه قال الله و قال الرسول؛ هست برا اباب
فضیلت و فضول مجملا بایکم خود در بازار تفاسیر آیات شریفه و احادیث
لطیفه؛ و چهار سوق کتب اربعه؛ خرید از جواهر زواهر اخبار و آثار احکام شرع مقدس
احمد مختار علیهم شده و گل سوری دل را از نسیم عبهر شمایم آنها مالامال
خنده و سرور؛ و گلبن خاطر را از شبنم لآلی امثال مضامین آنها چون غنچه
لبریز از اوراق حبور کردانید؛ و چاشنی آثار انتشار آن حدایق اهم در نخل اشفاق
و اشتی را لطف کردکاری پرورده شده بود بکام جان رسانید؛ و در آندم
که این فقیر گلچین حقایق و دقایق آن حدایق مرحوم؛ و از صیقل کاری احادیث
زنگ ملالت از آیینهٔ دل میزدودم؛ بقا بدی خضر توفیق که از این حجر بسرچشمه

وشخص اجتبا ثمرات مرادات نماید که نهال فاطمیتی کاشته باشد چنانچه در دیوان
منسوب بسرور حبیب و دین برهان الموحدین امیر المؤمنین ع مسطور و محرر و مذکور است
که فرموده اند بلوت صروف الدهر ستین حجة ؛ وجربت حالیه من العسر والیسر
فلم ار بعد الدین خیرا من الغنی ؛ ولم ار بعد الکفر شرا من الفقر ؛ وحال آنکه هرگز جهی
تحویل صاحب جمع و تحویلدار خزانه عامره معاشت نگردیده هم از حرف جمع و فذلک
باقیمانده بالاضافه مرقوم لمعه داشتم که این از تسویلات شیطان است ؛ بنابر بصارت توفیق
الهی بوده بلبلان معانی که در قفس خاطر محبوس بودند سرائیدن آغاز ؛ و مرغان
خوش الحان دقایق که در چمن ضمیر محبوس بودند آهنگ نغمه پردازی ساز نموده
شروع در ترقیم این رساله و تبیین این مقاله کردید ؛ امید آنکه چون نقود کلماتش
بمحک ارباب کمال رسد ؛ و عیار حروفش در میزان اهل دانش سنجیده گردد
از غل و غش عاری و از کم و کاست بری بوده ؛ بشکل بسندان زور کار اغلاطش را
صحیح گردانند ؛ و اگر بینند که از طریقه انیقه حقیقت گوی منحرف است قائدی فرموده
بسر منزل تصحیحش رسانند ؛ وبالله التوفیق **مقدمه در سبب تصنیف کتاب عیون اخبار الرضا ع**
چون کوهستان اساس تالیف ؛ و نقش بندان کارگاه تصنیف ؛ و بهزاد
قلمان الواح سخن سرا ؛ و مانی رقمان صحایف معنی پیرا ؛ و نساجان تار
و پود کلمات ؛ و صیقلگران آیینه تالیفات ؛ و بتحریر و ترقیم رسائل
اشتغال مینمایند ؛ و بکلید دندانه قلم ابواب مولفات می‌گشایند

عیون اخبار الرضا ع افتاده از زلال روح پرور آن کام تشنگان حیات
بخش و رونق گلزار معرفت حضرت رب العالمین است حدیقه دلرا
خرم ساخت ؛ و بقدر استعداد ماده و قابلیت جوهر کمتر از ذره و شذرم
از ریزش نیسان رحمت الهی در صدف قوت فکر قرار گرفته لؤلؤی مستقلش
پرداخت ؛ و بنابر آنکه احدی نقاب حجاب بلغت فارسی بعنوان بسط از رخسار
دلربای معانیش نگشوده ؛ و بنظر رسیده که کسی تفصیل شرح آن نموده باشد
بنان خامه اراده آن می‌نمود که نقاب از رخسار چهره حقایق و دقایقش کرده خرد
خورده بین با بنگ بر وی میزد که تا چه حد کلاست ؛ و طایر تیز خیال چون مرغ
تازه پرواز اراده صعود بعد ارجش می‌نموده عاقله بندا میکرد که تا چه رتبه
عروج بدین مقام است ؛ باغبان اندیشه چنین طرح می انداخت که ای عاجز تو چو
برگ جبهی غنچه در گلستان کمال اشکفتگی آغاز ؛ و مانند عندلیب در بوستان سحر سرا
آواز میتمای ؛ و در باغ تالیف با عدم استعداد گشت و سیر مسکن ؛ و گاه نبال
الشیطان یعدکم الفقر ندا میداد و هرای پر دو در فصل خزان امن و امان
وا شکفتگی گیسوی شاهد و ران غم پرس نهال تصنیف و زارع بذر تالیف میباشی
و در خار زار شاهد عزت را با ناخن بیکاری میخراشی ؛ تا بنت از دو
دنیا چون غنچه لبریز خون است و ظاهرش از چه رو مانند گل خندان شکفته و گلگون
کسر عروس معانیت در آغوش گیر دو همچو غنچه زر بسوی داشته باشد

دکر

ابن عباد

قبل از انکه برقع کشای شاهد مدعا کردند گفتگوی چند از مقدمات آن تمنا نگاشته
خامه شیرین ادا میسازند لهذا این فقیر نیز اقتفاءً لآثارهم درین باب مقدمه
درخصوص تصنیف کتاب عیون اخبار الرضا که ماده این زلال العیون است
اگر مذکور سازد بیمدار دبیر بطی نخواهد بود وزیر عدیم النظیر درست اعتقاد
وامیر پاک فطرت صافی نهاد ابوالقاسم اسمعیل مشهور بصاحب کی کوی فصاحت
وبلاغت از اکفاء واقران ربوده و بلکه قرینه او الی یومنا هذا درمیانه ورسا
نبوده بعلا حدیقه ضمیر منیرش مثمر معانی جدیده و شاخسار زبانش مثمر
کلمات فصیحه ولغات بلیغه گردیده بشکل لسیندان زمانه لآلی مضامین
متینش را آویزه گوش خود میساخته اند و شیرین کامان چاشنی دانش
بحل عبارات حلاوت آمیزش می پرداخته اند و با وجود انکه دامن خاطرش
بسیار علایق ریاست دولت وبا وتاد عوایق سلطنت که خار راه سالکان
طریق معرفت آمد بود نوع سبیل اکاهی ساخته گرفتار بوده در ایام فرمان فرمای
مؤید الدوله لوای وزارت و در زمان فخر الدوله علم امارت افراشته پیوسته
بتحصیل علوم اشتغال می نموده و لحظه با کثرت مشاغل دنیا از کسب
معارف نمی آسوده چنانچه در کتب سیر و اخبار بنظر این بنده بمعتقد
رسیده که در سفری از اسفار چهار صد شتر کتب او را بار بردار
می بوده اند و جواهر اشعار بسیار در منقبت ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار
برشته

برشته نظم کشیده و کواکب منیره مضامین بیشمار در منقبت حیدر کرار از مطلع خاطر
فیض مآثرش دمیده چنانچه در کتب معتبره منقول است که ده هزار بیت در منقبت
دبترای اراعادی فرموده واز جمله قصاید مشهوران مرحوم مغفور قصیده ایست
که در کتاب عیون اخبار الرضا محرر و مسطور است در منقبت امام عالی مقام و مثوای
انام دری آسمان امامت و درج کرامت و غنچه گلبن احمد مختار و ثامن
ائمه اطهار وکیل کارخانه ایجاد و داعی عباد بطریق رشاد سلطان سریر
ارتضا علی بن موسی الرضا علی آبائه واولاده من التحیة ازکاها ومن التصلیة انماها
منظوم فرموده و بنظر کیمیا اثر شیخ جلیل القدر والامقدار اعلم علمای اخبار
وافقه فقهای نامدار رافع لوای مذهب حق ائمه اثنا عشر مروج دین مبین حضرت
سیدنبیه المجر الاعظم والنحریر الاکرم یعنی جواهر علوم اهل بیت را صندوق محمد بن
علی بن الحسین بن بابویه القمی المشهور بصدوق کرمه الله من حلل المرضات
وسقاه من میاه الجنات که صیت مناقب وفضایلش عالم گیر و ذکر محاسن
واوصاف حمیده اش فرگلش منابر و بر سیده بنابر انکه ازجب
کلمات آن قصیده اخلاص نشان انوار صدق وصفا لامع واز وجنات
معانیش شعشعه پاک اعتقادی ساطع شده آیتی روشن وعلامتی واضح
وبرهانی بر رسوخ عقیدت وخلوص طویت آن امیر بی نظیر بود جناب شیخ
بزرگوار بجائزه آن در رشاهوار مزرع اخلاص صاحب ابن عباد را

از چشمه‌سار عیون اخبار الرضا علیه السلام سیراب شد و از جویبار احادیث و اخبار آن
برگزیده کردگار چمن اعتقادش با نشاط ساخته این گوهر گرانبها را الفاظ خزانه
آن جناب مخزون و صاحب گوشش و گردن جان با لآلی مضامینش آراسته
بمتقات وافره و افاضات متکاثره از فیوضات شیخ بزرگوار یافته
و آنچه از کلام شیخ نجاشی که یکی از علمای رجال و صاحب فضل و کمال است مفهوم
میشود که شیخ صدوق قدس سره حسب الدعای امام الانس والجان حضرت صاحب
الزمان علیه السلام متولد گردیده و مجملی از کلام او اینست که علی بن الحسین پدر شیخ بعراق
آمد و ملاقات شیخ حسین بن روح را که نایب حضرت صاحب الامر است و سفراء الهی که داشت
از او پرسید و بعد از آن کتابتی بعلی بن جعفر اسود که او نیز از وکلای آن جناب بود نوشته
که کتابت او را بحسین بن روح برساند و عریضه بخدمت با رفعت حضرت صاحب الامر علیه السلام
قلمی و در آن عریضه از حضرت التماس فرزندی نمود حضرت در جواب آن عریضه نوشته بودند
که ما دعا کردیم حق سبحانه و تعالی ترا درین زودی دو پسر خواهد داد خیر و نیکوکردار پس حق
اقدس الهی او را دو فرزند کرامت فرمود محمد و حسین و شیخ صدوق ره همواره در مجالس
و محافل افتخار میفرمود که من بدعای حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شده ام و الحق باین
سعادت عظمی و عطیه کبری افتخار و مباهات میتوان نمود و بلکه در مقام سرافرازی
سر باوج چرخ هفتمین میتوان سود

باب ذکر مجلس الرضا علیه السلام
مع اهل الادیان و اصحاب المقالات فی التوحید

عند

عند المامون حدثنا ابو محمد جعفر بن علی بن احمد
الفقیه القمی ثم الایلاقی رضی الله عنه قال اخبرنا ابو محمد الحسن بن
محمد بن علی بن صدقة القمی قال حدثنا ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز
الانصاری الکجی قال حدثنی من سمع الحسن بن محمد النوفلی ثم الهاشمی

یقول ترجمه مصنف قدس سره میفرماید خبر داد ما را ابو جعفر پسر علی پسر احمد
فقیه قمی پس ایلاقی رضی الله عنه و گفت ابو محمد خبر داد ما را ابو محمد حسن پسر محمد
پسر علی پسر صدقه قمی گفت ابو محمد حسن مذکور خبر داد ما را ابو عمرو محمد پسر عبد العزیز انصاری
کجی گفت ابو عمرو مزبور خبر داد مرا کسیکه شنیده بود از حسن پسر محمد نوفلی پس هاشمی
که او می گوید **شرح** چون عادت حسنه و طریقه الیه مستحسنه اهل رجال
احادیث ائمه علیهم السلام به تبیین و توضیح رجال اقبال منمایند هر چند که ذکر رجال از مقام
منمر نیز و متح اثری نیست نهایت این فقیر تبعا لهم و اقتفاء لاثرهم نقاب کتمان از چهره عروس
مدعا بسر انگشت خامه سرعت انتما گزیده تحقیق احوال ایشان را بمعرض اظهار میگذاشت
و بنا بر آنکه این رساله در ترسیح مطلبی باید خالی از فواید نباشد در تلو آن اقسام حدیث را
مسطور میسازد علامه طیب الله رمسه در خلاصه و ابن داود قدس سره در رجال خود توثیق
جعفر بن علی بن احمد القمی المعروف بابن الرازی نموده اند و همچنین علامه در کتاب مزبور
و نجاشی در رجال خود حسن بن محمد بن فضل را توثیق نموده اند و بجلالت شان و علو
قدر و مکانت رالیه اعتراف دارد و او را از جمله رواه حضرت کاظم علیه السلام و فرزند ارجمندش علیهما السلام
شمرده اند و از مصنفات او کتاب کبیری ذکر نموده اند و فاضل استرابادی در رجال

لیکن بسبب ادا حاجتی نوشته که حسن بن محمد بن فضل بن یعقوب بن سعد بن نوفل بن حارث بن
عبد المطلب و ایلاق قصبه ایست از محال بلخ و فاضل متقی مولانا محمد تقی طاب ثراه در
شرح من لا یحضره الفقیه فرموده محتمل است که مراد این باشد که بلخ از قصبهای ایلاق
است و ایلاق ترکستان است اما ابو محمد حسن بن محمد بن علی صدقه قمی و ابو عمرو محمد بن
عمر بن عبد العزیز انصاری اعلمای رجال متوجه نگردیده اند و حال ایشانرا در سلسله
رجال منتظم نساخته اند و مجهول الحال اند نهایت چون شیخ صدوق طاب ثراه در بعضی
از ابواب این کتاب برخی از اخبار را باین عبارت میفرماید روی هذا الحدیث و انا
بریٔ من صحته و چون در این مقام طریقه سکوت اختیار فرموده معلوم است که حدیث مزبور در نزد
شیخ عالی مقام صحیح است و شارح کتاب من لا یحضره الفقیه رحمه الله میفرماید که احادیث
مرسل محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی بلکه جمیع احادیث ایشان که در کتاب کافی و من
لا یحضره الفقیه است همه را صحیح میتوان گفت چون شهادت این دو شیخ بزرگوار کمتر
از شهادت اصحاب رجال نیست بلکه یقینا بهتر است از جهت آنکه ایشان هم صحیح
میگویند معنی آنست که بیقین حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین فرموده اند
بوجهی که ایشانرا الیقین حاصل شده است و شاگردان که صحیح میگویند معنی آنست
که جماعتی که روایت کرده اند ثقه بوده اند و محتمل است کذب و سهو هر یک
انتهی و چون بسبب مرور دهور و انقضای سنین و شهور و فقد کتب موفوره و وجود
نقله تصحیح اسانید صعوبتی بهم رسانیده امر بایشان مشتبه گردیده بنای احادیث را

بر چهار قسم

خبر صحیح

بر چهار قسم گذاشته اند قسم اول صحیح و آن خبریست که متصل شود سند او بمعصوم ع
بنقل عدل امامی ثقه و تمامی سلسله رواة بحلیه عدالت آراسته و بزیور صداقت پیراسته باشند
الدرجات احوال ایشان غره غرای ان اکرمکم عند الله اتقیکم تابان و از مشکوة معدلت
آن خورشید کیشان مصباح تشیع و سراج اقتدای بائمه اثنا عشر نمایان گردد و بنیان ایمان
ایشان بمتابعت ابراج آسمان امامت مرصوص و صداقت گفتار و طهارت کردار
ایشان از علمای رجال منصوص و قدح و طعنی درباره ایشان در کتب مسطور و در السنه و افواه
معتمدین مذکور نباشد پس هر حدیثی که باین نسق از روایان عادل منسوب بجناب نبوی
و حضرت مرتضوی و عترت اطهار معصومین ایشان هم بموجب حدیث شریف حدیثی حدیث
ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین
حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین
حدیث رسول الله و حدیث رسول الله قول الله عز و جل متحد اند و در ذکر دو صحیح و در نزد
جوهریان اخبار مانند لعل بدخشان در صدق وصفا درخشان و در ضیابخشی چون مهر تابان
صریح میباشد و گاه است که اطلاق کرده میشود خبر صحیح بر حدیثی که طریقش از طعن سالم
بوده هر چند که عارض شود آن حدیث را ارسالی یا قطعی و باین اعتبار است که در السنه
محدثین این مضمون جاریست مثلا روی ابن ابی عمیر فی الصحیح کذا و فی صحیحه کذا دویم خبر حسن

خبر حسن

و آن روایتیست که رجال روایتش در سلک امامیه اثنا عشریه منتظم و ممدوح اند هر چند علمای
رجال یکی از سلسله را توثیق صریحی ننموده باشند بنا بر آنکه حال اسناد تا یع حسن میباشد همین هم

هر که نفس متصف بعدم توثیق علمای رجال باشد و بایع از جمله ثقات و مشاهیر روات باشند
او را حسن می نامند سیم موثق و گاهی قوی نیز بهمین معنی اطلاق می شود و آن حدیثی است
که در سلسله اسناد آن عادل ضابط غیر اثنی عشری بوده باشد اعم از آنکه عامی یا زیدی
یا فطحی یا واقفی بوده باشد یا غیر اینها همین رو مشتمل بود اسناد آن بر ارسال یا قدح و طعن
یا جهالت حال در بعض روات یا کل ایشان کافیست و گاهی اطلاق میشود ضعیف
در مقابل صحیح و گاهی در مقابل صحیح و حسن و بعد از علامه قدس سره جمعی از متاخرین از
اصطلاحی دیگر علاوه نموده اند و غریق قلزم رحمت سبحانی شیخ حسن بن شهید ثانی در کتاب
منتقی الجمان به بسط اقوال متقدمین و متاخرین ایشان قیام نموده چون درین مقام زیاده
برین موجب طول کلام میشد بهمین چند کلمه مصدع گلچینان ریاض این حدیث
شریف میگردد لما قدم علی بن موسی الرضا علیه السلام علی المأمون امر الفضل بن سهل ان یجمع له
اصحاب المقالات ترجمه چون وارد شد علی پسر موسی یعنی حضرت رضا ع بوده باشد
بر مامون امر کرد مامون فضل بن سهل را تا اینکه جمع کند از برای او اصحاب گفتگوها را
شرح صاحب کشف الغمه علیه الرحمه در سبب در خواست آن امام امه نقل نموده که مجمل
و ملخص کلام او اینست که مامون شقاوت انجام شخصی را جلودی نام تعیین نمود که از مدینه
طیبه جمیع آل ابی طالب را بخراسان برد جلودی مور از راه بصره جمیع ازان
ذریه طیبه را با جناب مستطاب کل گلشن ارتضا علی بن موسی الرضا ع بنزد مامون
آورده خدمت خود را با نجام رسانید و بعد از آنکه آل ابو طالب شرف ورود و عرصه دریافتند

مامون ملعون بجهه هر یک از ایشان منزلی تعیین نموده آن سلطان سریر امامت و شهنشاه
اقلیم کرامت را در مقام شکوه جاداده بکمال اعزاز و نهایت اکرام بعمل آورده
کس فرستاد و گفت که ای سلیله دودمان گوهر صدف ایجاد غرض ازین که مرا اراده دارم
که جامه خلافت را از آن ملعون غصب نموده از کنده منصب موروثی را بآن حضرت
واگذارم و کمر خدمتگذاری بمیان جان بسته بلوازم بندگی قیام نمایم نمیدانم رای جهان آرای
عالی بچه قرار خواهد یافت چون کس مامون شرفیاب خدمت آن مقرب حضرت بیچون
گردید و مراتب او در پیشگاه بارگاه امامت بعرض رسانید نظر باینکه آن معدن
علم لدنی عارف بودند که زبان کذب ترجمانش بشوایب دروغ و تلبیس آراسته
است در جواب فرمودند که پناه می برم بجناب اقدس الهی از این کلام و آنکه بشنود
کسی این سخن را و باز مامون در مقام اصرار بر آمده گرفتن کناره عرض نمود که هر گاه آن سرور از من
دنوباده بوستان حضرت خیر المرسلین خلافت را بخود نمی پذیرند متعرض نمیشوم نهایت
باید که بعد از من ولایت عهد را متوجه گردیده امور دین و دولت را انتظام دهند باز آن
حضرت ابا شدید می نمودند که من متوجه این امر نمیتوانم شد مامون چون دانست
که این امر با مدوشد طی نمیشود مجلس خلوت نموده خود با آن جناب امامت مآب و فضل
بن سهل ذوالریاستین درین باب گفتگو نمودند مامون اظهار مطلب مجدد اما مشافهه نمود
نموده آن حضرت فرمودند الله الله ای مامون مرا قوت این امر و طاقت این کار نیست
پس بار دیگر مامون اصرار نموده آن جناب انکار فرموده گفت مرا معاف دار ازین

جون مامون دید که باین وسیله آن جناب مستعفی این شغل میکردند کلامی تهدید آمیز خشونت
انگیز بر زبان جاری ساخته مقدمه شوری عمر ابن الخطاب را کوشزد آن جناب
ساخت که عمر در هنگام شوری امر خلافت را منحصر کرد انیده در شش نفر
که احداز آن شش نفر جد ماجد تو مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب ع
بود و شرط نمود در کسیکه بیعت نکنند آن دیگر را حکم گفت نماید بزدن گردن
ماموں گفت
اندیمر را یا ابن رسول الله ناچاری از قبول این امر در چیزی که اراده کرده ام پس
حضرت الی آخر بزبان فصاحت بیان مترنم این مقال گردیدند که من اجابت
میکنم ترا بچیزی که اراده کرده از ولایت عهد باین شرط که امر نکنم و نهی نکنم
و فتوی ندهم و قضا را مرتکب نشوم و نصب و عزل نکنم و تغیر ندهم چیزی را
از آنچه پا برجاست پس مامون راضی گردید انتهی ترجمه کلام صاحب کشف الغمه پس
مامون مجلسی مجامع اصل اهل دولت و ارکان سلطنت و امرا و حجاب و شعرا و کتاب
و اهل حل و عقد منعقد و مشحون ساخته و روز دوشنبه که هفتم ماه رمضان بود در آن محفل
گذاشته یکی آن جناب و دیگری را خود تکیه نموده اهل محفل هر یک در مکان مناسب
خود حسب قدر مراتبهم جا گرفتند آنگاه مامون عباس ولد خود را امر نمود که برخواسته
با آن جناب بیعت نما عباس برخواسته آن حضرت دست خود را بلند ساخت
و بالای دست عباس گذاشته فرمودند هکذا کان یبایع رسول الله صلعم یدیه فوق
ایدیهم و عباس بیعت نموده بمکان خود معاودت نمود پس مامون امر نمود که خلاع
فاخره

فاخره و صلات فائقه و جوایز رائقه باهل مجلس علی مقدار درجاتهم اول السلسله
علیه علوی و بعد از آن بنی عباس پس باین ناس تقسیم نمایند حسب الاشاره انعامات
و خلاع بسیار باهل مجلس دادند و بعد از آن مامون از حضرت التماس نمود که خطبه ادا فرمایند
آن جناب بر سر پا برخواسته خطبه در کمال فصاحت و نهایت بلاغت فرمودند
و نور الدین علی بن محمد ع در کتاب فصول المهمه فی معرفة الائمه از مدائنی نقل نموده
که گفت چون حضرت رضا ع خلعت ولایت عهد را پوشیده در مجلس نشستند
و شعرا و خطبا تکلم می نمودند و موالیان او چون غنچه شگفته و خندان بودند آن جناب
چون آفتاب پرتو نظر بجانب احباب انداخته آثار بهجت و سرور را از سرور و حضور
در نواصی ایشان نمایان دیده یکی از ایشان را طلب فرموده در گوش او آهسته گفت که
خوشحال مباش باین کار که این امر تمام نمی شود و این فرد را نقل نموده شعر ولیسوا ان
یفوا بالعهد اصلا ٭ لان النفس ناقضة العهود ٭ و اهل البیت لا یبغون ناسا ٭
یقدون العهود من المهود ٭ و در عهد نامه آن حضرت نیز عبارتی هست که تقویت
این معنی می نماید و وقوع این مقدمه از قرار عهدنامه آن حضرت در شهر رمضان سنه
احدی و مائتین بوده و در بعضی از کتب معتبره مسطور است که احمد بن علی الانصاری
گفت سوال کردم من ابا صلت هروی را که بچه جهت مامون مقبل حضرت رضا ع خوشنود شد
با وجود اکرام و محبت که با وی می نمود و ولایت عهد را با وی داده بود پس ابو صلت هروی
گفت که مامون کرد این کار را تا اینکه ببینند مردم که آن حضرت راغب در دنیاست

پس ساقط شود محل آنحضرت از دلهای مردم و بی وقع گردد و از آن حضرت با وجود ارتکاب
بولایت عهد ظاهر نشد چیزی که موجب رنجش دلها شود بلکه زیاد شد در دلها فضیلت
آن جناب چون مامون دید که این اثری با نحضرت ننمود امر نمود متکلمین را که از ولایات
آمده آنحضرت را مجاب سازند و باین جهت ساقط شود محل او در نزد علما و مشهور
گردد نقص او در نزد عامه مردم پس تکلم نکرد خصمی از یهود و نصاری و مجوس و صابئین
و براهمه و ملحدین و دهریین و نه خصمی از فرق مسلمین در مجالس مگر اینکه آن حضرت
قطع فرمود او را و الزام کرد با و حجت را و چون این امور صادر می شد مردمان می گفتند
حضرت رضا عم اولی است بخلافت از مامون و مفتنین این اخبار را بگوش
او میرسانیدند و باعث غضب و شدت حسد او گردیده و همچنین آنحضرت
ع سخنان حق را آشکار میفرمودند و مامون کینه آن جناب را در سینه خود جا داده
ظاهرا اظهار ننموده تا اینکه مسموم ساخت مِثْلَ الْجَاثَلِیقِ وَ رَأْسِ الْجَالُوتِ
وَ رُؤَسَاءِ الصَّابِئِینَ وَ الْهِرْبِذِ الْأَکْبَرِ وَ أَصْحَابِ
زَرْدُشْتَ وَ نِسْطَاسَ الرُّومِیِّ وَ الْمُتَکَلِّمِینَ لِیَسْمَعَ
کَلَامَهُ وَ کَلَامَهُمْ ترجمه مانند جاثلیق و راس الجالوت و سرکردهای
صابئان و هربذ اکبر که سرکرده علماء هند باشد و اصحاب زرادشت
که مجوس اند و نسطاس رومی که عالم بعلم طب و طبیعی است و متکلمان اسلام را تا با آن
حضرت گفتگو کنند و مامون بشنود کلام آنحضرت را و کلام ایشان را

شارح

شارح فضل بن سهل وزیر مامون مشهور بذی الریاستین بود و احتمال می رود
که غرض از ریاستین ریاست سیف و قلم باشد یعنی صاحب السیف و القلم جاثلیق
با ثای مثلثه بر وزن ناسلیق در عربی و فارسی عالم و عابد نصاری را گویند و فیروزآبادی
در کتاب قاموس گفته که جاثلیق رئیس نصاری است در بلاد اسلام که مقر او در مدینه
طیبه است و در تحت او بطریق انطاکیه است و بطریق در تحت مطران است
و در تحت مطران اسقف است پس قسیس و بعد از او شماس است و راس الجالوت
یکی از احبار و علمای یهود بوده و احتمال میرود که او نیز مثل اسقف و جاثلیق و غیره
که علم علمای نصاری است اعلم علمای یهود باشد و غرلو حجت رب غفر مولانا
محمد خلیل قزوینی در شرح کتاب اصول کافی گفته که راس الجالوت سردار اولاد
جالوت در علم بوده اما صابئین گویند ایشان تابع شریعت حضرت نوح علیه السلام
و تمام پیغمبران باشند و برخی دیگر را گمان آنست که ایشان قومی هستند مابین نصرانیت و مجوسیت
و راقم الحروف نیز در بیشتر کلام متامل بود تا آنکه در حاشیه شیروانی بتفسیر
قاضی بیضاوی ملاحظه نمود که درین باب از یکی افاضل نقل نموده که گفته است اتفق علیه
طایفه را معظم آنست که ایشان عبادت میکنند کواکب را و نماز میکنند بسوی آفتاب
هر روز پنج نماز و معتقدند بر اینکه کواکب احیاء عاقله و ناطقه اند برافعال و بعضی از اهل
تحقیق چنین گفته اند که جماعت صابئین معتقد بانبیاء و رسل نباشند و ندارند
و گردش آسیای ملت ایشان بعصب روحانیین بوده گمان میکنند که هر کس از بشر را

تحقیق مذهب صابئه

بالکت بسعی وصول برتبه که حنفا جهت انبیا اثبات مینمایند صورت می باید وازینکه ذکر کرده
جمعی اصحاب روحانیات بوده اند ومذهب ایشان موافق است با آنچه فاضل بارع محمد بن
عبد الکریم الشهرستانی در کتاب ملل ونحل نقل کرده است که بجهة عالم صانعی فاطر حکیم
اثبات مینمایند که مقدس است از سمات حدثان وجهة نقصان لیکن گویند چون دست
ادراک بشر را از دامن معرفت کبریای او کوتاه است تقرب باید جست بمتوسطات
که در درگاه قرب صانع قدیم راه دارند وانها روحانیون اند که مطهر ومنزه اند از مواد جسمانیه
ومبرا اند از قوی جسدانیه ومقدس اند از حرکات زمانیه ومعرا اند از تغیرات کونیه
وبر طهارت ذات وتقدس نفس مفطور اند وبر تقدیس وتسبیح رب الارباب مجبول اند
وگویند که این متوسطات ارباب و آلهه اند بدین جهت طریقه صابئه آنست که بتطهر
نفوس از علایق فانیه می کوشیده اند ودست در شوی جامه جان از ادناس عوایق
دنیه جسمانیه میکرده اند تا میانه ایشان وروحانیات مناسبتی بهم رسد وحاجات
واحوال خود را بایشان عرض نمایند که ایشان نزد رب الارباب ومبدا المبادی
شفاعت وخواهش نمایند واین معانی را منوط بطلب میدانند وچونکه انبیا نیز
بشر اند در ماده وصورت ونوع با هم شریکند بدین وسیله اطاعت اوامر ونواهی
ایشان را بر خود فرض نمیدانسته اند چنانچه در تنزیل ربانی اخبار از اقوال آن
بدکیشان واقع شده میفرماید لئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون وگویند این
کواکب سبعه هیاکل روحانیانند وهر روحانی را هیکلی است که آن کوکب باشد

دهر هیکلی

دهر هیکل افلاکی ونسبت روحانی بهیکل نسبت روح انسانیست بجسد و آن روحانی
رب ومدبر وگرداننده آن ستاره و آن فلک است ومیگویند که کواکب ارباب
و آبا اند وسفلیات که عناصر باشند امهات وروحانیات بتحریک آن افلاک
وکواکب بر قدر خاص میآیند تا از آن حرکات در طبایع عنصری انفعالات حاصل
گردد ومرکبات بعرصه ظهور آیند واجسام سفلیه را با هم امتزاج دست دهد وقابل
فیضان ارواح گردند وروحانیات روحی مناسب هر شخص بر او افاضه کنند وبعضی
از این روحانیات را صاحب تاثیرات کلیه دانند وبعضی را صاحب تاثیرات جزئیه چنانچه
هر جنسی از آثار علویه را چون امطار وریاح وصواعق وشهب ورعود وسحب وقوس
قزح وغیرها که در جو تکوین یابند روحانی است که مدبر او است وموثر است وفرقه دیگر از صابئه
اصحاب هیاکلند وایشان کواکب سبعه را هیاکل روحانیات دانند وپرستش نمایند
وبیوت ومنازل ومطالع وایام ولیالی وساعات منسوب بهر یک داشته اند ونسبت
اقالیم وامکنه واشخاص وامصار را با آنها ثابت کرده در روزی که منسوب بکوکب خاص بود
در ساعت آن کوکب خاتمی که مخصوص او باشد از جنس فلزی منسوب باو در دست
کرده لباس مناسب او پوشیده وبخور بخوری خاص نموده دعایی که مخصوص او
بود خوانده حاجت خود را از او طلب نمایند که او از روحانی خود استمداد کرده
روحانی از رب الارباب مسئلت نماید وباین اعتبار کواکب ارباب و آلهه
گویند وحق تعالی را رب الارباب واله الالهه خوانند وبعضی شمس را رب الارباب

[illegible] واحوال [illegible]

حکایت نموده در بلاد [illegible] صاحب عقل معرفت

وآنکه الا الله گویند ودر حین تقریر این مرام نقلی که امام فخر رازی در کتاب سر مکتوم از ابو معشر

بلخی که معتبر اهل نجوم را سرور است بنظر راقم الحروف رسیده چون مناسبت

باین کلام داشت جواد قلم عنان اختیار ربقه تحریر مینماید که پادشاهی عادل

وعاقل وواقف باسرار نجوم در بلاد هند بود مدتها مدید از اتصالات شدیده

وریاضات بلیغه واستخدامات عجیبه تسخیر بهرام خونآشام که عبارت از مریخ است نموده بود

ناگاه پادشاهی از مملکت دیگر با جیوش خارج از حد و عد عزم گرفتن مملکت این پادشاه

که تسخیر مریخ مینماید نموده این خبر بپادشاه مزبور میرسد که فلان پادشاه از راه سلطنت

خود حرکت و ولایات را خراب و در بیخ درخت بنیان سلطنت ترا نیز چون

خانه حباب سرنگون خواهد ساخت و اساس دولت و حشمت ترا خواهد برانداخت

و اصلا این پادشاه را از این سخنان تغییری رو نداده اعتنا نمینمود تا آنکه خبر رسید

که حوالی شهر مضرب خیام عساکر پادشاه ستمگر گردیده فردا از آتش تیغ خونبار

خرمن زندگانی اهل این دیار را خواهد سوخت و شعله ظلم و بیداد در کانون جان اهل اسلام

خواهد افروخت چون پادشاه را صورت اضطراب احوال سپاهی و رعیت مضطرب

میسازد پادشاه مزبور شروع بدعوت مریخ نموده استمداد از وی میجوید و بعد از دعوت

امرا و ارکان دولت و سرکردگان سپاه و رعیت را جمع نموده دلداری میدهد و مشغول

بعشرت میگردد و هنوز ساقی نقش نگردیده که خادمان مجلس مشاهده مینمایند

که چیزی از آسمان نزول مینماید و خبر بپادشاه میرسانند درین بین ظرفی از کاس

بشکل

بشکل مثلث از آسمان نازل و در حضور ملک حاضر گردید که سر بریده پادشاهی که دشمن او بود

و مملکت او را خراب نمود در میان آن ظرف بود و پادشاه مزبور بعد از آن حقیقت

خبر میدهد که در حین دعوت مریخ طالع او اختیار نموده مریخ در تثلیث شمس بود

والله اعلم بالعهدة علی الراوی و فرقه دیگر از صابئه اصحاب اشخاص اند چون از متوسطات

بشرح مسطور ناگزیر است و ارباب یعنی کواکب که وسایط متوسطات اند گاهی پیدا اند

و گاهی پنهان پس ناچار است از صور و اشخاص که همیشه حاضر و مرئیه باشند که دائما

نزد آنها اعتکاف توان کرد و متوسل توان شد و بوسیله آنها بهیاکل تقرب توان جست

و بهیاکل متوسط شوند بروحانیات و روحانیات بباری تعالی بدین جهت بتها ترتیب

دهند و اصنام سازند مناسب هر کوکبی از کواکب یعنی هیکل زحل را مثلا از آهن

که با او منسوب است و در روز شنبه در ساعت اول او سازند و اتصالات مسعوده

زحل را مثلا از آهن که با او منسوب است منظور دارند و بعد از ترتیب بوسیله آنها توسل

جویند بزحل تا زحل بروحانی خود متوسل شود و روحانی باین وسیله از رب الارباب حاجت

آن شخص را خواهد و اینجماعت عبده اصنام اند و گویند اصنام مذکوره ارباب ارباب اند

و کواکب از سماویه و گویند که هؤلاء شفعاؤنا عند الله و اصحاب هیاکل عبده

کواکب اند و حضرت خلیل الرحمن بر اینجماعت مبعوث شده لا معترضا بانبیّة

و بار قه بتها زهی غفلت و حیرت که در اینجماعت بی عاقبت بوده

ارباب استخدام صنم [illegible]

دلهای تنگ گشوده‌اند که در آینهٔ دلهای ایشان جا نموده؛ اولا فطرت اصلیه

فطرة الله التی فطر الناس علیها که بطریقهٔ انیقه هستی واثبات موجد عالم وخالق بنده

دلیلی رسانیده؛ و شیطان لعین اغوا، واضلال نموده که آثار آن فطرت

اصلیه پوشانیده ادیان باطله ومذاهب عاطله اختراع نموده هر یک را در کوچه‌ای سرگردان

ساخته بعضی را از عبادت سنگ و آهن هر یک جهنم انداخته و برخی را از راه مکر

وحیل با بنی آدم کواکب وافلاک پرداخته؛ وافق چه غفلت زیاد برین تواند بوده

بوساطت معدنیات منجر بسیار کار وانها بحضرت قاضی الحاجات مستدعی شوند وجه

بیعقلی بیشتر ازین تواند شد که بتوسط مخلوقات وتقبیل مخلوقات وتلفظ سبحانه ربی الاعلی

متشبث به افلاک وکواکب وبسایط عوالم علویات کردند وایشان را مستقل

در کار وجود دانند؛ با وجود آنکه جبین ضعف وقوت با ایشان نسبت دهند اگر بودی

فلک را اختیاری؛ گرفتی هر زمان برجا قراری؛ ز ما صد بار سرگردان تر است او

زما در کار خود حیران تر است او؛ پس حکمت تقاضای آن نماید که یکی از جنس بشر

که نفس قدسیه او مربوط بمجردان عوالم ملکوت؛ وصدرنشینان صفهٔ جبروت

ومرغان حظیرهٔ لاهوت؛ وهمجنس مانوس گرفتاران قفس ناسوت بوده باشد؛

واسطهٔ فیض گردیده از راه تقدس نفس از مبدأ فیاض استفاضه نموده بجهت آشنائی و دلنشین شدن

با اهل جسم وجسمانیات رسانند؛ وتا این دو قوت در یک شخص واحد جمع نشود؛

ربا:

شکی نیست که واسطهٔ فیض نمیتوانند شد چنانچه جناب اقدس الهی در کلام مجید فرموده است

ای سیغمبر ما ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا یعنی اگر ما

میگردانیدیم پیغمبر را از ملک هر آینه میگردانیدیم او را در صورت انسان نه اینکه

مجردی چون نفوس بشریه ناقصه متوجه عوالم مجردات گردند؛ ودست ارواح انبیای

کرام برداشته بکار زنده انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وگسترنده

والارض فرشناها فنعم الماهدون گرفته‌اند؛ ومروج مذاهب حق ثقة الاسلام رئیس

المحدثین محمد بن یعقوب کلینی در اول کتاب حجت از کافی حدیثی در طریقهٔ اثبات نبوت

از هشام بن الحکم از امام بحجت و برهان ناطق ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام روایت

نموده هر فی الواقع حدیث مزبور باکمال اختصار خلاصهٔ افکار اهل انظار است وبیان آن حدیث

شریف آنست که زندیقی از آنحضرت از اثبات نبوت سؤال نمود آن حضرت در جواب فرمود

بدرستیکه ما در وقتیکه ثابت کردیم بدلایل عقلیه خالقی صانعی حکیمی را که منزه است از

مشاهده ومکالمهٔ خلق مر او را؛ پس ثابت شد که او را رسولان باشند در خلق خود

که برسانند از او بخلق رسالت او را او امر و نواهی او را ودلالت میکنند بندگان را

بر مصالح ومنافع وچیزی که بسبب آن چیز بقای ایشانست ودر ترک او فنای

ایشانست وشاید که خلق اضاعت وتعطیل گذارند او امر ونواهی را که مشتمل بر مصالح

ومنافع خلق باشد از وصاوری گردد و آن رسولان اگرچه ناچار در خلقت

لیکن برگزیدگانند از خلق همه نه بخلق و خلقت وترکیب مدارند وپرورش

داود باشد که ایشان نیز بحکمت نزد خدا تعالی الهام یافته اند در نزد حکیم علیم
راقم الحروف معروض رای مهر انجلای مطالعه کننده کان این بحث شریف مینماید
که غرض فقیر از بسط کلام بجماعت صابئین بهر فرجام تحقیق این مرام است بلکه
مطلب اصلی و سبب کلی آنست که قبل ازین خاطر فاتر متعلق بتعلیم علم نجوم و استعلام
بتحصیل کتب آن پرداخته مطالعه می نمود و آغوش جان بر برگرفتن لگارش می کشود و دوام
درین فکر بود که چرا صاحب الشرع الاقدس بر بعضی از انواعش مذموم است و حال آنکه
اجرام سماویه و انوار علویه بشرافت و اتقان موصوف و برفعت و اضاءت
معروف و حضرت یگانه بیهتا در معدن جمیع علوم یعنی کلام حمید مجید قسم بمواقع النجوم
یاد فرموده و در قران کریم بمفاد والنازعات غرقا والناشطات نشطا الی
والمدبرات امرا سوگند اداء نموده و مقربین بارگاه حضرت کریم بمضمون فنظر نظرة فی النجوم
فقال انی سقیم گویان و سالک طریق خلت بمفاد و کذلک نری ابرهیم
ملکوت السموات والارض پویان و بتحقیق تمامی افلاک مطیع حضرت الهی و منقاد اوامر
پادشاهی میباشند چنانچه شیخ ابو علی در کتاب نجاة مرقوم نموده که الفلک حیوان مطیع لله
و حکیم سنائی همین مضمون را بنظم آورده از ملک نه فلک چو گردانست فلک
آمد تن و ملک جانست ؛ خفت و نکس چار قبان ؛ همه باجان و مهره بی جان ؛
و بعضی از عرفا نیز در سلک تحریر و تنظیم کشیده اند ؛ صوفیان کبودپوش همه ؛ از غم
دوست در خروش همه ؛ آتش اندر دل و هوا در جان ؛ کرده برخاک آب دیده روان ؛

چون

چون ملاحظه حکایات ملت صابئه نمود زنگ این شبهه را از مرآت دل زدوده دانست
که شارع باین جهت حرام ساخته و فاضل مجلسی ره فرموده که کواکب را موثر تام دانستن چنانکه
جمعی از علما قایلند کفر است و موثر ناقص دانستن بانکه اوضاع فلکی را تاثیر فی الجمله هست مانند
تاثیر شمس در حرارت و ماه در برودت اکثر علما فسق میدانند و اگر موثر ندانند و گویند عادت
الهی جاری شده است بر انکه چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث
شود یا انکه حق تعالی این را علامت برای این امر قرار داده بیت اکثر گفته اند حرام است و شهید گفته
گفته است مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و یاد دادن و آموختن آن را حرام میدانند
چنانکه احادیث بسیار بران دلالت دارد و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند اگر
اعتقاد بتاثیر نداشته باشد حرام نیست انتهی و جناب صدر المحققین و بدر المدققین
مولانا صدرای شیرازی طیب الله مضجعه در شرح اصول کافی در تحقیق این مطلب عقلا و نقلا پرداخته
میفرماید که علم نجوم منقسم میگردد بدو قسم یک قسم آن متعلق بحساب و هندسه و هیئت
و سیر کواکب است و شکی نیست که این ممدوح است چنانچه جناب اقدس الهی در قران
مجید فرموده والشمس والقمر بحسبان و در موضع دیگر فرموده والقمر قدرناه منازل حتی عاد
کالعرجون القدیم و در جای دیگر فرموده ولتعلموا عدد السنین والحساب و دوم احکام
و او بسته لال است از اسباب بر حوادث مثل طبیب است از نبض و حرکه شراین
ببدن انسان از صحت و مرض و سقم و صحت و لیکن شرع شریف بسه جهت او را مذموم ساخته
است اما اول از آن سه جهت آنست که علم احکام نجوم مضر است باکثر مردم بجهة انکه اگر

تحقیق حلیت علم هیئت
و حرمت علم احکام نجوم

هرگاه مردم در یابند که این آثار حادث می‌شود از سیر کواکب و انظار ستارها که اطراف
ظهور می‌کند همین کواکب موثرات عالمند و آلهه مدبره اند و چاره‌گر کواکب ظاهر شرعیه
کریمه اسما اند و عظیم است وقع آنها در دل مردم پس ملتفت میشوند بسوی آنها و امید
خیر و شر و نفع و ضرر از ایشان میدارند و محو می‌شود ذکر الهی از دلهای ایشان بخلاف
راسخون در علم همه ایشان مطیع‌اند الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره
همگی فیض یاب اشعه عوالم قدسیه و بهره پذیر انعامات حضرت قدوس میباشند
چنانکه شیخ نامی حکیم نظامی میفرماید شعر هر کس نقش پذیر ده است همه اسپید کرده
کرده است بد و نیک از ستاره چون آید که خود از نیک و بد زبون آید گر ستاره
سعادتی دادی کیقباد از منجمی زادی گیست اگر مردم ستاره شناس بره گنجینه برد
بقیاس تو دهی مبانجی آن را کنج که ندانند ستاره هفت از پنج دویم آنکه علم احکام
نجوم محض تخمین و گمان و عدم یقین است پس حکم با و حکم بجهل و کذب است و لهذا
در شرع مقدس مذموم است و این علم شریف معجزه حضرت ادریس علی نبینا و علیه السلام
و بسبب مرور دهور و انقضای سنین و شهور قواعد آن محو و مندرس شده
و کسی که به حقیقه عالم آن نیست و آنچه که احیانا از است شعر اتفاقیست سیم آنکه
منتج ثمر و منتج اثری نیست و فایده بغیر تضییع عمر عزیز ندارد چه اگر امریست مقدر
شده است خواهد شد خواه عالم باشی و خواه نه باشی و اگر مقدر نشده نخواهد شد
و تشویش بیجاست و این بخلاف علم طب است انتهی سخنی است متین و کلامی مبین است

زرین

زرین که باید با قلام نور درخشنده و حروف مرقوم ساخت شعر و با حکام نجومی اصلا نباید پرداخت
اما هربذ اکبر آنچه از اهل لغت عرب و فرس مثل فیروزآبادی در کتاب
قاموس و صاحب برهان قاطع در لغت فرس معلوم میگردد هربذ بکسر اول و سکون ثانی
و فتح ثالث ساکن و خادم آتشکده باشد و قاضی گبران و آتش پرستان را نیز گویند
و بعضی حاکم و خداوند آتشکده را نیز گفته اند و صاحب قاموس گوید هربذ کزبرج قومه بیت
النار للهند او عظماء الهند او علماؤهم و دیگر در همه جا صاحب برهان قاطع شریک است
و اما آنچه از کتب تواریخ بر اقسم الحروف ظاهر گردیده است که هربذ احبار
جماعت مزدکیه از مجوس باشند اما اصحاب زرادشت زرادشت بضم فوقانی
و زردشت بضم دال ابجد و زرهشت و زراتشت حکیمی را گویند که کیش آتش
پرستی را او بهم رسانید و کتاب زند را آورد و پدر زردشت از محال آذربایجان بعضی
و مادرش از محال ری توطن نموده و آنچه از کتب تواریخ معلوم میشود آنست که زردشت
در ایام سلطنت گشتاسف بن لهراسف بهم رسیده مذهب زردشتی که مادی و ثنویست
پیدا کرد و آنچه از کلمات حکماء اشراقیین مفهوم میگردد آنست که او حکیم دانشمند
بوده و علامه شیرازی در شرح حکمت اشراق نوشته که حکیم فاضل زرادشت گمان
دارد که اول چیزی که خلق شد از موجودات بهمن بود و پس از آن اردیبهشت پس شهریور
پس اسفندارمذ پس خرداد پس مرداد و خلق شد بعضی از ایشان از بعض دیگر
چنانکه چراغ از چراغ گیرند و بر همین سلوکند که زردشت در ایام گشتاسب و اسفندیار

تحقیق زردشت و آوردن کتاب زند از کتب علما و ...

طبقه مجوس

بود ایشان را مجوس نبودند و زردشت پیغمبر ایشان نبود و او را رها کردند و مجوس زرادشتیه
دو صنف اند یکی مشهور بسیسانیه اند و دیگر بهافریدیه اند که نکاح محارم را حرام میدانند
نکاح امهات و بنات و اخوات را و شرب خمر نمایند و آتش پرستی را حرام میدانند
و طایفه دیگر که شریک قرار میدهند بجای اقدس الهی ثنویه اند هم از نوع مجوسند
بکمال ایشان نور و ظلمت ازلیند و فرق متعدده و مذاهب مضحکه درین طبقه
خبیثه هست که بعد از مطالعه آن معلوم میگردد که اینهمه از خرافات عجم بود
مثل مانویه هم اصحاب مانی حکیم نقاش اند و بهرام بن هرمز بقتلش رسانیده و مانند مزدکیه
که مزدک نام شخصی در ایام قباد پدر نوشیروان بهم رسیده قباد را فریفته مذهب
خود مایل گردانید و آخر نوشیروان عادل که کذبش ظاهر شده بقتلش رسانید
و دیگر دیصانیه و مرقونیه اند و مجملی از مذاهب ایشان آنچه که صاحب تبصره نقل نموده
اینست که هیچ مذهب نزدیکتر بمذهب فلاسفه از مذهب مجوس نیست
و ایشان وطی مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و آنچه از ایشان بزاید جمله را
حلال دانند مثل فلاسفه که جمله قبایح شرعی و محرمات را حلال دانند و اما آتش
پرستی آنچه در کتب صحیحه بنظر قاصر رسیده آنست که گویند هوشنگ بن سیامک
بن کیومرث که دوم پادشاه پیشدادیانست در دهم بهمن ماه بطرف کوی
رفته جمعی کثیر در رکابش بودند و ماری عظیم ظاهر شده هوشنگ سنگی بر او
انداخت سنگ بر سنگ دیگر آمده آتشی از وجسته بقولی درخش و خار

در سبب پیدا شدن آتش پرستی

آن

آن کوه افتاد و آن مار بسوخت چون هوشنگ هرگز آتش ندیده بود بقولی از آتش
رفته بعد از افتاد گفت همانا این نور ایزدیست که دشمن ما را هلاک ساخت
پس از آن آتش قبسی برگرفت و بر سر کوه اصطخر فارس رفت و آتشکده ساخت
و آن را قبله خود گردانید از آن روزگار رسم عبادت آتش در میانه مغان شیوع
یافت و آن شب را جشنی ساخت و آن را سده نام کرد چه تا نور و در صد شب
و روز باقی بود و آنچه حکیم فردوسی بنظم در آورده مؤید این قول است شعر شب آمد
برافروخت آتش چو کوه ؛ همان شاه در گرد شاه ان گروه ؛ یکی جشن کرد آن
شب و باده خورد ؛ سده نام آن جشن فرخنده کرد ؛ ز هوشنگ ماند این سده
یادگار ؛ بسی باد چون او دگر شهریار ؛ بعضی از ارباب کمال بعد از تفتیش احوال دیده
ما هذا الا من خرافات العجم و اما آنچه در باب زردشت از احادیث اهل بیت
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بروشنی پیرای محفل بیان میگردد آنست که زردشت
پیغمبری بوده که بقوم مجوس مبعوث گردیده کتابش در پوست دوازده هزار گاو
نوشته شده و در بعضی از اخبار ظاهر میشود که ایشان نیز از جمله اهل کتاب بوده اند
و همچنین از احادیث معلوم میشود که ازدواج بنات و محارم از زردشت نبوده
بلکه شبهه و بدعتی است که آن جماعت خود نموده اند چنانکه در کتاب مستطاب
امالی از خطیب منبر سلونی و صاحب مرتبه هارون امیرالمومنین علیه السلام مرویست
که اشعث بن قیس عرض کرد یا امیرالمؤمنین چگونه اخذ میکنید شما از مجوس جزیه

فصل در احوال زردشت از احادیث اهل بیت علیهم السلام

وحال انکه نازل شده است بر ایشان کتابی و مبعوث گردیده بر مجوس پیغمبری حضرت فرمود
ای اشعث تحقیق نازل گردانید بر ایشان خدا کتابی و مبعوث ساخت بر ایشان
پیغمبری را و جماعت مجوس پادشاهی داشتند که از روی شبهه تحلیل محارم بهم رسید چنانچه
در شبی از شبها (از شراب) بیهوش گشته دختر خود را بفراش خود طلبیده مرتکب فعل شنیع شد
و چون صبح ظاهر گردید این مقدمه بگوش مردم رسید تمامی بدر خانه او جمع گردیده
گفتند ای پادشاه چرک کردی دین ما را و بهلاکت انداختی ملت ما را بیرون رو تا
حد بر تو جاری سازیم پس پادشاه گفت همگی جمع شوید اینجا و بشنوید حجت مرا
پس اگر ساکت نمودم شما را خوب والا هرچه خواهید بکنید پس مردم جمع شدند
نزد او و گفت پادشاه آیا دانسته اید انکه جناب اقدس الهی خلق نکرد کسی را
گرامی تر بر خود از پدر ما آدم و مادر ما حوا آن جماعت گفتند بلی راست گفتی ای پادشاه
بعد از ان پادشاه گفت آیا نبود آدم که تزویج کرد پسران خود را بدختران خود
و دختران خود را به پسران خود گفتند بلی راست گفتی این آیین است پس
این سخن را در دل خود محکم نموده داشتند و بنا برین گذاشتند و محو گردانید خدا بسبب
این علمی را که در سینهای ایشان بود و رفع کرد از ایشان کتاب را و ایشان کفره
که داخل میشوند آتش را بغیر حساب و از این حدیث شریف چند چیز ظاهر میگردد
یکی انکه تحلیل محارم موجب کتب ایشان نیست و دیگر انکه ایشان صاحب
کتاب بوده اند جزیه میتوان گرفت و دیگر انکه پیغمبری داشته اند و در احادیث

خانواده

حدیث در باب اینکه مجوس را اهل کتابند

در سبب تحلیل محارم در مذهب مجوس

خانواده نبوت و رسالت شده و نفس تشریف امامت در باب ازواج
حضرت ابو البشر آدم علی نبینا و علیه السلام بنات خود را با اولاد خود اختلاف است چنانچه
شیخ طبرسی قدس سره در کتاب احتجاج حدیثی (از حضرت علی بن الحسین ع) از ثمالی درین باب روایت نموده و در کتاب
قرب الاسناد نیز خبری وارد شده از بزنطی از حضرت رضا ع فرموده که حامله شد
حوا بهابیل و زایید هابیل را با خواهری در یک شکم پس حامله شد در بطن ثانی بقابیل
و خواهری از برای او در یک شکم آورد پس تزویج نمود هابیل را بخواهر قابیل و قابیل را
بخواهر هابیل و بعد از ان حادث شد تحریم انتهی و چون مذهب عامه بر جواز است
فاضل مجلسی قدس سره در کتاب قصص بحار الانوار این دو خبر را محمول بر تقیه نموده و اما (الحمد)
از احادیث صحیحه معتبره معلوم میشود و بنای مذهب حق ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک
الاکبر بر انست حضرت آدم بنات خود را با اولاد خود تزویج نفرمود چنانچه شیخ صدوق
طاب ثراه در کتاب علل الشرایع از زراره روایت نموده است که درین باب
از حضرت صادق ع سؤال نمودم آن حضرت فرمود سبحان الله و تعالی عن ذلک
علوا کبیرا آیا میگوید کسی این را که جناب اقدس الهی گردانیده اصل برگزیدهای
خلق خود را و دوستان و انبیا و رسل و مؤمنین و مؤمنات را از حرام و نداشت
مگر قدرت که خلق فرماید بجهة ایشان از حلال و پاک و پاکیزه قسم بخدا که ظاهر است
اینکه بعضی از بهایم انکار میکنند خواهران خود را الحدیث و در بعضی از احادیث مذکور است
که حورا از جنت بجهة ایشان آمده و در بعضی کتب صلب بجان بن جان وارد شده

اختلاف احادیث در باب
تزویج حضرت آدم بنات خود را
با اولاد خود

بنای احادیث بر عدم تزویج
و حمل احادیث [illegible]

دانه بعلیم بتحقیق الحال اما بقسطاس رومی صاحب قاموس که منتهای
بکمیر علم است و برومیه علم طب اکویند وجهی دربینمقام وجود طبیب با معرفت
اصحاب مسرعه که بنا برانکه بعضی از اطبا طبیعیین و طبیعت را موثر حقیقی میدانستند و اوله
وجهی چند بر ضمن اقوال خود اظهار می‌نمایند مامون ملعون حاضر نموده با آن حضرت محاجه
و محاوره نمود که جماعت طبیعیین و دهریین در نفی حضرت صانع و قدم عالم یک قول و یک
مذهب میباشند اما فرق آنست که در نزد طبیعیین موثر اول امزجه اجسام و کیفیت
اوست و در نزد دهریین طبایع کواکب و اجرام علویه و صور نهایات و کمال
آن جماعت شقاوت نشان آنست که نیست عالمی ورای عالم محسوس و انسان
نیز مانند حیوانات مادامیکه درین نشاه میباشند باکل و شرب و نکاح مبادرت
نموده و وقتیکه از دار دنیا بعالم نیستی روانه کردند بدون ثواب و عقاب و بعث و حساب
خواهند بود و موت بسبب برطرف شدن مزاج و قوی و اعراض کردیده بجز بعضی از مواد مستغرقه
باقی نخواهد ماند و در قران مجید حکایت حال ایشان بر ینموال است فرموده میکویند
و ما یهلکنا الا الدهر و در جای دیگر از اقوال ایشان خبر داده و ان هی الا حیوتنا الدنیا
ایعدکم انکم اذا متم و کنتم ترابا و عظاما انکم مخرجون هیهات هیهات لما توعدون
و قیامت را انقطاع توالد و تناسل و دور کلی دانند و کویند عالم قدیم است و ابو ریحان
بیرونی که یکی از جمله اهل تنجیم و بلکه محیی آثار نجوم است میکوید که اعتقاد براهمه
جماعت هند آنست که زمان یکدوره ثوابت سیصد و شصت هزار سال است

اقوال دهریین و طبیعیین

اقوال براهمه هند

و در هر

و در هر دوازده هزار دوره ثوابت کواکب سیاره و جوزهرات و اوجات ایشان در نقطه
اعتدال ربیعی که اول حمل باشد جمع میشوند و مدت مابین این اجتماع را که چهار هزار هزار و سیصد
و بیست هزار هزار سال باشد مدت دوران افلاک و کواکب کویند و مجملا مجموع کمال
عمر عالم سیصد و یازده هزار هزار هزار هزار هزار و چهل هزار هزار سال دانند
و در کتاب ربیع المنجمین فی شرح فصول الثلثین مسطور است که ابو معشر بلخی که منجمان را
سردار و معسکر و ارباب احکام را سرور است در میدان بیان اقوال یعنی هیجده هزار
عالم جولان نموده که دور کل یعنی مدت عمر عالم جسمانی بقول جمهور منجمان سیصد
و شصت هزار سال است و اعظم و اکثر بحسب آثار از قرانات سیارات
قران علویین است زحل و مشتری را که ارباب این فن اکثر تجدد ذات را منوط بان
میدانند و بکمان ایشان آنچه در جهان واقع شود که در مدت دور کل که سیصد و شصت
هزار سال است هیجده هزار قران میانه آن دو کوکب شود و در هر قرانی خلقی تازه
از کتم عدم بامر آفریننده عالم قدم بعرصه وجود کذارند اما متکلمین
یعنی عالمین بعلم کلام و آن علمیست بر نهج قوانین شرع باحوال موجودات [illegible]
منقسم میکردد باشعریت و معتزلیت و کوهر صدف دانش و در دانه رشته بینش
حکیم بابینش ملا عبدالرزاق لاهیجی در سرمایه علم کلام بر دو وجه اعتبار شده یکی کلام
قدما و دیکری کلام متاخرین اما کلام قدما صناعتی باشد که قدرت بخشد بر حفظ
اوضاع شریعت بدلائلی که مؤلف باشد از مقدمات مسلمه و مشهوره در میان اهل

اهل شرایع خواه منتهی شود به بدیهیات و خواه نه و این صناعت را مشارکتی با حکمت
نبود نه در موضوع و نه در دلائل و نه در فائده و امروز آن شیوه نمانده و کتب کلام متأخرین نه اینکه
گفتیم در مبدأ حدوث کلام بود در میان اهل اسلام و رفته رفته در کلام افزودند
و بمجرد دعاوی فقط اوضاع اکتفا نکرده شروع در تحریر و تقریر ادله بر اصول و قواعد
دینیه نمودند و بنای ادله بر مقدمات مشهوره و مسلمه که داشتند از طریقه حکما
و تابعین هم دست برداشته و این طریقه را طریقه تحقیق موقوف شمردند
و بعضی از محققین که غوص در غمرات دقایق و غور در اعماق حقایق علوم نموده اند
تحقیق مسلکیت و حکمیت را چنین فرموده اند که اصل حکمت علم است به احوال
اعیان موجودات در نفس الامر و طریق آن یا بفکر و استدلال است
یا بریاضت و سلوک و کشف سالک مسلک اول را حکیم و تابع مسلک ثانی را
عارف دانند و خالی از این دو شق نیست که این طایفه یا تابع ملتی از ملل هستند
یا نه اگر تابع ملتی نیستند و مسلک ایشان استدلال است حکما مشائین
گویند و اگر تابع ملتی باشند ایشان را متکلمین گویند و اگر رفتار ایشان ذوق
و عیان باشد پس ایشان نیز خالی از دو شق نیستند یا آنکه تابع ملتی نباشند
یا بوده باشند آن طایفه که تابع ملتی نیستند ایشان را حکمای اشراق گویند
و اگر تابع ملتی باشند صوفیه و عرفا دانند و حکمت منقسم می شود بر دو قسم حکمت
عملی و حکمت نظری حکمت عملی بر سه قسم است علم تهذیب اخلاق

و علم

و علم سیاست منزل و علم سیاست مدن و حکمت نظری بر سه قسم است اول الهی
ثانی ریاضی ثالث طبیعی و هر یک از این علوم را اصول باشد و فروع اما اصول علم الهی پنج است
اول امور عامه چون علت و معلول و وجود و عدم و وجوب و امکان ثانی نظر در مبادی
علوم و موضوعات در تحت آن ثالث اثبات علت اولی و وحدانیت ذات پاک او رابع
اثبات جواهر روحانیه از عقول قادسه و نفوس ملکیه خامس کیفیت امور منفعله ارضیه بقوای
فعالیه سماویه و کیفیت نظام ممکنات و استناد همگی بمبدء اول تعالت شأنه و فاضل
لاهیجی در گوهر مراد حقیقت علم کلام و پیدا شدن اشعریه و اعتزال بتفصیل قلمی نموده چون
این رساله گنجایش تحریر آن نداشت لهذا اجمال آن از رقم قلم شکسته رقم
اظهار شد هر کس که تفصیل خواهد ببیند باید رجوع بکتب کلام و کتب مذکوره نماید
تحقیقات لطیفه و تدقیقات نفیسه بر صاحبان ذهن وقاد و طبع نقاد و مطالعه
کنندگان این رساله صداقت و تحقیق بنیان مخفی و محجوب نماناد که چون غرض راقم
الحروف از تحریر این رساله محض ترجمه برداری حدیث شریف نیست بلکه غرض
آنست که قناع حجاب و نقاب احتجاب از رخسار حقایق آن گشوده
بعون الله تعالی و حسن توفیقه فروگذاشتی نشود الا ما زاغ عنه البصر و حسر عنه النظر
و درین مقام چون کلمات واهیه لباب ملل باطله و ترهات بیمغز اصحاب
ادیان عاطله و بعضی از اقوال و لج گفتگوهای بیجای دهریین و طبیعیین درین رساله
سمت تحریر پذیرفت لهذا کمیت خامه خود را از تنفیذ در میدان بیان الطال

حکم ایشان بحدوث عالم

مذاهب آن بدکیش ان قولا ببرد ثبوت صانع و وحدت او از آیات باهرات قرآن
واحادیث معادن علم حضرت سبحان وکلمات اساطین حکما و علما جولانگاه نموده
تعرض میرسانند که جمیع عقلای عالم و تمامی ارباب دانش بنی آدم بلکه کل ملل تحقیق است بلکه قدما
سالفه متفقند در حدوث عالم یعنی جمیع ماسوی الله بمعنی مسبوقیت بعدم و اختلاف
درین نیست چنانکه سید داماد در قبسات میفرماید علیه اجماع جمیع الانبیاء
والاوصیاء وقدماء فلاسفه مثل ثالیس وانکساغورس وانکسیمانس وارسطیه و فیثاغورس
وانباذقلس وسقراط وافلاطون و خلاف که هست درین است که عدم سابق عدم زمانی است نیز باین قائل
یا عدم ذاتی حکما برآنند که عدم ذاتیست و متکلمین گویند عدم زمانی و از کلمات اساطین
قدما حکما اطلاق آن مفهوم میشود و سید داماد قدس سره فرموده که افلاطون
و شش نفر حکما مذکورون و غیر ایشان از قدماء قایلند بانکه عالم امر و خلق بجمیع الاجزا
حادث اند و ارسطو و تلامذه او بر قدم عالم قائلند و فاضل لاهیجی در گوهر مراد فرموده
که قول بقدم عالم از زمان ارسطو ناشی شده و پیش از و نبوده و سببش آنست
که چون قدما اطلاق حدوث بر عالم میکرده اند و مراد ایشان حدوث ذاتی بوده
و مردم حدوث زمانی تصور کرده اند ارسطو تصریح بقدم زمانی کرده تا واسطه اظهار مراد
قدما و بعضی از قلت تامل در قوانین حکمت حمل بر مخالفت ارسطو نموده اند با سایر ان
خود از حکماء اقدمین از منقوله چنانکه بعضی اظهار است شیخ ابونصر فارابی که در جمع
بین الرایین بیان نموده و در احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

تصریحی

تصریحی باحد الوجهین نیست بلکه مفهوم از ان معنی است که سبب اجتماع الصانع باشد
و لیس ابهی کلامه اعلی الله مقامه و استاد الحکماء و المتکلمین فیلسوف اعظم و نحریر
اکرم بدر استاد الکل فی الکل خواجه نصیر طوسی طیب الله روحه القدوسی نیز در کتاب
شرح تجرید نسبت داده است قول بحدوث را بجمیع ارباب ملل و در کتاب نهایة
المرام فی علم الکلام فرموده که مسلمانان متفقند بر نفی قدیم غیر جناب اقدس الهی و صفات
او و امامیه میگویند که قدم مخصوص بخدا است نه غیر و در همان کتاب فرموده که قسمت
عقلیه منحصر است در اقسام اربعه اول آنکه بوده باشد عالم محدث الذات و الصفات
و این مذهب مسلمین و غیر ایشان از ارباب ملل است و بعضی از قدماء حکما دوم آنکه
قدیم الذات و الصفات است و این قول ارسطو و جماعتی از قدماء و بعضی از متاخرین
مثل ابونصر فارابی و شیخ رئیس سیم آنکه قدیم الذات محدث الصفات بوده باشند
و او قول متقدمین بر زمان ارسطو بوده مثل ثالیس ملطی و انکساغورس و فیثاغورس و سقراط
و جمیع ثنویه مثل مانویه و الصابئیه و مرقونیه چهارم آنکه محدث الذات قدیم الصفات است
و کسی این سخن را نگفته اما از آیات قرآنی که دلیل است بر وجود حضرت واجب الوجود
و وحدت او بسیار است از الجمله آیه شریفه که در سوره مبارکه بقره میفرماید و الهکم
اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف
اللیل و النهار و الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء
من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابه و تصریف الریاح و السحاب

المسخر بین السماء والارض لآیات لقوم یعقلون و معنی وجوه متعدده در دلالت
این آیه شریفه بر وجود حضرت اله و وحدت آن جناب شده و نگاشته اند و ذکر آنها
در اینمقام مناسب نیست نهایت آنچه بمضمون خیر الکلام ما قل و دل قاضی بیضاوی
در تفسیر آیه شریفه قلمی نموده نگاشته میگردد و بفارسی زبانان نیز از فهم آن محروم نگردند
بدان ای عزیز براستیکه دلالت این آیات واضحات بر وجود حضرت اله و وحدت او از وجوه
کثیره است که بطول می انجامد شرح آن مفصلا و کلام مجمل از او اینست که عجایب قدرت
الهی در آفرینش سموات و ارضین و اختلاف شب و روز و کشتیهائی که در دریاها جاری
میشوند و نفع میدهند مردمان را و بارانهائی که از آسمان می فرستد و اراضی مواترا
زنده میگرداند و پراکنده کرده است در زمین از هر جنبنده و گردانیدن بادها استاره
بجانب و پراکنده کننده ابرهائی که مسخرند در میان آسمان و زمین است همه انکار را مید قدرت
و خلق خوش ساخته امور ممکنه ایست که یافت شده است هر یک از آنها بوجه مخصوص
و احتمال میرفت هر غیر این وجهی که حال استند بوجوه مختلفه باشند زیرا که جایز
مثلا اینکه حرکت نکنند آسمانها تمامی یا بعضی از آنها مثل زمین و بر آنکه حرکت کنند و نیز جایز بود
اینکه حرکت کنند بعکس حرکات خود و چنین نشوند که بگردد منطقة البروج دایره
بقطبین و نیز جایز بود اینکه نبوده باشد از برای آسمانها اوج و حضیض اصلا یا اینکه بر نهجی
که حال است اوج و حضیض نداشته باشند بجهت بساطت افلاک و برابر بودن
اجزای ایشان باهم پس ناچار است از برای اینها از ایجاد کننده که نهایت قدرت داشته

و دلایل

دلیل نقلی از حدیث حضرت صادق

احادیث

و دلایل از احادیث ائمه انام علیهم السلام در این باب زیاده از حد و حصر شرف ورود یافته
بغایت که از آنجمله بحکم تبرک و تیمن حدیثی از آثار ائمه اطهار و مشتمل بر اخبار مخصوص اهل بیت پاک
نبی شیخ کلینی در کتاب مستطاب کافی که امراض قلوب را شافی میباشد از عنایات مذکور
و او از هشام بن الحکم و او از حضرت امام همام ابی عبد الله علیه السلام روایت نموده که آنحضرت
حضرت در مجادله زندیقی عبد الملک نام فرموده که آن زندیق مصری بوده ای برادر
مردم مصر بفهم ادراک آنکه ما مؤمنین در جناب اقدس الهی هرگز شک نمیکنیم آیا تو
نمی بینی آفتاب و ماه را که مضطرند و حال آنکه شب و روز داخل میشوند یکدیگر را
و مشتبه نمیشوند بیکدیگر و بر میگردند بتحقیق هر دو مضطر شده اند نیست از برای
ایشان مکانی مگر جائی که ایشان را برده و میبرد پس اگر توانائی داشتند همچه
بروند پس چرا بر میگردند و اگر آن دو تا مضطر نیستند پس چرا میگردد شب روز
و روز شب مضطر شده اند آفتاب و ماه بخدا قسم ای برادر اهل مصر بدرستیکه آن
کسی که مضطر کرده است ایشان را حاکم تر از ایشان است و بزرگتر است از اینکه وصف
در آید پس گفت زندیق راست گفتی بعد از آن حضرت صادق علیه السلام رجوع بدلیل دیگر فرمود
ای برادر مردم مصر بدرستیکه آنچنان چیزی که رفته اند بسوی آن و گمان کرده اند
که او دهر است اگر بوده باشد دهر آنکه میبرد ایشان را چرا باز نمیگرداند و اگر باز
میگرداند ایشان را چرا نمی برد این قوم مضطرند بیچاره اند پس زندیق گفت
راست گفتی بار حضرت بدلیل دیگر رجوع فرموده بزبان گوهر فشان مجاری ساخته

که ای برادر مصری چرا آسمان بلند است و زمین پست چرا این نمی آید آسمان بر زمین و چرا
نمیگردد زمین ببالای طبقات آسمان پس چه چیز است آنکه نگاه داشته زمین و آسمان [illegible]
و نتوانند قرار گرفت کسیکه بر روی زمین است گفت زندیق بلکه داشت زمین
و آسمان را پروردگار روا قافی ایشان هشام بن الحکم گفت پس ایمان آورد زندیق
بوجود کردگار بدست حضرت صادق ع الحدیث الحق این حدیث واضح البیان
محکمة البرهان متقنة البنیان اگر بنظر قدمای حکما میرسید حرز بازوی جان ساخته
و در آناء اللیل و اطراف النهار نظر تفکر و تامل در وی می انداختند از گلهای معانیش دماغ
جان را عطرآمیز و از صداقت براهینش منظر نظر را از کسب خیر ساخته چشم خود را
از مداد سوادش روشن میکردند لذا و متاخرین حکما مثل ثالث المعلمین بل استاذ الاولین
سند الانتراد الامیر الکبیر میر محمد باقر داماد و صدر المحققین والعلما مولانا صدرا و فاضل
بارع لبانی میرزا رفیعای نائینی و ملا محمد صالح مازندرانی و [illegible]
و غیره علما شروح قلمی نموده لذا و تدبرات وافره و تاملات محققانه نموده لذا دلیل ازمان
در شروح مفهوم میگردد که این عجب دردانه الیست در خزینه علم آل محمد علیهم
در ایکان تسلیم مطالعه کنندگان آن نهد این حقیر رساله مختصر ذکر اقوال ان چنین بنحو
مجمل استدلالیه که ملا صدرای شیرازی فرموده بزبان فارسی با وجود آنکه این مطالب
بزبان فارسی بسط نمیتوان داد راقم الحروف ترجمه بنظر ناظرین این مقاله میرساند
مخفی نماند که چون اجرام سماویه و هیاکل علویه در شرافت و رفعت و اتقان

احسن

استدلال از حدیث شریف بطور حکمت که جواب طبیعی دهری مین

احسن و اتم جمیع مخلوقات عالم امکان اند و شمس و قمر که نیر اکبر و اصغر اند در میانه کواکب
اعظم و اضوء اند و جماعت دهریه معتقد بکواکب و اجرام علویه اند و مؤثر دانند هر گاه اثبات احتیاج آن
دو ستاره که سلطان ثوابت و سیاره اند بمؤثری و مسخری ثابت شود که غاشیه بندگیش
در گوش و حلقه عبودیتش بگوش کشیده باشند سایر کواکب بطریق اولی مفتقر بموجدی
و مؤثری خواهند بود لهذا جناب امامت مآب میفرمایند آیا نمی بینی آفتاب و ماه را و آن حضرت
بدو دلیل و شق الزام آن زندیق میفرمایند یکی از جهت حرکت است و دیگری از راه سکون
اما از جهت حرکت خالی از این نیست که حرکت یا ارادیست و یا طبیعت و یا قسریست
و شکی نیست که حرکت ایشان دوریست و حرکت دوری طبیعی نمیتواند بود بجهة آنکه در حرکت
طبیعت طلب نمیکند چیزی را که بگریزد آن جسم طبیعت از او بعینه و داخل نشود در جهتی که گریخته
رجوع علیه و از برای حرکت طبیعی اصلا شعوری و مطلقا تعینی در قصد او نیست بلکه حرکت
او یا رونده است همیشه یا رجوع مینماید و گویا میگردد آینده است که هرگز نمیرود دیگر
بیک حال است چون حرکت سنگ و نار که یکی میل بمرکز دارد و آن یکی بسبب لا
و حال دوریه بخلاف اینست بسوی ارادت رو فرموده است انحضرت که داخل
ام میشوند شب و روز و هشته نمیگردند و باز شوند و بیرون مانند پس حرکت دوری قسری نمیتواند
بود بجهة آنکه چیزی که طبعی نیست قسری رو نیابد شد و قسر بخلاف طبع است پس
باید که اصلی متحقق شود تا آنکه خلاف او را تصور توان بود مثل آنکه سنگ میل بسفل
دارد و حرکت او بطبیعت هرگاه ببالا بیندازند قسری خواهد بود پس معلوم شد که حرکت

[illegible]

[illegible]

که حرکت فلک قسری نیست چون طبیعت وقسریت رفع شد باقی ماند حرکت ارادی
پس باید حرکت فلک ارادی بوده باشد وثابت شد حرکت نیرین از مبدا ارادیست
ودر هر فعل ارادی لابد است از داعی ومرجحی زیرا که نسبت فاعل مختار بنقیضین بذات خود در حکم
واحد است وداعی یا باعث حیوانی حسی از جهة نفس حیوانیه جزئیه است ویا باعث
عقلیت از برای تدبیر کلی واول که حیوانی حسی بوده باشد درینمقام باطل است بجهة انکه
داعی وخواهش حیوانات حسیه منحصر است در شهوت از برای جذب منفعت بدنیه وغضب
از جهة دفع مضار بدنیه وشهوت وغضب نمیباشد مگر از برای اجسادی که از انها
باشند یعنی بهم رسیده باشند از امتزاج عناصر وحامله باشند از برای مزاج یعنی مزاج دار
بوده باشند وقابل باشند از جهة تحلیل وذوبان ونمو ولاغری وصحة ومرض واحتیاج
ببدل ما یتحلل بسبب استیلای حرارت غریزیه وشکی نیست که اجسام سماویه بری اند
ازین اغراض وامور از جهت انکه اجسام سماویه بسیط اند وانها لوازم مرکبات
واجسام سماویه مستحکمند وسایر اجسام زود برطرف میشوند پس معین شد که داعی
حیوانی حسی نیست بلکه باعث عقلیت وباعث نیرین وتحرک ایشان
نیست طبیعت جرمیه ونه مطلوب حسیه بدنیه بلکه باعث بر حرکت این دو کوکب
ودیگر دایما مطلب کلی وغرض عقلیت که لازم افتاده است اراده
کلیه از جهت امر عقلی که برون است از طبیعت جرمی ونیست حرکت شمس وقمر با وجود انکه
عقلیت از برای ما تحت خود از اجرام سفلیه یعنی هر دو مرتبه نسبت تا ار او باشند بجهة انکه انها

اخذ شده از دو ور ~~شمس وقمر که بنیاد ترتیبات است~~ بر عرض علوی که بالای عالم طبیعت وتحت آن است
پس ظاهر وثابت شد انکه آفتاب جهانتاب وماه عالم آرا منقاد وبامر خدا ومطیع فرمان
حضرت ایزدی جل وعلا ومضطر بحکم بیچگانه میباشند وحرکات ایشان نیست طبیعی ونه قسری
ونه حیوانی شهوی وغضبی بلکه حرکت ایشان حرکتیست تسخیریه واضطراریه یعنی که تسخیر کرده
ومضطر نموده انها را مدبر عاقل حکیمی وایشان مشتاقند بسوی پروردگار قدیم وقوس
میجویند بجانب امر آلهی وملکوت او واطاعت کننده اند بامر خدا وجبروت او
وهو المطلوب ودلیل دیگر از کلام معجز نظام آنحضرت ظاهر میشود که میفرمایند آن
الذی تذهبون الیه اگر دهر میبرداشت شما را چرا باز نمیگرداند واگر باز میگرداند ایشان را
چرا میبرد بیان این حدیث شریف در وجه لطیف نیست که امام علیه السلام در مقام
عموم حجت بر آمده فرمودند انچه را که شما نامیده اید دهر وکرداننده او را فاعل جمیع
افعال وگرداننده آثار وحرکات اعم از انکه طبایع فلکیه یا غیر طبایع فلکیه بوده باشند
مثل وقت وزمان وهیولی وظلمت یا غیر انها هرگاه بنوده باشد آن چیزی که شما ادعا
موثر میدانید ومعتقدید بیرون از عالم جسم وجسمانیات وخارج العلویه از عالم ارض
وسموات پس واجب است انکه بوده باشد مضطر در ذات خود وحیران
در فعل خود وباید که در تحت تسخیر کسی دیگر بوده باشد زیرا که هر چیزی که درین
عالم است همچنین است واشیا تمامی محصورند بر حدود ومضطرند در تسخیر
آتش که در جهة علو عناصر اربعه است نیست مگر جانب متحرک بسوی فوق وقدرت

ندارد اینکه سرد شده حرکت بسفلی نماید و در زمین نمیباشد مگر ساکن در تحت و کثیف است
و نمیتواند که میل بعلو نموده لطیف شود و آب سردتر است و نمیتواند بخودی خود گرم
و خشک شود و هوا گرمتر است و لطیف و استطاعت ندارد که سرد و خشک و کثیف شود
بخودی خود و آسمان بلند و مرفوع است و یارای آن ندارد که ساقط شود بر زمین
و زمین پست و موضوع است و توانائی آن ندارد که صعود نماید بسوی آسمان پس
هر چیزی که طبیعت او با و عادت نموده است دست از دامن طبیعت نمیتواند بر داشت
و همت بر نفی آن از خود نمیتواند گماشت و همچنین است هر چیزی که در زمین و آسمان
است از صاحبان اجرام و طبایع اینها پس جمیع اینها تسخیر کرده شده و مضطر
و مقهورند بلکه آن کس خارج است از اینها و از چیزی که در زمین و آسمانست
پس اگر که بگوئی تو ما می بینیم حب در حیوانات با آنکه حرکت مینمایند و ساکن میشوند
و میل بجوانب مختلفه میکنند از جهات مختلفه و همچنین اکل و شرب مینمایند و شهوت
و غضب و مجامعت و خواب و بیداری همه را باختیار خود جاری میسازند پس چه گونه
مسخر و مضطر دیگری خواهند بود و این منافی آنست که ادعا شده و نظر باین کلام
حیوانات از نوع اسماویات خواهند بود در جواب این میگوئیم ما هیهات نیست
این افعال مختلفه صادر از اجساد و طبایع جرمانیه حیوانات و این افعال صادر میشود
از نفوس و ارواح آنها که خارجند از عالم اجسام و طبایع و نیست اجسام و طبایع
مگر مسخر و مقهور در زیر دست نفوس و ارواح انسان و عالم ارواح و نفوس عالم

امر الهی است

امر الهی است و ارواح و نفوس متفاوتند در قوت و تجرد و کلام در آنها و اقسام
اینها از قرب و بعد و علو و دنو با اجسام طویل است پس چون ثابت و محقق شد
که طبیعت و دهری که طبیعیان و دهریین آنرا خود میدانند نیستند هر یک از اینها
مگر مسخر و مضطر در فعل خود و مجبور و مقهورند در صنع و اثر خود بنحویکه بیان شد
و لابد است از برای هر تسخیر کرده شده و مضطری اینکه بوده باشد او را تسخیر کننده
و بمرتبه اضطرار رساننده و چون این مبرهن شد واجب است اینکه بوده باشد
این مسخر فوق هر طبایع اشیا و نگهدارنده آسمان تا اینکه نیفتد بر روی زمین و نگهدارنده
آسمانها تا اینکه زایل نشوند چنانکه خدای اقدس آگهی فرموده ان الله یمسک السموات
والارض ان تزولا و چنان کسی باید هم خارج باشد ذات مقدس او از عالم جسمیت
و در تحت دهر و طبیعت نباشد و اگر نه لازم افتد تسلسل و دور پس منتهی میشود
امر لامحاله بسوی وجود پروردگار تعالی شانه و عظم سلطانه و این برهانست محکم
بر وجود حضرت آله و رد بر قول دهریین و صابئین و طبیعیین گمراه خذلهم الله لراقمه
فی سلک اللآلی چرا بر یک نسق گردیده گردون ٤ قدم زین دایره ننهاد بیرون ٤
چرا ثابت نگردیده است سیاره ٤ زمین چون چرخ نبود از چه دوار ٤ همه منقاد
حکم کردگارند ٤ مطیع حضرت پروردگارند ٤ منزه ذات پاکش از چه و چون
تعالی شانه عما یقولون الحق همین هر دلیل کافی در جهت تحصیل معرفت وافی میباشد
و اگر غرض کسی مکالمه و مباحثه نبوده اندک تأملی نماید آن ذات مقدس از نهایت ظهور

بدیده دل منظور میگردد چنانچه مقصود وصفی منتج مقاصد و مطالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
فرموده اند لم اعبد ربا لم اره و در کتب معتبره مسطور است که از یکی از ارکان صوفیه
سؤال کردند چه دلیل داری بر اثبات صانع گفت لقد اغنی الصباح عن المصباح و واقعا
بمضمون و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد هر برگ سبزی بر وحدانیت او شاهد
صادق و هر قطره بیگانگی دریا است ملاصق برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار و قطع نظر از ان نموده بنحویکه علما در کتب خود قلمی نموده
که تواتر در محسوسات افاده علم مینماید بجهت اینکه محالست که این عدد کثیر اتفاق
کنند بر کذب یا حس همه غلط کند پس هرگاه جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند
بر وجود صانع عالم و وحدت او پس صاحب مرده را چه ربط که آیند و گفتگوی باطل خود را
اظهار نمایند و چون بمضمون طبع الله علی قلوبهم فهم لا یبصرون عمی بموجب
خذلان الهی و سخط نامتناهی گردیده دیده باطن ایشان کور و آینه دل ایشان
از ادراک صور حقانیه مهجور گردیده ببعضی از شبهات باطله پرداخته طایفه از جهال
که بدون فکر و تامل اقوال ایشان را شنیده و در مزبله خاطر مضبوط کرده اند
اند علما ببعضی از دلایل قیام نموده اند و الا بدلیله که مضمون علیکم بدین العجایز
طریق معرفت را بسته راه پیموده اند یکی راه ظاهر است که اشیا را اثبات تام
نامنتهی بحضرتش گردد بیان این مطلب آنست که دو سلسله غیر متناهیه فرض کنیم
و از مبدء معین اخذ نموده از ان همه از اثبات نماییم که دیرا مو نزدیست

و گفته اند که از معرفت نور وصفا دیده بهر
چیزی که دید اول خدا دید

دلیل اتفاق در اثبات صانع عالم

خاطر از او حاصل کرده

دلیل عقلا بر اثبات واجب الوجود

وعلی

و علی هذا القیاس آن دو سلسله را با هم تطبیق نموده بازاء هر موجودی از احدی السلسلتین
در ان سلسله دیگر موجودی خواهد بود چون آن دو سلسله مرتبه بر هم منطبق باشند
با هم برابر باشند و چون بعضی از احدی السلسلتین را از مبدء مفروض اسقاط
کنند و از مبدء دیگر تطبیق نمایند سلسله که کل بود بر ان منطبق بر همان منطبق باشد
چنانچه قبل از اسقاط بعض کل با او برابر بود و لازم آید مساوات کل با جزو و مساوات
جزو با کل و این محالست و بر سالک راه باطن در هر مرتبه نفی جمیع آثار و اشیا نموده
بوجه حقیقی میپیوندد و سید جلیل القدر و الاثر و امیر کبیر عارف باسرار مبدء و معاد
میر محمد باقر داماد قدس الله سره و طیب الله مضجعه محمد و آله الامجاد در کتاب مخوضات آیات
جذوات چنین نگاشته و بنزد سالکان ره در اثبات ذات حق و رجوع بجناب
مقدس او جل کبریاؤه مختلف است عوام اهل نظر در آفاق و در انفس تدبر کرده بطریق
دلیل انی استدلال از معلول بعلت و انتقال از مخلوق بخالق را سبیل عقل میدانند و خواص
اصحاب بصیرت و غور بنظر دقیق و تدقیق تامل از نظر ان جوهری بلیسیت ذات
هر ذره از ذرات عالم امکان بمسلک لمی راه استدلال بمبدع حقایق و جاعل مهیات ترکیب
برهان کرده از اینات هالکه الجواهر و از هویات باطلة الذوات بوجود حق مطلق
رجوع مینمایند و هر ذره را در افاده این دقیقه رسول خود عالمی میدانند و قرآن کریم در حق
این دو طایفه میگوید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
و خواص الخواص صدیقین ارباب تحقیق که بالغ نظران وادی عرفان و ثابت قدمان

اختلاف افکار در اثبات صانع عالم

کوی یقین الت ننند اشا از ذوات مجوله و هویات مصنوعه غزل نظر کرده بدقت نظر

در طبیعت مطلق تقرر وجود مطلق من بدو الا قرار طریق اوثق البراهین اثبات موجود

واجب الذات میکنند پس من سبیل الالم از کمال جود و علو کبریای او مراتب مبدعات

و مکونات و مجعولات و معلولات را علی الترتیب النازل من لو لا اطیه لا و جوه هاها ساحة التوز

واقصی الوجود لازم می آورند و بحث از هر ذات را دنباله بحث از ذات حق او سخن از هر موجود

نتیجه سخن در وجود حقیقی او میدارند بان اعتبار که معلولات بماهی معلولات شئون ذات

ذات علت و مجعولات بماهی مجعولات نعوت و عوارض ذات جاعل می باشند و نظر عقل

بر شعاع جمال و عز جلال او مقصور داشته مونقات و معجبات اقالیم عوالم وجود را

از آن حیثیت که رشحات فیض و خیرات و رحمت او و غرایب صنع و بدایع ابداع او اند

مطالعه می نمایند و ذات حق را برهان بر ذات و وجود مطلق را دلیل بر وجودی میسازند و قرآن

حکیم بر طور این طایفه که کبریت احمر عالم تحقیق و تعقلند تنبیه فرموده او لم یکف بربک

انه علی کل شیء شهید و از نیجاست که السالکین الی الله دانسته ال زمن

فی الله را در مسالک و مقامات خود منطق بر اطوار مختلفه است فریقی گویند ما رایت شیئا

الا و رایت الله بعده و رهطی ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله و طایفه ما رایت شیئا

الا و رایت الله فیه و فرقه ما رایت شیئا الا و رایت الله معه انتهی مجملا اکرسی ملیلی ام

توانستند او را شناخت خود را جمع بود بحکم گفته و در حصار باز از عرصه عنصر

لا که الفا حاسفتند یکی بطریق حکما از جهه نظر در احوال او آن رو دیگری در نفی اشیا

حکم

[illegible]

چنانچه فی الجمله اثبات طریق معرفتش را یافته و فوجی چون متکلمین بر ریود حدوث

یا امکان جاه به اثباتش را یافته اند اصحاب فیثاغورس و ریاضیین از جهت عدد دایت

اول الاحاد دان جناب را شناخته اند و برخی باستدلال از فعل از فاعل و بنا بر بانی و صنعت

بر صانع سمند تحقیق در میدان شناخت ایزدی تاخته اند ملخص کلام آنکه علت العلل

او سته حیوة جمیع موجودات از و عالمی هر دمی بهره یاب خوان نوالش و جهانی

سینه چاک سیر جمالش گلشن دل احباب از ریزش باران فیضش سیراب

و چمن خاطرها از نم عطایش سیراب گویا ذره از عکس جمالش بحشمه خورشید

افتاده همچون موج در اضطراب و شنیده از عظمتش کلاه افلاک بر خورده

هر از شور عشقش سرگردان و بیتاب گردیده اند حکمای اشراق در باب سبب حرکات

افلاک چنین نگاشته اند که سبب حرکت افلاک طرب است از جهه ورود

لمعات بوارق قدسیه و شوارق انسیه بر شان مجالی الیشان میگردد و ایشان

از کثرت طرب و عشق بیتاب گردیده دایم دوران بعنوان رقص و استفاضه

اشراقات جدیده از حضرت منان بوده هر اشراقی موجب از برای طرب تازه

و قد قال المولوی فی المثنوی المعنوی جرم خاکی از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد عقل در شرحش

چو خر در گل بماند شرح عشق و عاشقی هم عشق خواند و بعضی از اصحاب ارصاد

در ان افلاک از طرب از عشق خالی باد
مذهب حکمای اشراقیین

که در بیدای دانش علم نجوم سمند خود را جولان داده بمقدار ادای براهین چنین قلمی نموده
که هر نقطه که فرض کرده شود بر مقعر فلک اعظم حرکت میکند در عرض یک ساعت
مستویه بیست و یک هزار فرسخ و ششصد و شش فرسخ و استنباط کرده اند از آن
بتلفظ الف بلفظ واحدی که بمجرد بیان لفظ واحدی از زبان انسان فلک
هفتصد و شصت و دو فرسخ حرکت مینماید و این حرکت مقعر فلک اعلی و الا حرکت
محدب او را بغیر حضرت علام الغیوب احدی دانا نیست ؛ بنگر ای عارف که
عشق چه آتشی با فلاک انداخته ؛ که بسایط عوالم علوی را در دایره حیرت مدار ساخته ؛
و نظر کن بصنایع حضرت اله که بهر چه بخواهد آینه وجود و هستی را از زنگ عدم پرداخته ؛
و بعضی از حکما الهیون که اقتباس انوار علوم از مشکوة انبیا علیهم السلام نموده اند
در سریان عشق بجمیع موجودات بیان فرموده اند که ساریست نور عشق و شوق
در جمیع موجودات مع تفاوت طبقاتها فلکیات و عنصریات و موالیدها و بسوی آن اشاره
فرموده وان من شیء الا یسبح بحمده هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له
گوید و برخی دیگر از علما ذکر کرده اند که عشق جاریست در جمیع موجودات از جماد
و نبات و حیوان و انسان مثل محبت مقناطیس با آهن و کاه با کهربا و بیش از حد دار
و از افلاطون نقل نموده اند که گفته عشق قوه غریزیه متولده از وسواس و طمع و
گفته عشق مقناطیس روحهاست که دیده بوده اند در سرایر النفس مولانا شیخ
فرموده دانی چه بود عشق بقا دیدن از او و ز هر چه فانیست بازگردیدن

اما طریق

اما طریق عشق امریست عالی و کاریست متعالی که هر کس را ترک بدار جنس ممکن نیست
و هر دلی در کار او مرمود نش متحمل نه و راه حقیقت راهیست که هر سالکی بخود در خود نزل
نتواند رسید ؛ و درخت سلامتی ازین دریای چو نخوارب خلاص نتواند کشید ؛ و بپای مردی
خرد و نظر این طریق صعب را کی توان سپر نمود ؛ و بلکه سالک این راه مصطفای هدایت
پیشوایان راه خدا یعنی ائمه هدی و بعد از آن ارشاد اولیا در دست و باید امید و از فضل
حضرت کردگار بوده ؛ فاضل لاهیجی قدس سره فرموده که طریقه سلوک باطن موقوفست بر سلوک
ظاهر پس صوفی نخست باید یا حکیم باشد یا متکلم و بیش از استحکام علم حکمت و کلام و تحصیل
بی استکمال طریقه نظر خواه بر وفق اصطلاح علما بود و خواه بدون آن ادعای تصوف
صیادی و عام فریبی باشد و سخن ما در لفظ تصوف و لغت صوفی نیست و بلکه غرض سلوک
معنویست و طلب وصول حقیقی و فانی شدن از هر چه غیر اوست و باقی بودن بدو
که حدیث کنت سمعه و بصره اشارت بدان مرتبت و اخلاص و تقوی حقیقی در شرع
عبارت از آن مرتبت و مکاشفات علمیه که صوفیه مدعی آنند نه مراد حصول علم
نظری است بی حاجت بدلیل و برهان بسبب آنکه حصول نظری بی حد وسط محالست
بلکه مراد مشاهده نتیجه برهانست مجرد از غشیه اوهام و خیالات و در جای دیگر نموده
راه خدای تعالی راهیست که جز بپای عجز و نیستی نتوانسته سلوک آن توان نمودن
خاک را با خالق پاک چه مناسبت ما للتراب و رب الارباب مخلوق را با خالق
پاک و ممکن را با واجب و حادث را با قدیم و فانی را با باقی هیچگونه مناسبتی نیست که دست

توسل دران زده متوجه درگاه اوتوان شد مگر سلب همه نسبتها چون نسبتها مسلوب
گشت وپردهای وهم وخیال از پیش نظر برخاست ویاس کلی حاصل شد نوید امید
کلی باشد چه هرگاه گرد نسبت واوصاف نشسته دیده فی دیده شود وجود ممکنات
گرد لیست برخاسته وفضای اندیشه هواهیست غبار آلود تا گرد نشیند غیر گرد بنظر
درنیاید ومقصود محققین صوفیه از دعوی وحدت وجود وادعای فنای مطلق زیاد
براینمعنی که اشاره بآن شده نتوانند بود هر چه غیر ازین شنوی زنهار نشنوی و در قسم
~~الحروف در منظومه حکایت سلامان وابسال که در شرح اشارات شیخ ابو علی سینا~~
~~مذکور است همین مضمون جناب مولوی مولانا عبد الرزاق به نظم در آورده استفاضه از روح~~
~~فیاض آن جناب نموده لکن خلع بدن حجب لاابالی [illegible]~~
~~چه برخیزد ز هستی گرد امکان نگردد غیر ذات او نمایان [illegible] هیچ کثرت در نظر~~
~~نیست فنای مطلق است دیگر گذر نیست [illegible] اوصاف [illegible]~~
~~جهان از طلعت خورشید ذات وجود واحدی گردد نمایان که در فضل [illegible]~~
~~نقصان [illegible] ظاهر حدیث بالبشارت که کنت سمعه گفته اشارت~~ و بعضی
ازین طبقه در تحقیق وحدت وجود در میدان بیان چنین جولان سمند خوش خرام
خامه داده اند بدانکه نزد محققان صوفیه که ارباب کشف وشهودند حق
عبارت از وجود مطلق است یعنی غیر مقید بهیچ وجه قید و تحقیقت دلیل
این جماعت کشف ایشان است وامر ذوقی وجدانی نسبت بذاتی

فنی

وشیخ شبستری نیز در کتاب گلشن راز
همین مضمون را بنظم در آورده چو ممکن
گرد امکان بر فشاند بجز واجب دگر چیزی
نماند وجود هر دو عالم چون خیالست
که در وقت بقا عین زوالست انتهی
گلشن راز [illegible] از شیخ جلیل صوفیه
محی الدین اعرابی در قصه یوسف نقل نموده
که گفته است فالموجود ای الوجود کله
کله خیال فی خیال والوجود الحق انما هو
الحق خاصة من حیث ذاته وعینه لا من
حیث اسمائه صح

[illegible]

محتاج بدلیل نیست من که بینم جمال دوست عیان حاجتی نبود م بهیچ بیان و از اینجهة
گفته اند که کشف دلیل عزیز نشود و محققان علما نیز دلیل قطعیه برین مدعی فرموده اند
جهة رد و انکار و طعن طاعنان و جماعتی که ذوق سلیم فطری نخوردند از جمله آن دلیلی که درین
باب حضرت سیادت پناه منتقد و متقوی اهل الاسلام افتخار العلماء المتبحرین افضل الحکماء المتألهین
امیر سید علی الشریف الشیرازی موطنا و مدفنا در حاشیه شرح تجرید که خلاصه مصنفات
آن بزرگست فرموده اند مترجم بفارسی یاد کرده میشود و هو هذا سیغ باید که اقول وبالله التوفیق
هر مفهوم که مغایر وجود باشد همچو انسان مثلا ما دام که وجود بآن مفهوم منضم نشود
بوجهی از وجوه آن مفهوم فی نفس الامر محتاج باشد بغیری که آن وجود است و هر
در موجودیت محتاج بغیر باشد ممکن است و هیچ شی از ممکن واجب نیست پس هیچ
از مفهومات مغایرة الوجود واجب نباشد وباز هام ثابت شده است که واجب
موجود است پس واجب الوجود نباشد الا عین وجود که آن وجود بذات خود موجود است
نه بامری که مغایر ذات است چون واجب است که واجب الوجود جزئی حقیقی باشد
قایم بذات خود باشد نه بامر زاید بر ذات تا ترکیب لازم نیاید واجبست که وجود
نیز چنین باشد چه وجود عین واجب است پس وجود مفهوم کلی نباشد که او را افراد
باشد بلکه وجود فی حد ذاته جزئی حقیقی باشد که در او امکان تعدد وانقسام نباشد
وقایم بذات خود باشد و منزه از عروض باشد پس واجب الوجود وجود مطلق باشد
یعنی مبرا از تقید وانقسام بغیر و بنابراین تقریر متصور نیست عروض وجود مر ماهیات ممکنه را

[illegible]

پس تعین موجودیت با ماهیات ممکنه نیست الا آنکه هر یک از ماهیات ممکنه متعین را نسبت
مخصوصه ایست با حضرت وجود قایم بذات خود مختلف و اطوار شتی و ارتباطی واقع است که اطلاع
بر حقیقت آن نسبت متعذر است پس موجود کلی باشد اگر چه وجود جزئی حقیقت است
سیر باید که نیست ملخص الحجه بعضی از محققین مشایخ ما ذکر فرموده اند و گفته اند که این را
نمیدانند مدرکانی که در علم راسخ باشند در اثنای این سخن سیر باید که در مقدمه
که گفته شد که هر چه در موجودیت محتاج بغیر باشد ممکن است منع لطف می آید و
آنست که محتاج در موجودیت بغیر است پس استفاده موجودیت از غیر کرده است
و در موجودیت معلول آن غیر است و در موجودیت موقوف است بر آن غیر
و هر چند چنین باشد ممکن باشد خواه آن غیر موقوف علیه را نام وجود کنند یا موجد
در آخر سیر باید که آنچه موید و مقوی آنست که وجود عین واجب است آنست که وجود
فی حد ذاته منافی عدم است و وجود و ابد مفهوما است از قبول عدم زیرا که ماعدای
وجود ممتنع از قبول عدم لذاته نیستند بلکه بواسطه وجودند و شک نیست که واجب الوجود
آنست که منافی عدم لذاته باشد نه آنکه منافی عدم بواسطه غیر باشد این قدر ترجمه کلام
سید شریف است که برهان بر وحدت وجود اقامه نموده است و این ... کرد
بر وی ... دو ... از کینش ... ربان ... در حق علم الصف در راز
و فرمودند ... آن ... در بعضی از کتب متفرقه بخط
بعضی از متعدسین علما راقم الحروف ملاحظه نموده که حال عبارت کتاب در الهیات

لایت

نهایت انجار مضمون آن در خاطر است آنست که شیخ علاء الدین سمنانی که از مشایخ
از سالکان طریقت حقیقت بوده و در سلک ارشد تلامذه شیخ محی الدین اعرابی
منتظم و مندرج بوده سیر باید که هر زمان گفتگوی وحدت وجود را میشنوید میگفت
کفر و الحاد است و بهمین سبب منکر استاد خود گردیده او را منسوب بکفر و زندقه
ساخته است و در کتاب فصوص الحکم که یکی از تصانیف شیخ محی الدین اعرابی است مسطور است
که ما وصف حق بهیچ وصف نکردیم الا ما عین آن وصف بودیم و حق تعالی وصف
نفس خود از برای ما سیر باید پس هر گاه که او را مشاهده کنیم خود را مشاهده کرده باشیم
و هر گاه که او مشاهده ما میکند مشاهده خود کرده باشد و در فتوحات مکی گوید سبحان من
اظهر الاشیاء و هو عینها یعنی منزه خداوندی که چیزها را ظاهر کرد و او عین همه چیزها است
و فاضل کامل عالم عامل ربانی مولانا محمد باقر مجلسی اصفهانی طیب الله رمسه و زاد فی حظایر القدس
انسه سیر باید که جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته اند بامری قبیح تر و شنیع تر
قایل شده اند که آن اتحاد است و میگویند که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست
و غیر او وجودی ندارد و همین اوست که بصورتهای مختلف برآمده گاه بصورت زید ظهور
میکند و گاه بصورت عمرو و گاه بصورت سگ و گربه و گاه بصورت قاذورات چنانچه
دریا موج میزند و صورتهای بسیار از آن ظاهر میشود و بغیر دریا دیگر چیزی نیست که جهت
موجهای این دریاست موج و دریا یکیست غیر کی است و ماهیات ممکنه اموری اعتباری
است که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع کتب و اشعار خود تصریح باین سلک

نقل لعن شیخ علاء الدوله سمنانی محی الدین
اعرابی را خود اوست بر ...

این کفرها و زخرفات نموده اند و جمعی از کفره ملاحده نیز بعینه همین اعتقاد دارند و کتب
جوک که براهمه ایشان نوشته اند در عقاید فاسده خود مشتمل بر همین مزخرفات است
ولهذا جمعی از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند این کتاب را بنهایت حرمت میدارند
انتهی و بر مستبصر این کلام ظاهر و مانند خورشید انور روشن و باهر خواهد بود که جمعی از حنابله
اهل سنت که [illegible] افتتاح در تصوف نموده خود را در سلک صوفیه منتظم ساخته اند
این اقوال مذهب ایشان و این سخنان ملت باطله آن بدکیشانست و شکی نیست
هرکس که باین کلمات باطله قایل بوده باشد بر حسب فتاوای علمای شیعه کثر الله امثالهم
و رضوان الله علیهم خارج از دین و داخل زنادقه و حلولیه و اتحادیه بدآیین خواهد بود
و فقیر گمان آن می برد که جمعی از عارفین و سالکین تصوف را در این کلام فیض انجام
فاضل مجلسی سخن بوده باشد بلکه اگر کسی بغیر ازین حمل نماید خللی در دین او نیز هست از آنکه
بیان نماید و برخی ازین طایفه بعضی سخنان نامفهوم نامعلوم که بهیچ وجه قبول نتوان اختراع
کردند و طریق گستاخی پیمودند یکی گفت رئیس الموحدین ابلیس است و دیگری گفت الصوفی
غیر مخلوق و شخصی گفت ما صحة الفتوة لاحد الا ابلیس و حلاج گفت کفرت بدین الله
والکفر واجب لدی وعند المسلمین قبیح و صوفیی گفت لیس فی جبتی سوی الله و یکی
قائل سبحانی ما اعظم شانی گردید و احدی گفت محبة الله رأس کل خطیئة و کسی
گفت لیس بینی وبین ربی فرق الا انی تقدمت بالعبودیة و همچنین به رتبه دیگر متکلم شدند
انا اقل من ربی بسنتین و بی مغزی دیگر هرزه دیگر گفت و احدی نیز گفت اذا ظهر
الحقایق

ازان مقسوم است بده قسم که هر قسمی ازان مقامی است علیحده و مجموع مرتقی بهزار قسم شود
و اخرین مراتب آنکه گذشتن از جمیع ماسوا است مرتبه فنا خوانند نه بنحوی که فنا دران
مرتبه منظور تواند بود و لیس شامل فنا از فنا نیز باشد و دران مرتبه حوض لجه وصول
روی دهد و جامع صفات حق گردد و باقی ببقای حق شود و شیخ ابو علی سینا
در کتاب اشارات بابی علیحده در ذکر مقامات عارفین عقد کرده انتهی راقم
الحروف در مثنوی موسومه بگوهر باره بنظم حکایت رمز آمیز سلامان و ابسال
نموده بعد از ذکر نه مقامی که شیخ ابو علی سینا در کتاب اشارات مذکور و جناب
سلطان الحکماء المتالهین و برهان العلماء المحققین خواجه نصیر الملة والدین شرح آن مسطور
مقام اخیر را چنین نگاشته کلک مزخرف سلک نموده رباعیه چو سالک قطع نمود
نه مقامات ؛ ز فیض ایزدی یابد کمالات ؛ کند خلع بدن چون لاابالی ؛ برارد سر ز عرش
ذوالجلالی ؛ در آندم هیچ کثرت در نظر نیست ؛ وصول است و فنا دیگر گذر نیست ؛
وجود واحدی گردد نمایان ؛ که در وصف و کمالش نیست نقصان ؛ چه برخیزد ز هستی گرد امکان ؛
نگردد غیر ذات او نمایان ؛ هوا چون صاف گردد منور ؛ جهان از طلعت خورشید
انور ؛ شود ظاهر حدیث با بشارت که گشت سمعه زان شد اشارت ؛ ببیند
قدرتش هر رفت آن سو ؛ مستغرق شده در قدرت او ؛ در آندم جبر خواهد گشت
پیدا ؛ باشکالات حل گردد هویدا ؛ شود شرع و حقیقت هر دو توام ؛ بهیچ عقل
و نقل آید فراهم ؛ بسی را کشف گردد دیگرا الهام ؛ همین باشد سحر اغاز و انجام ؛

وجناب غفران مآب جامع کمالات نفسانی و مستجمع خصائل مرضیه روحانی حاکی نبذه ای از کمالات
و مناطه شواهد افادات حامی حوزة الشرایع والاحکام ماحی آثار البدع والظلام
البحر القمقام میرزا محمد شفیع شیخ الاسلام جد ماجد راقم الحروف در بعض از اوراق افادات
متفرقه خود نگاشته کمیت خامه فرموده که بحضور علمای ظاهر مولانا و شیخ عطار
و امثال ایشان را علانیه میکردم و گفتم که تا کفر و ضلالت کسی معلوم نشود در حق
آدمی با بد اوقات بیهوده صرف معصیت کرد گفت هیچ حرج نیست که در روایت
آمده هرچون شما کسی را در راه خدا دشمن دارید و لعن کنید و آن شخص از اولیا باشد
در روز قیامت از شما شکایت نکنند و در سخط بازگفتم چه جای غرض اگر از طرق احادیث
قبل از علم قطعی بضلالت کسی زبان از طعن و لعن او باز دارد و آن شخص از ملعونین
باشد در روز قیامت مواخذه نباشد و از روایات ظاهر میشود که هرگاه کسی
از برای خدا کسی را دوست دارد ثواب یابد هرچند در واقع آن اعتقاد او غلط
ومنع ذلک
باشد سخن در این نیست هرکسی که امر او نزد شما معلوم شد تولا کنید حرف در این است
که لعن و طعن او در اینش از ثبوت پسندیده مدارید گفت ثابت است که بعضی از ایشان
سنی بوده اند گفتم پس نتنازع فیه تصوف قوم نباشد حرف در تشیع و استحقاق
هر سنی لعنت است و اگر مدح ایشان بطاهر در باب خلفاست با آنکه در زمان
تقیه باشند سنی بودن ایشان ثابت نشود و بر فرض ثبوت لعنت بر هر سنی کردن
که روایات دلالت دارد حکم آن بر عموم باقی نیست همچو سایر احکام که مانع عام الا

الاوقه

الا وقه خصص بلکه در روایت آمده که هرکه نه از روی عناد و عداوت و ابطال حق
اهل بیت داخل شود در مذهبی که قوم داخل شده اند یعنی تسنن و ضدار اطاعت
کند بر او مواخذه نباشد هرگاه ثابت شود که اینقوم از روی عناد این مذهب
اختیار کرده اند ما را هیچ دغدغه در لعن ایشان نباشد و در جای دیگر میفرماید
بالجمله کار بجایی انصاف بجایی منتهی شده است که با تأمل و تحقیق زبان طعن بر کسی
گشاینده فلان بایزید بسطامی را از مقبولان شمرده اگر حسن بصری بود در بصره چه میکرد
چرا بمدینه نیامد و فلان با قطاب و اوتاد قایل شده و روایت کنند که امام علیه السلام
فرمود این جماعت در خانه ما را بسته اند یعنی مردم را میگذارند تا نزد ما آیند و از ما حدیث
یابند و آن جماعت صوفیه بوده اند و باین نام در عهد اول بالغر موسوم گشته اند
و فکر نمیکنند که هرکه این صفت دارد طعن بر او متوجه است خواه عالم و فقیه باشد
لکن خواه صوفی و درویش و چندین مذمت درباره علما بد روایت شده
این دو فرقه هر دو همین حال دارند و فرق معلوم نیست که در میان باشد مگر تفاوت
اندک در لباس و اطوار و نامی که میان مردم مشهور شده است اسم یکی را صوفی
و آن دیگری را عالم و یکی دیگر را متشرع و دیگری را فقیه و آن را فاضل و آن را ...
این نامها اگر با هم اضداد باشند بایستی عالم مرد فاضل فقیه و فقیه متشرع نباشد
چون اضداد نیستند کار سهل است وجهی را که نام سیک ایشان به دانش و تقوی و پرهیزکاری
معروف و مشهور گردید چون سید اجل میر محمد داماد و شیخ بهاء الدین و ملا محمد تقی
مجلسی و ملا محمد محسن کاشی و غیرهم طیب الله ارواحهم از متاخرین و از جماعت
متقدمین که در کتب معتبره حالات ایشان مضبوط است هرگاه تواند شد

که بعضی گمان العیاذ بالله لعن کردن باید همه مسلمانان روز و شب یکدیگر را لعن کنند و تمام
عالم و فضلای هر عصری را مواجهه لعن کنند و هیچ کس نیست که از جهات بگمان
در نزد واحدی از اشخاص عالم جاهل باشد وقف و این قول ظاهر است و هیچ عاقل
جایز نمیدارد که بگمان مسلمانان را لعن کند هر چند با وجود اسلام در لباس
فرنگی باشد چه جای لباس صوفیه را هم از گمان تکفیر صوفیه نعوذ بالله هیچ فرقه نیست
که کلمات واهی و لاطایل بزبان ایشان گفته نشده باشد خواه متشرعین و خواه متصوفین
و حکما و فلاسفه و متکلمین و همچنین سایر طوایف از شعرا و کتاب و بلغا و مورخین
و منجمین تا نه پنداری که هیچ قومی هستند که راه طعن و انکار بر وجود بسته باشد
ولیکن تو از هر علم خذ ما صفا و دع ما کدر که هر دارو فرقی بیگی گفته ارباب
دانش همچو معادن اند که فیروزه و یاقوت و هم سنگ و خاک دارد هر گاه بصیرتی
داشته باشی که صافی از کدر تمیز کنی و اگر نداری تقلید و تعصب متقلدی نا اختیار تو ترکه
اتفاق افتاده باشد و در خاطرت آنحضرت کدام فریق متمکن گشته پس لطف و کمان
خود میروی و علی العمیا نقشی میبندی و از کرما ان بعض الظن اثم چشم میپوشی و طعن اعلم میکنی از روی
و تعصب الخروج الضاف میدهی محلهٔ انرا از تحصیل فقه و حدیث متوجه احکام تا خص
کتب مطالعهٔ آن قوم مشغول بودن که میزان حق و باطل کلام ایشان شرع مقدس است
بدست داشتن و بهبانه که نوشته اند خذ ما صفی و دع ما کدر عمل نمودن بصیرت عظیم در علم
دین بتحصیل متواند شد غواصان بحر حقایق را کلام اینقوم جگر بجراحت و نمک
بر زخم دل باشد هم کس مرد این میدان و بهر لاشه و نوی قابل حامل جولان نباشد

انتهی

انتهی کلامه رفع الله درجاته هر چند بمضمون رحم الله من عرف قدره و لم یتعد طوره
راقم الحروف را مناسبت آن بود که بخصوص کلام مبنی بر امر در بیمقام نماید بنهایت کمیت
خامه عنان اختیار کشیده صرصر اغراض اغراق ربوده باد پوزنجی دیوانه بحال خویشتن نیست

فجمعهم الفضل بن سهل ثم اعلم المأمون باجتماعهم
فقال ادخلهم علیّ ففعل فرحّب بهم المأمون
ثم قال لهم انی انما جمعتکم لخیر و احببت ان تناظروا
ابن عمی هذا المدنی القادم علیّ فاذا کان بکرة
فاغدوا علیّ و لا یتخلف منکم احد فقالوا السمع و الطاعة
یا امیر المؤمنین نحن مبکرون ان شاء الله تعالی

پس جمع کرد ایشانرا یعنی اصحاب مقالات را از علمای یهود و نصاری و ستاره پرستان
و آتش پرستان و طبیعیین و متکلمین فضل بن سهل پس خبر داد فضل مأمون را بگرد آمدن
ایشان یعنی آگهی را حسب الفرموده بهیئت اجتماعی جمع نمودم پس گفت مأمون بیاور
ایشانرا بر من پس فضل بن سهل ایشانرا بنزد مأمون حاضر ساخته پس مرحبا گفت
بایشان مأمون پس گفت بایشان بدرستیکه من نیست جز این نیست که گرد آوردم
شما را از برای امر خیری و دوست داشتم من اینکه مناظره بکنید شما یعنی مباحثه و گفتگو
بکنید شما با پسر عم من این مدنی که آمده است در موقف نزد من پس فردا صبح گاه
بنزد من آیید و باید تخلف نکند از شما احدی و تمامی باید بنزد من حاضر شوید پس گفتند

اینان شنیدیم و اطاعت کردیم ای آقای مؤمنان صبح می‌آییم اگر خدا خواهد **شرح**
اصل رحب بضم را در لغت عرب بمعنی سعت و گشادگیست چنانچه گویند فلان رحب
الصدر یعنی سینهٔ او گشاده است و بفتح نیز آمده چنانچه جوهری در صحاح اللغه مذکور ساخته
الرحب بالفتح الواسع تقول بلد رحب و ارض رحبة و رحبة بالحرکت حا نیز آمده چنانچه
در همان کتاب مذکور است و رحبة المسجد بالتحریک ساحة المسجد و رحب هم در حدیث
شریف واقع شده بمعنی مرحبا است یعنی مفعول فعل محذوف است که آن اتیت
یعنی آمدی تو گشادگی را و این در زبان عرب جاری و متداولست که گویند مرحبا
اهلا و سهلا هم گویا اراده میکنند از کلمهٔ اینمعنی را هم ارقعد دم تو هر چه ساختی برما
گشادگی و البته بهم رسید لیکن مانوس شو و وحشت مکن اما قادم اسم فاعل
از قدم است چنانچه عرب گوید قدم من سفره قدوما یعنی آمد از سفر آمدنی و بکره در لغت
اول روزست و راغب اصفهانی در کتاب مفردات تحقیق نموده که لفظ فعل او هم بکر است از همان
بکره ماخوذ است هم میگویند فلان بکر بکورا اذا خرج بکرة و بکور صیغه مبالغه است از بکور و غداة
نیز در لغت بمعنی اول روز آمده و مقابل است غدو با صال چنانچه در قرآن مجید است بالغدو والآصال و بکره نیز
بمعنی ... و سبح بحمد ربک بالعشی والابکار و در تحقیق بکره و صبح و حقیقت
آن در میان ریاضیین معمول است چنانچه در کتاب ... مذکور است لا وجه اول
آنکه شعاع شمس در وقت ظهور صبح کاذب بر کره شرقی می‌افتد پس بعنوان انعکاس
بر موضعی که از آنجا مرئی می‌شود می‌تابد و بعد از مدتی شعاع مذکور از کره منقطع و بارض متصل
میشود

معنی رجب

تحقیق صبح صادق و کاذب

میشود پس صبح از انعکاس در ینحالت ممتنع است استتاره مذکور بظلمت مبدل میشود
تا زمان ظهور شعاع از نواحی افق که صبح صادق است و بر ینقیاس ظهور شفق در غروب
بر عکس ترتیب مذکور اما وجه ثانی در سبب صبح کاذب که مسلم متأخرین است
آنکه چون ظل مخروطی ارض که محاط نور شمس است به تبعیت حرکت شمس هر شبانه روز
بدور ارض حرکت میکند و همیشه قاعده آن بر ارض و راس آن در طرف مقابل مرکز
شمس است و در معظم بلاد در نصف شب که راس آن بر نصف النهار است اثر نور
شمس را هیچ جهة مرئی نیست و چندانکه این مخروط بطرف مغرب میل میکند نور
از طرف سطح شرقی آن نزدیک میشود تا بحدی که فی الجمله مرئی تواند شد پس لا محالة
اولا از موضعی مرئی شود که نسبت بناظر اقرب باشد از جمیع مواضع مفروضه بر آن سطح و موضع
اقرب باید که مرتفع از افق باشد قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ فَبَيْنَا نَحْنُ
فِي حَدِيثٍ لَنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا
يَاسِرٌ وَكَانَ يَتَوَلَّى أَمْرَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ
يَا سَيِّدِي إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ
فِدَاكَ أَخُوكَ إِنَّهُ اجْتَمَعَ إِلَيَّ أَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ
وَأَهْلُ الْأَدْيَانِ وَالْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ جَمِيعِ الْمِلَلِ فَرَأْيُكَ فِي الْبُكُورِ
إِلَيْنَا إِنْ أَحْبَبْتَ كَلَامَهُمْ وَإِنْ كَرِهْتَ فَلَا تَتَجَشَّمْ
وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ نَصِيرَ إِلَيْكَ خَفَّ ذَلِكَ عَلَيْنَا فَقَالَ

کر شاید منقصتی با امام عالمیان راه دهد و تمسک بر این آیه شریفه نموده اند یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد هارون الرشید پلید نیز بعضی از حرکات ناهنجار
نسبت به پدر بزرگوار آن حضرت نموده چنانچه در اخبار شریفه وارد و یافته ام
روزی از روزها هارون الرشید بیحیا یکنفر مزوری را که از آلات حیل مهارتی داشت طلبیده
امر نمود که نانها نزد خادم سرکار امامت مدار می آرند باید در آن عمل نماید تا آن نان
بمحض ملاقات دست پرواز نماید آن مزور ملعون حسب الامر هارون تعبیه در میان
نان نموده چون خادم سرکار آن والا مقدار دست خود را دراز نموده که از نان مزبور پاره
تناول نماید آن کرده نان پرواز نمود و هارون از اینمعنی خوشنود گردیده آتش غضب
قیامت لهب حضرت کاظم علیه السلام با وجود کظم غیظ حرکت نموده صورت شیری
که در پرده منقوش بوده حضرت امر فرمود که یا اسد خذ عدو الله ناگاه آن صورت
شیر عظیم مجسمی گردیده آن ملعون را از هم درید هارون و ندمای او تمام از هوش
رفته چون بهوش آمدند هارون عرض کرد یا ابا الحسن التماس دارم که مقرر فرمائی آن صورت
شیر که آن مرد مزور را فرو برده رد نماید حضرت فرمود که اگر عصای موسی اژدها که
فرو برده بود رد نموده هر آینه این صورت نیز رد خواهد نمود با وجود اینکه مکرر از اینگونه
از آن حضرات مشاهده می نمودند طریقه محبت و ایمان نمی پیمودند قال الحسن
بن محمد النوفلي فلما مضى ياسر التفت الينا ثم قال لي

ابو الحسن عليه السلام ابلغه السلام وقل له قد علمت ما
اردت وانا صائر اليك بكرة ان شاء الله تعالى
گفت حسن بن محمد نوفلی ما بودیم با سخن گفتیم در خدمت حضرت رضا علیه السلام در وقت
داخل شد بر ما یاسر و بود او مباشر کار حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام پس عرض کرد
یاسر بخدمت آن جناب که ای آقای من پدر مستیکه امیر المؤمنین ترا سلام
میرساند و میگوید فدای تو باد برادر تو پدر مستیکه شان چنین است که جمع شده اند
بسوی من اصحاب کلگوها و مردم دینها و متکلمون از همه ملتها پس خبر است
رای تو در صبح بسوی ما آمدن اگر دوست داشته باشی سخنان ایشان را بشنوی
اختیار داری و اگر مکروه داشته باشی و نخواهی پس تکلیف بر مشقت نخواهد بود و اگر
دوست میداری که ما بگردیم بسوی تو نیز میآییم بخدمت تو است گشت این
بر ما پس حضرت رضا علیه السلام فرمود برسان بمامون سلام مرا و بگو از برای او تحقیق
دانستم من چیزی را که اراده کرده تو و من آیم بسوی تو صبح اگر خدا خواهد شرح
اصل تجشم در لغت بمعنی تکلف مشقت است چنانچه جوهری در صحاح اللغه گوید
تجشمه اذا تكلفته على مشقة وجشمته الامر تجشيما اذا كلفته اياه و لا فرايک في
البكور خبر مبتدا محذوف است که ما ذاست یعنی چیست رای تو یا مفعول
فعل محذوف است که آن نستکشف یا نطلب است یعنی طلب میکنیم ما رای تو را سابقا
سمت نگارش پذیرفت که غرض مامون از جمع علمای ملل و ادیان آن بوده

ال

يا نوفلي انت عراقي ورقة العراقي غير غليظة فما عندك
في جمع ابن عمك علينا اهل الشرك واصحاب
المقالات فقلت جعلت فداك يريد الامتحان
ويحب ان يعرف ما عندك ولقد بنى على اساس
غير وثيق البنيان وبئس والله ما بنى گفت حسن
بن محمد نوفلی که چون رفت یاسر حضرت رضا عم ملتفت شد بسوی ما یعنی رو کرد
بسوی ما و بعد از آن گفت ای نوفلی تو عراقی و رقه عراقی نیست غلیظ پس چه
میرسد بخاطرت درین کار که جمع کرده بر عمت بر ما اهل شرک و اصحاب گفتگوها
پس عرض کردم فدای تو شوم میخواهد ترا امتحان نماید و دوست میدارد اینکه بداند
چیز است در نزد تو یعنی اراده دارد که مرتبه ترا از علوم دریابد و هر آینه بتحقیق
بنا را اساسی نهاده است که بنایش محکم نیست و بد بنائیست که او نهاده است
بخدا **شرح** مخفی نماند در اینحدیث شریف در کتاب اکمال الدین و احتجاج
و عیون اخبار الرضا عم هر سه وارد شده و در هر سه رقة العراقی مسطور است
مگر عیون اخبار الرضا از نسخ او مختلف است در بعضی ریة العراقی مذکور و در برخی
دقة العراقی مسطور است و فاضل مجلسی قدس سره در کتاب احتجاج بحار الانوار
بعد از نقل حدیث شریف بعنوان بیان میفرماید و ممکن است اینکه خوانده شود
رقه بتخفیف قاف مثل عده وا در معنی است که بر بخورد او را باران در شدت
حرارت

حرارت تابستان و میروید آن زمین سبزه و در اینکلام گویا استعاره شده است
ساحت ضمیر بارض و معانی بباران یعنی نیست در تو ضمیر که میروید در ساحت ضمیر
او از معانی غلطی لا غرض از رقت و دقت علی اختلاف النسخ سرعت فهم است
و بیان او اینست هر اینست در دقت یا رقت فهم اهل عراق غلظی بلکه در رقت
اهل عراق در نهایت رقت است یا رقت فهم اهل عراق غیر غلیظه است
یعنی در رقت فهم ایشان نیز رقتی ست و این حقیقتا تاکید است بلکه نهایت تاکید است
در سرعت فهم عراقی و سمت نگارش نیز در رفت هم در بعض نسخ ریة العراقی
العراقی مسطور است و فاضل مجلسی قدس سره میفرماید هم ریة العراقی مثلیست مشهور
میان عرب و عجم تعبیر کرده میشود باد از جهت دخوف و شاید اینکه اینمعنی
ظاهر تر بعد باشد و هر چند متفق است اکثر نسخ کتب ثلثه بر معنی اول هم گفته شد
انتهی و بخاطر راقم الحروف در حین تسوید میرسد اینمعنی مناسب بمقام و موافق
سیاق کلام نیست بلکه گفتگوی آن حضرت صلعم دعا بخیر فهم مدعا و حدس
رسا ست نه جبن هم نمید لے بے هرگاه گفتگوی اهل علم و اصحاب مقالات در میانه
نمی بود دعا می لطلب آنحضرت میفرستاد احتمال ضعیفی یعنی میرفت
نهایت چون گفتگوی اهل علم و اصحاب مقالات است هیچ گونه احتمال میرود شاید
اینکه سطور نظر کیمیا اثر فاضل مذکور طیب الله تربته امر دیگر بوده باشد
هم در حین تحریر بخاطر راقم الحروف نرسیده و هم در مقام اعتراض نیست بلکه در مقام احتمال است

فقال لي وما بناؤه في هذا الباب قلت ان اصحاب
الكلام والبدع خلاف العلماء وذلك ان العالم
لا ينكر غير المنكر واصحاب المقالات والمتكلمون
واهل الشرك اصحاب انكار ومباهتة ان
احتججت عليهم بان الله واحد قالوا صحح وحدانيته
وان قلت ان محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله
قالوا اثبت رسالته ثم يباهتون الرجل وهو يبطل
عليهم بحجته ويغالطونه حتى يترك قوله فاحذرهم
جعلت فداك پس حضرت رضا ع فرمود بمن يعني بنوفلي چه بنا نهاده است
مامون درين خصوص جمع نموده است علماي ملتها را نوفلي ميگويد كه عرض كردم بخدمت آن حضرت
هر آينه اصحاب كلام وصاحبان بدعتها كه غرض از اهل بدعت جماعتي هستند كه مذاهب
چندي از خود اختراع نموده سخن بدرويه ميگويند خلاف علما اند از اينكه هر آينه عالم
انكار نمي نمايد سخني را كه غير منكر باشد يعني از سخن صواب و نيك تجاوز نمينمايد واصحاب
گفتگوها ومتكلمان واهل شرك صاحبان انكار اند يعني كارشان انكار كردن ومباهته
نمودن است يعني آنكه متحير ومبهوت مي سازند آن كس را اگر حجت آوري برايشان
اينكه خدا يكيست ميگويند ثابت وصحيح كن يكتائي اورا واگر بگوئي اينكه محمد صلعم
فرستاده خداست درود خدا براو ميگويند ثابت كن رسالت اورا پس

بتحير

در بيان ابداع وبهت

بتحير مي اندازند مرد را وحال آنكه آن مرد باطل ميكند سخن ايشان را بحجت خود وايشان
بغلط مي اندازند اورا تا اينكه آن مرد واگذارد سخن خود را پس حذر كن از ايشان فدايت
شوم شرح اصل ابداع در لغت عرب بمعني اختراع است ودر عبارات اقدس الهي
بر استعمال شده همچنانكه در قرآن مجيد وارد است بديع السموات والارض وقاضي
بيضاوي در ضمن آيه شريفه ميفرمايد ابداع اختراع شيء است دفعة بدون ماده ومدة
واين عبارات اقدس الهي اليق است وقتي در نيك انعام از صنع الخ واو تركيب صورت است بعنصر
واز تكوين كه ميباشد بتغير ودر زمان غالبا وبهت در لغت عرب بمعني تحير است چنانكه
جوهري در صحاح اللغه گويد بهت الرجل بالكسر اذا دهش وتحير وبهت بالضم مثله
وافصح منهما بهت كما قال تعالى فبهت الذي كفر لانه يقال رجل مبهوت ولا
يقال باهت ولا بهيت قاله الكسائي قال فتبسم ع ثم قال يا نوفلي
افتخاف ان يقطعوا علي حجتي قلت لا والله ما خفت عليك
قط واني لارجو ان يظفرك الله بهم ان شاء الله فقال
لي يا نوفلي اتحب ان تعلم متى يندم المامون قلت نعم قال
اذا سمع احتجاجي على اهل التورية بتوريتهم وعلى
اهل الانجيل بانجيلهم وعلى اهل الزبور بزبورهم
وعلى الصابئين بعبرانيتهم وعلى الهرابذة بفارسيتهم
وعلى اهل الروم بروميتهم وعلى اصحاب المقالات

بلغاتهم فاذا قطعت كل صنف ودحضت حجته وترك
مقالته ورجع الى قولي علم المأمون ان الموضع الذي
هو بسبيله ليس بمستحق له فعند ذلك يكون الندامة
منه ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم نوفلی گفت که آن
حضرت صلوات الله علیه تبسم ولب خندی نموده بعد از ان فرمود ای نوفلی
آیا می ترسی اینکه قطع کنند مرا بر حجت من یعنی مرا ملزم سازند عرض کردم نه بخدا
خوف نکردم بر تو هرگز که ملزم شوی و بدرستیکه من هر آینه امیدوارم که نصرت
بدهد ترا خدا بایشان اگر خدا خواهد پس حضرت فرمود ای نوفلی آیا دوست
میداری اینکه بدانی که تو در چه زمان پشیمان خواهد شد مامون عرض کردم
بلی حضرت فرمود هر گاه بشنود حجت نمودن مرا بر اهل توریة بتوریة ایشان
و بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر صابئین بزبان
عبرانی ایشان و بر هرابذه بزبان فارسی ایشان و بر اهل روم برومیت
ایشان و بر اصحاب مقالات بلغتهای ایشان پس چون قطع کردم
من هر صنفی را یعنی حجت هر صنفی را قطع نمودم و باطل کردم حجت او را و ترک
نمودم گفتگوی او را و رجوع کند هر صنفی بسوی قول من داند مامون که مکانی
که او در آنست براه آن مکان مستحق او نیست پس در نزد این میباشد
ندامت از و یعنی بعد از انکه ملاحظه این نماید پشیمان ظاهر شد و نیست
حولی و نیست توانایی مگر بخدای بلند عظیم **شرح** وادحاض در لغت بمعنی

ابط

معنی علی عظیم

ابطال آمده چنانچه جوهری در صحاح گوید ودحضت حجته دحوضا بطلت و همچنین
در کتاب مزبور در لغت عبر مسطور است که عبرانی لغت یهود است و عبری
بکسر همان عبرانی است و علی عظیم دو اسم اند از اسماء جناب اقدس الهی و محققین در معنی
علی چنین نگاشته اند علی یعنی منزه عن از صفات مخلوقین و بلند است مرتبه او از اینکه
وصف کرده شود او بصفات خلایق و گاه علی نیز بمعنی عالی آمده یعنی بلند است مرتبه او
در فوق مردم بقدرت بر ایشان و یا انکه بلند است آن ذات مقدس از اشباه و انداد
و از انچه فکر کنند مردم درباره او و عظیم یعنی صاحب عظمت و جلال است و جلالت قدر او زیاده است
فلما اصبحنا اتانا الفضل بن سهل فقال له جعلت فداك
ان ابن عمك ينتظرك وقد اجتمع القوم فما رأيك في
اتيانه فقال له الرضا عليه السلام تقدمني فاني صائر
الى ناحيتكم ان شاء الله ثم توضا وضوءه للصلوة
وشرب شربة سويق وسقانا منه ثم خرج وخرجنا
معه حتى دخلنا على المأمون فاذا المجلس غاص باهله
ومحمد بن جعفر في جماعة الطالبيين والهاشميين و
القواد حضور پس در وقتی که صبح را داخل شدیم ما آمد ما را فضل بن سهل
پس فضل بن سهل عرض کرد بخدمت آن حضرت که بگردم فدای تو پسر عموت
انتظار ترا میکشد و بتحقیق جمع شده اند قوم پس چیست رای تو

درآمدن بنزد مامون پس فرمود حضرت رضا ع بفضل سهل تو پیش تر از من برو پس
بدرستیکه من میکردم روانه بسوی ناحیه شما اگر خدا خواهد بعد از آن حضرت رضا ع
وضو گرفت مثل وضوئی که از برای نماز می ساخت واش میداد شربتی از قاووت را
واش ما بنیز ما را از او بعد از آن حضرت بیرون آمد و ما نیز بیرون آمدیم با او
تا انکه داخل شدیم ما بر مامون پس در انوقت آن مجلس مالامال بود با اهل بیس
و محمد پسر جعفر در جماعت طالبیین و هاشمیین و بیشتر از لشکر حاضر بودند شرح
وضا ق در لغت عرب بمعنی نظافت است چنانچه جوهری در صحاح اللغه گوید الوضاءة
الحسن والنظافه و وضوء بضم در اینمقام مراد است مصدر توضا او بانست و باصطلاح
اهل شرع مقدس اعمال مخصوصه ایست که بجهة مباح بودن نماز بعمل می آورند
و وضوء بفتح واو آبیست که وضو ساخته میشود با و سویق عبارتست از طحیس
ماکولات یا به سوای اینکه حبوب بوده باشند یا اثمار و بزبان فارسی
بقاووت مستعمل و شایع است و گویند قاووت نوعی آردی است که از انجام شده و فاضل
مجلسی طاب ثراه در جلد رابع از سماء عالم بحار الانوار جمله از روایات بسیار
از کتب معتبره در باب منافع سویق بیان نموده و ظاهر میشود از عبارت
کلینی قدس الله روحه که او حمل نموده است سویق مطلق را بر آنچه وارد شده است
در اخبار بسویق گندم چنین گفته است باب الاسوقه و فضل سویق الحنطه
پس ذکر کرده است اخبار مطلقه را در این باب و شیخ شهید قدس سره
در کتاب دروس در باب سویق و نفع آن اخبار بسیار نقل کرده است

بقی

در بیان وضوء و وضو

منافع سویق از احادیث
از اخبار ائمه
علیهم السلام

وتفسیر کرده است او نیز کلام کلینی را بسویق گندم و مولف بحر الجواهر
فرموده است سویق از صنعت چیزی است انجام میشود که گندم و جو و سیب و کدو و تخم نار
و سنجد و حب و جمله اینها حبس میکند طبع را و قطع میکند قی و غثیان صفراوی را و خشک
رطوبات معده مینماید و فاضل بغدادی در کتاب ما لا یسع الطبیب جمله مذکوره ساخته
که سویق شعیر هر چند سردتر است از سویق گندم اما سویق گندم حفظ برودت میکند
و کسیکه اراده داشته باشد تبرید و ترطیب را باید سویق گندم بیاشامد و هر که اراده
داشته باشد اطفاء حرارت و تخفیف رطوبات را باید بسویق شعیر مداومت نماید
والمجلس غاص باهله جوهری در صحاح اللغه گوید که المنزل غاص بالقوم ممتلی بهم جماعت
طالبیین اولاد حضرت ابو طالب والد ماجد امیر المومنین علی بن ابیطالب
ع است و هاشمیین اولاد هاشم اند که جد ماجد پیغمبر ص بوده باشد و محمد بن جعفر
که مذکور شد ولد ارجمند جعفر است مخفی نماند که احادیث بسیار در باب
استحباب وضو از احادیث ائمه اطهار علیهم السلام شرف ورود یافته بنهایت
مرتبه بر دارد صحایف فضل و افضال و بنده خاطر ان است احسن بحمد الجمال لا انتهی
لا انحال در رساله نیت میفرماید که علامه ره در کتاب منتهی و تذکره تصریح کرده
باینکه وضوی پیش از وقت و حال آنکه هیچ امری مشروط بوضو نیز واجب
نباشد و وضو برای آن میسازد که قصد نماز سنتی دارد بعد از دخول وقت نماز ادا
میتواند کرد و همچنین در وقت ساختن وضو قصد کردن نماز سنت داشتن کافیست

منافع سویق از احادیث

در جواز وضو قبل از وقت

کافیست هرچند آن را اتفاق نیفتد که آن نماز را بگذارد و بعضی گفته‌اند
که همین که قصد مباح بودن نماز سنت داشته باشد بامعنی که اگر خواهد که نماز
سنت بکند تواند کرد و حرام نباشد کافیست هرچند قصد کردن آن بالفعل
نداشته باشد و احتیاط در رعایت قصد اول است و اگر وضو از برای غیر نماز
باشد از اموری که وضو از برای آنها سنت است مثل دخول مسجد و قرائت
قرآن و نحو آنها پس مشهور در آنها آنست که با آن وضو بعد از دخول وقت
نماز واجب میتوان کرد مگر وضوئی که با حدث جمع شود مثل وضوی جنب
از برای خواب یا حایض از برای ذکر ساز چه ظاهر است که با آن قسم
وضو نماز نمیتوان گذارد اما از کلام بعضی از علما ظاهر می‌شود که بوضوی سنتی
که از برای غیر نماز سنت ساخته باشند نماز واجب با آن نتوان گذارد و احتیاط
در متابعت قول اول است پس اگر کسی خواهد بوضوی سنتی پیش از وقت بسازد
نماز واجب بعد از دخول وقت بگذارد احتیاط در آنست که بقصد نماز سنت
بسازد و اگر اتفاقاً بقصد دیگر ساخته باشد بعد از دخول وقت تجدید کند
هذا اخر ما اوردناه من کلامه اعلی الله مقامه و سید جلیل القدر افضل الفضلاء
المتاخرین حافظ خاتم المجتهدین سید محمد در کتاب مدارک الاحکام بتحقیق این مرام
پرداخته و علامة العلماء شیخ محمد خاتون العاملی قدس سرهما نیز بتبعیت کلام سید
پرداخته میفرمایند اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم مفسرین تصریح کرده‌اند
بآنکه مراد بقیام بنماز درین آیه نماز واجب است بواسطه آنکه امر از برای وجوبست
و بواسطه نماز سنت الفته شد که وضو واجب نیست و ظاهر است

دلایل ارباب سنیت وضو و بیان آن
وضوی قبل از وقت

که قبل

که قبل از دخول وقت قیام بنماز واجب واقع نمیتواند شد و برین دلیل ایراد کرده‌اند
که قیام درین آیه بر معنی حقیقی محمول نمیتواند شد که اگر بر آن حمل شود میباید بعد از نماز
وضو واجب شود پس ناچار بر معنی مجازی حمل میباید کرد که مراد از آن اراده
قیام بنماز باشد و اراده قیام بنماز واجب چنانچه بعد از دخول وقت واقع میتواند شد
پیش از دخول وقت نیز واقع میتواند شد چه مقارن بودن اراده بقیام
شرط نیست و الا بایستی که بواسطه نمازی که در آخر وقت گذارند نیت وجوب
وضو جایز نباشد و حال آنکه باتفاق جایز است بلکه معین و جوابش آنست
که در اصول مقرر شده است که هرگاه لفظی در قرآن و حدیث واقع شود که بر معنی
حقیقی حمل نتوان کرد بر معنی مجازی حمل باید کرد که اقرب باشد بمعنی حقیقی و هیچ شک
نیست که اراده قیام بنماز واجب که بعد از واجب شدن نماز باشد اقربست بمعنی
قیام از اراده که قبل از وجوب است که عبارت از پیش دخول وقت است واقع
شود و دلیل دویم حدیثی است که زراره بطریق صحیح از امام محمد باقر عم روایت
کرده است که اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة و برین دلیل نیز وارد است
که حدیث زیاده برین دلالت ندارد که بعد از دخول وقت طهارت و نماز هر دو
واجب می‌شود و قبل از دخول وقت هیچ‌یک واجب نیست و این منافات ندارد بآنکه
قبل از دخول وقت یکی که طهارتست واجب باشد چه انتفای هر دو بانتفای یکی متحقق است
نهایتش قایل باین قول که قبل از دخول وقت گاهی که مشغول الذمه بعبادت مشروط بوضو

نباشد وضو بنیت وجوب صحیح است بلی شیخ شهید علیه الرحمه در ذکری قولی نقل کرده
باینکه طهارت بحسب اتفاق واجب لنفسه است و بمجرد اینکه یکی از احداث موجب
آن واقع شود واجب میشود نهایت واجب موسع که بطریق سایر موسعات تاخیر
آن جایز است تا ظن قوی غالب شود یا وقت عبادت مشروطه بآن تنگ شود
که در آن وقت واجب مضیق میگردد و مستند این قول چند حدیث است بعضی صحیح
وبعضی غیر صحیح که در مدارک ذکر آن شده است که همه ناطق است بوجوب
طهارت بعد از وقوع حدث بی آنکه تقیید بعد از دخول وقت یا وجوب عبادت
مشروطه بآن شده باشد واما از جهت که وضو را واجب لغیره میدانند ظاهر است
که کسی تجویز نکرده باشد که پیش از دخول وقت بنیت واجب صحیح باشد
پس استدلال ایشان بحدیث زراره تمام باشد و بحث مذکور بر ایشان
وارد نباشد و تحقیق ظاهر میرسد که احادیثی که مستند ایشان قولست اگر صحت
استناد داشته باشد وجوب فوری را میرساند چه در احادیث مذکوره
که در مدارک ذکر شده است وجوب مطلق است و هر جا حکم بوجوب مطلق
واقع شود ظاهر وجوب فوریست و تا قرینه بر آن نباشد تجویز تاخیر آن
نمیتوان کرد چنانچه شیخ بهاء الدین محمد ره در زبدة الاصول تصریح بآن
کرده است پس اگر بظاهر احادیث مذکوره عمل توان کرد چنانچه از صاحب
مدارک میل بآن ظاهر میشود حکم بوجوب فوری باید کرد نه واجب موسع مگر آنکه گفته شود

اختلاف در این است که وضو واجب لنفسه است یا واجب لغیره

که کسی

که کسی قایل بآن نشده است والله اعلم وبخاطر قاصر این حروف میرسد که این حدیث شریف
نیز از جمله مؤیدات مذهب طایفه است از علما که جایز میدانند وضو را از برای نماز پیش از وقت

فَلَمَّا دَخَلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ الْمَأْمُونُ وَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ
جَعْفَرٍ وَجَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ فَمَا زَالُوا وُقُوفًا وَالرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
جَالِسٌ مَعَ الْمَأْمُونِ حَتَّى أَمَرَهُمْ بِالْجُلُوسِ فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ
مُقْبِلًا عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ سَاعَةً ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْجَاثَلِيقِ فَقَالَ
يَا جَاثَلِيقُ هَذَا ابْنُ عَمِّي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَهُوَ مِنْ وُلْدِ
فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّنَا وَابْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَيْهِمْ فَأُحِبُّ أَنْ تُكَلِّمَهُ وَتُحَاجَّهُ وَتُنْصِفَهُ فَقَالَ
الْجَاثَلِيقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ أُحَاجُّ رَجُلًا يَحْتَجُّ عَلَيَّ
بِكِتَابٍ أَنَا مُنْكِرُهُ وَنَبِيٍّ لَا أُؤْمِنُ بِهِ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا نَصْرَانِيُّ فَإِنِ احْتَجَجْتُ عَلَيْكَ بِإِنْجِيلِكَ أَتُقِرُّ
بِهِ قَالَ الْجَاثَلِيقُ وَهَلْ أَقْدِرُ عَلَى دَفْعِ مَا نَطَقَ بِهِ الْإِنْجِيلُ
نَعَمْ وَاللهِ أُقِرُّ بِهِ عَلَى رَغْمِ أَنْفِي پس در وقتیکه داخل شد
حضرت رضا ع بجا برخواست مامون و برخواست محمد بن جعفر و جمیع بنی هاشم
برخواستند و چندان برپا بودند و رضا ع نشست با مامون تا اینکه امر کرد
ایشان را به نشستن پس دایم مامون رو بجانب حضرت رضا ع کرده گفتگو

[illegible]

می نمود تا سالها عمی گذشت بعد از ان مامون روی بجاثلیق کرده پس گفت ای جاثلیق
این پسر عموی من علی پسر موسی پسر جعفر است واو از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر
ماست وپسر علی بن ابی طالب علیه درود خدا برایشان باد پس دوست میدارم
ومیخواهم با او سخن گوئی ومحبت خویش بازنمائی وانصاف بورزی پس گفت
جاثلیق ای امیر المؤمنین چگونه حجت نمایم مردیرا که حجت می آورد بر من بکتابی
که من منکرم ان کتاب را وبقول پیغمبری که باو ایمان ندارم پس فرمود حضرت رضا
ع ای نصرانی پس هرگاه حجت می آورم بر تو بانجیل تو آیا اقرار میکنی با وگفت
جاثلیق آیا قادرم بر دفع چیزی که گویاست با وانجیل بلی نمیتوانم که اقرار نکنم آری
قسم بخدا اقرار میکنم با و برغم انف خودم یعنی چسبانیدن بینی خودم بخاک حاشیه
پوشیده نماناد در خصوص اکرام مؤمن از احادیث ائمه اطهار علیهم السلام تاکیدات
بلیغه معلوم می شود ونهایت در خصوص تواضع بپا خواستن هر حال معمول ومتعارف
اهل این زمان است الخبر از احادیث معلوم می شود فاضل ربانی ومهبط فیوضات
سبحانی آخوند فیض یعنی ملا محسن کاشی قدس سره در کتاب محجة البیضاء
فی احیاء الاحیاء مرقوم قلم مشکین رقم فرموده که ترجمه آن اینست در بلده
روایت شده است از حضرت صادق ع که بخدمت آن حضرت عرض نمود مردی از اهل بیت
شوم آیا التزام میکند مرد برادر خود را یعنی معانقه میکند حضرت فرمود بلی بدرستیکه رسول
خدا صلعم در روزیکه فتح خیبر می شد خبر آمد که جعفر می آید حضرت فرمود والله نمیدانم
بکدام یک از فتح خیبر وشدوم جعفر خوشحالی من بیشتر است حضرت صادق فرمود

اختلاف احادیث در باب تواضع یعنی اصطلاح
یعنی بپا برخواستن و کرنش کردن بجهت تعارف
اهل زمانست

پس آنقدر رنگی واقع نشد که جعفر وارد گردید حضرت از جا جسته معانقه فرمود وبوسید
میان دو چشم او را الحدیث ودر مکارم الاخلاق از شیخ طبرسی از حضرت پیغمبر صلعم مرویست
که آن حضرت فرمود برنخیزید از جا همچنانکه از جا برمیخیزید جماعت عجم بعضی از ایشان بجهت
بعضی وشیخ شهید قدس سره در قواعد فرموده جایز است تعظیم مؤمن بچیزی که جاری
شده است عادت زمان بآن هرچند علمای سلف نقل ننموده اند عمومات
دلالت بران دارد چنانچه جناب اقدس الهی فرموده ومن یعظم شعائر الله فانها من
تقوی القلوب ودر جای دیگر فرموده ومن یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه وپیغمبر صلعم
فرموده بغض کسی بر دل نگیرید وحسد مورزید ودشت خود را بیکدیگر مکنید وقطع رحم
منمائید وبوده باشید ای بندگان خدا همه با یکدیگر مانند برادران پس بنابراین جایز است
بپا خواستن وتعظیم نمودن بنحویکه گفته شوند وشبه آن وبسا وقت هست که واجب
میشود وهرگاه مؤدی شود ترک او بدشمنی وقطع رحم دانا نیست مؤمن وتحقیق بصحت پیوسته
است که جناب پیغمبر صلعم بپا خواست از برای حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها
وبپا خواست از برای جعفر رضی الله عنه در وقتیکه جعفر آمد از حبشه وامر فرمود بانصار بر خیزید
از برای آقای خود ونقل شده که آن حضرت صلعم بپا برخواست از برای عکرمه بن ابی جهل در وقتی
که آمد از یمن از راه خوشنودی بقدوم او پس اگر بگوید تو که بتحقیق فرمود رسول خدا صلعم کسیکه
دوست دارد که زنان ومردان برخیزند از برای او پس هر آینه نشستگاه او در آتش
خواهد بود ومنقولست که آن حضرت صلعم مکروه داشت اینکه بپا برخیزند از برای او

پس حضرت در وقتیکه برمیخواست از جا برمیخواستند مردم بجهة اینکه معتقد هستند که آن حضرت مرده
دارد این را تا اینکه حضرت از ایشان دور میشد و نزدیک بمنزل میگردید همه از اصحاب
برمیخواستند میگویم مر ایستادن مردان و زنان که مذموم است آنست که اهل جور این
شیوه را مرعی دارند هرگز نشسته اند و زنان و مردان را برسر پا نگهدارند تا اینکه مجلس تمام
گردد نه ایستادن بکسی که در زمان کوتاهی و فرضاً ما مسلم داشتیم که مراد از نهی
همین ایستادن مخصوص است لیکن نهی مخصوص است بر کسیکه اراده کرده باشد
بزرگی بر مردمان را و مواخذه کند کسانرا که بجهة او از جا برنخیزند و تواضع ننمایند
اما کسیکه اراده میکند ایستادن را از جهت دفع اهانت و ضرر پس باکی
نیست از جهة دفع وجوب ضرر و اما جواب مکروه داشتن آنحضرت صلعم ایستادن
مردمان را از برای خود اینست که غرض آنحضرت صلعم فروتنی است و بجای
رحم و تخفیف است باصحاب خود و بجهة اینکه میگوییم ما سزاوار است از برای
مؤمن اینکه دوست ندارد ایستادن مردمانرا در مقابل از برای خود و هرگاه
میل کند نفس او بایستادن مردمان و دوست داشتن آن مواخذه بکند نفس
خود را و در کتاب محاسن برقی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که از آنحضرت
سؤال شد از کسیکه برمیخیزد از جای خود از جهت تعظیم کسی که وارد آن مجلس میشود
حضرت صلعم فرمود که مکروه است این کار از برای مردی صاحب دین اسهر و لله
در کتاب احیاء العلوم مذکور نموده که قیام مکروه است بر سبیل اعظام نه بر سبیل

اکرام و آن در مسجد اشد است از سایر اماکن و جوهری در صحاح اللغة گوید ارغم
الله انفه الصقه بالرغام و رغام بفتح در لغت بمعنی خاک آمده و این کنایه از ذلت
و خواریست فقال له الرضا علیه السلام سل عما بدا
لک واسمع الجواب فقال الجاثلیق ما تقول في نبوة عيسى
وكتابه هل تنكر منهما شيئاً قال الرضا علیه السلام
انا مقر بنبوة عيسى وكتابه وما بشر به امته واقرت
به الحواريون وكافر بنبوة كل عيسى لم يقر بنبوة محمد
صلى الله عليه وآله وبكتابه ولم يبشر به امته پس گفت حضرت
رضا علیه السلام بجاثلیق بپرس از آنچه ادا کند خاطر ترا و بشنو جواب او را گفت جاثلیق
چه میگویی در پیغمبری عیسی و کتاب او آیا انکار میکنی از آن دو تا چیزی را حضرت رضا علیه السلام
فرمود من اقرار کننده ام به پیغمبری عیسی و کتاب او و همه اقرار کننده ام بچیزی که بشارت
داده است بآن چیز حضرت عیسی علیه السلام امت خود را و اقرار کرده اند بآن چیز
بشارت حواریون یعنی خاصان حضرت عیسی و من کافرم به پیغمبری هر عیسایی که اقرار
بنبوت محمد صلعم و بکتاب او نکرده است و بشارت نداده است بآو امت خود را
شرح برلوح تحقیق میگذارد که آنچه از اقسام محبت که حضرات ائمه اطهار علیهم السلام
در رد مخالفین میفرمانند جدلست و خطابه و برهان و در قرآن مجید نیز همین نحو است
که آن حضرات متابعت مینمودی کلام ملک علام میفرمایند چنانچه در آیه شریفه [illegible]

متوجه شده اند ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن
هرگاه کسی گوید پس چرا حضرات سایر اقسام غیر برهان شعر و سفسطه را بعد از … استعمال فرموده
اند و لب بر گفتگو می گشوده اند در جواب می توان گفت هر چند کلام خدا و ائمه هدا
علیهم التحیة والثنا همه بیان طریق حق شناختن و باید همه هدایت مخلوقات … و ازاله ضلالت
دور کرده اند و هیچ کس باید از فرق مذهب حق ائمه اثنا عشر معصوم بعید باشد … کلام آنها
باید از شوائب کذب و دروغ مبرا و معرا بعید باشد لهذا شعر که عبارت از سخن کذب است
اصلا و اساسا بلکه سفسطه … تخیلات و اغراقات است چنانکه شیخ نامی
نظامی که در میدان سخنوری داد فصاحت و ملاحت داده و بلکه قصب السبق از اکفا
و اقران ربوده دگر بنای تازه در سخن نهاده فرموده در شعر مپیچ و در فن او که اکذب
اوست احسن او … نیست که این … سفسطه …
و بزبان یونانیست یعنی علم غلط و بنای او بر غلط و غلط انداختن است و محقق رومی
در مثنوی معنوی می فرماید که فکر اهل نجی المعرفة … خوشتر آید ز فکر … فلسفه
زانکه این علم لزج چون ره زند بیشتر مردم آگه زنند مجملا حکمت الهی از فلسفه
جز دوری از جناب کبریای الهی … ثمری ندارد و حکمت طبعی … علوم است
اگر از راه برگرداند راه نماید و بقدر آنکه دانستن آن ضرورست در شرع مقرر شده
و حضرت امیر المؤمنین جعلنی الله فداه در وصیت حضرت امام حسن ع می فرماید

واعلم یا بنی ان احدا لم ینبئ عن الله سبحانه کما انبأنا عنه نبینا صلی الله فارض به

در بیان آنکه چرا حضرات ائمه ع شعر و سفسطه … نفرموده اند

در مذمت علم فلسفه

رائدا و الی النجاة قائدا و نعم ما قیل حسن دیده ور بین نداری … قائد قرشی بود ابن حجاج
در اقسام الحروف می پندارد که اگر کسی را آشنایی بتشرع بوده باشد همه نا خدا
را شعار خود ساخته در مواضع مخاطرات و لطف خبری بعض از تحقیقات معلم سفینه علم
از آن درست برارد سلیقه و ذهن طالب او را دقیق مینماید اما گم کشت هر جل
خود را درست از آب برآورد لیس بقدر آنست هر کس اصلاح جویای آن کند دیده طریق
تحقیق نشود پس چنانچه این علم منافی هدایت است لهذا در کلام الهی و احادیث اهل
بیت رسالت بنا بر آن اشاره بان نکته و اما آن سه قسم که بسمت نگارش رفت
هر در قرآن مجید و احادیث وارد شده اند یکی جدل است و چنین در تعریف او گفته
اند جدل مرکب است از مقدمات مشهوره و فایده او شکستن سورة انکار است و انکار
نمودن است از برای اظهار حق دوم خطابه است و حجت است که مرکب است از … فایده
او مهیا ساختن نفوس زکیه است برای ادراک چیزی که او حق است و نفوس بسبب حاصل شدن
گمان قوی سیم برهان است فایده او حکمت است و او معرفت حق است بیقین …
هر حضرت رضا ع جواب … می فرمایند شروع بطریقه جدل فرموده سخن ادا
بنوعی می فرمایند هر که اندک تاملی نماید لذت سخنان آن حضرت کام جانش را
شیرین و ملتذ می گرداند حقا کلام الملوک ملوک الکلام اما حواریون صاحب قاموس گوید الحواری
الابیض الناعم و حواری یعنی ناصر نیز آمده و طعام حواری هم میگویند یعنی آرد سفید و در وجه
تسمیه اصحاب حضرت عیسی ع بحواریین اختلافست بعضی گفته اند چون … در میدان
بیان جنس جولان داده اند که چون از صبح سعادت و تلألؤ بیاض عبادت مضمون

معنی جدل

خطابه

برهان

در بیان اینکه چرا حواریون را حواریون گفته اند

سیماهم فی وجوههم من اثر السجود از جباه ایشان نمایان و نور ایمان از مشرق نواصی
ایشان تابان بوده باجمله ایشان را باین اسم مسمی ساخته اند و برخی دیگر
گفته اند که چون آن حواریین ملوک صاحب فرمان بوده اند و حضرت عیسی طلب نصرت نموده دفع
کید یهود از ایشان نموده و ملبوس ایشان نقی و پاکیزه بوده باین جهت مسمی باین اسم
گردیده اند و طایفه گویند که ایشان گازر و سفید کننده جامها بوده اند
و قاضی بیضاوی گفته حواری مرد خاص و خالص را گویند و دمشق نیز از جهت حواری گویند
خالص است و زنان شهری را نیز حواریات گویند از جهت نظافت ایشان و بعضی
دیگر از مفسرین گفته اند که حواری بمعنی ناصر است و حواریون بمعنی انصار و از اخبار احادیث
اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم مفهوم میشود که از حضرت رضا علیه السلام از اینمعنی سؤال
نمودند آنجناب فرمود که نامیده شدند حواریون از برای آنکه ایشان بوده اند
که خالص کرده بودند نفوس خود را و سریرت خود را و خالص میگردانیدند نیز
نفوس مردم را از اوساخ ذنوب بوعظ نمودن و بخاطر آوردن مرگ و آخرت و اهل تأویل
مثل مولانا عبد الرزاق کاشی بمعنی صفوت و خالص او را زده ایشان را مذکوره مطابق حواریین
ذکر نموده اما آنچه در باب معجزات ایشان از کلینی که از مفسرین نقل شده وارد
نقل بوده اند و بعضی از مفسرین در تفسیر آیه کریمه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول
فاکتبنا مع الشاهدین چنین نگاشته اند که حواریون از جناب قدس الهی
تمنا نمودند که ایشان را بذکر دانند با محمد و امت محمد و در بعضی روایات وارد است
که هرگاه حواریون گرسنه می شدند عرض میکردند یا روح الله گرسنه شدیم حضرت
عیسی دست خود را بر زمین برده پر کرده نان در آورده بایشان می داده و هرگاه
تشنه می شده اند عرض میکرده اند یا روح الله تشنه شده ایم حضرت دست خود را

ابی

عدد حواریین

دعای حواریین مناجات محمد و امت محمد

حالت ایشان و ستایش حواریین و الهام حضرت

بزمین فرو برده

آب در آورده بایشان میداده که رفع تشنگی نمایند و مقریزی در تاریخ مصر حکایت
نموده که بعد از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام جماعت حواریون در اقطار و امصار
متفرق گردیده مردم را بدین حضرت مسیح علیه السلام دعوت می نمودند و اسامی ایشان اینست
۱ بطرس ۲ شمعون الصفا ۳ اندراوس ۴ یعقوب بن زبدی ۵ یوحنا الانجیلی ۶ فیلبس
۷ برثولوماوس ۸ متی العشار ۹ یعقوب بن حلفی ۱۰ یهودا ابن یعقوب ۱۱ متیاس ۱۲ بولس
الطرسوسی انتهی والله اعلم بتحقیق احوالات حواریین و غیره بعد ازین سخن نگارش خواهد رفت
سل فعل امر از سئل است و در لغت برادر صحیح مذکور است و قولهم لک البداة والبدوة
والبداءة ایضا ما لک ای لک ان تبدأ قبل غیرک فی الرمی وغیره قال الجاثلیق
الیس انما یقطع الکلام بشاهدی عدل قال بلی قال
فاقم شاهدین من غیر اهل ملتک علی نبوة محمد صلی الله
علیه و آله ممن لا تنکره النصرانیة وسلنا مثل ذلک
من غیر اهل ملتنا قال الرضا الآن جئت بالنصفة یا نصرانی
الا تقبل منی العدل المقدم عند المسیح عیسی بن مریم
علیه السلام قال الجاثلیق ومن هذا العدل سمه لی
گفت جاثلیق آیا نیست اینکه بریده میشود کلام بدو شاهد عدل یعنی احکام شرعیه
بدو شاهد عدل قطع می شود حضرت فرمود آری گفت جاثلیق پس بپا دار دو شاهد
از غیر اهل ملت خود بر پیغمبری محمد که درود خدا بر او و بر آل او از جمله کسانیکه منکر باشند

اسامی حواریین

اورا نصرانیست یعنی بر دین نصرانی و مقبول باشد و سؤال کنی تو هم مثل این از غیر
اهل ملت ما حضرت رضا ع فرمود حالا آمدی بر سر انصاف ایتها النصرانی
آیا قبول میکنی از عادلی که پیش از همه است در نزد مسیح یعنی صاحب مرتبه است
و مرتبه او زیاده بر همه است در نزد مسیح عیسی بن مریم گفت جاثلیق کیست
این عادل نام او را از برای من ببر شیخ یعنی بنا بر آنکه عدالت شرط است در قبول
شهادت و شهادت فاسق بموجب نص قرآن و احادیث متکاثره رسول نزد ما قبول
نیست و همچنین در باب امامت جمعی از اصحاب علمای امامیه رضوان الله علیهم نقل اجماع کرده اند
که شرط است در امام جماعت و فقهای علمای امامیه در کتب فقهیه بتفصیل آن پرداخته اند
نهایت محقق اردبیلی ابن فهد فاضل شوشتری شیخ خاتم المجتهدین شیخ زین الدین و سید فاضل
محمد سید محمد صاحب مدارک و غیرهما در کتب خود گفته اند مرقوم میگردد که عدالت
در لغت بمعنی استوا و استقامت است و تعریف کرده اند او را اکثر فقهای ما از علما
شرعا باینکه آن عدالت هیئت راسخه و ثابته است در نفس انسان که باعث میشود
بر ملازمت تقوی و مروت و متحقق میشود تقوی باجتناب از کبایر و عدم اصرار بر صغایر
و از برای اصحاب در تعداد کبایر خلاف است و اولا باید دانست که مشهور میان علمای خاصه
و عامه آنست که گناه بر دو قسم است اول کبیره دویم صغیره و ابن شیخ طوسی رحمه الله
و بعضی از علما گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریکند در مخالفت امر و نهی و صغیره
و کبیره که بر گناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت با فوق و ما تحت است مثل بوسیدن

اجنبیه

معنی عدالت

تحقیق گناه کبیره و صغیره

اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنامحرم بشهوت و این قول ابن
شیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس نیز داده اند و بعضی از متاخرین علما قدس سره
بعد از این بحث سخنها بسیار بعید است از سخن و منافی آیات و اخبار بسیار است حق سبحانه و
تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبایر گناهانی را که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر می
کنیم و می بخشیم گناهان شما را و باز فرموده است آنها که اجتناب میکنند از کبایر گناه
و فواحش یعنی گناهان قبیح یا رسوا کننده که موجب حد باشد مگر لمم اکثر گفته اند یعنی گناهان صغیره
و در احادیث وارد شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت بیرون می برد و گناه صغیره
اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمی برد و دور نیست که مراد آنها از آنکه گناه صغیره
نمیباشد آن باشد که گناه را حقیر نمی باید شمرد و معصیت خداوند کبیر صغیر و حقیر نمیباشد
و نا فرمانی خداوند جلیل بزرگ و عظیم است بلی بعضی از گناهان از بعضی بزرگترند و بعضی نسبت
ببعضی خوردترند پس حق آنست که گناه بر دو قسم است یکی کبیره است که ارتکاب آن
بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون می برد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی از معاصی ایمان
نیز بدر میکند جناب و ثقات ره گفته که در اقوال علما اختلاف بسیاری هست که گناه کبیره کدامست
بعضی گفته اند هر گناهیست که حق تعالی در قرآن مجید وعید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته اند
هر گناهیست که شارع حد بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب آن شده باشد.
و بعضی گفته اند هر گناهیست که کردن آن مشعر باشد باعتنا نکردن فاعل آن بشرع و بعضی گفته اند
هر گناهیست که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهیست که وعید

اقوال در باب گناه کبیره

شدید بران در قرآن یا در سنت شده باشد و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه
که آنها هفت است اول شرک بخداست و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد
دویم قتل آدمی است بناحق سیم نسبت زنا دادن بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف
در ان بغیر حق پنجم زناست ششم گریختن از جنگ واجب هفتم عقوق پدر و مادر است
و بعضی سیزده گناه دیگر بر این افزوده اند و بعضی چهارده گناه دیگر بران زیاد کرده اند و از ابن
عباس پرسیدند که کبایر هفت است گفت بهفتصد نزدیکتر است از هفت و فاضل
مجلسی قدس سره بعد از نگارش این مراتب میفرماید و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود
یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بران شده یا
تهدید عظیم بران شده باشد که مستلزم عقاب باشد یا ترک فرایضی که وجوب آن در قرآن
مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة دویم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره
وعید نار یا تهدید عظیمی که مستلزم عقاب باشد بران شده باشد و بعضی لعن بر آن کس را
نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند که اگر در احادیث صحیحه نیز
وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول آخر احوط است
انتهی کلامه چون در باب کبیره گفتگوی بسیاری از عامه و خاصه نقل شده و فاضل ملا محسن
کاشانی نیز در محجة البیضاء فی احیاء الاحیاء بعد از تفصیل اقوال مختص فرموده سکوت [illegible]
جزئیست هر روایت کرده است او را در کافی شیخ کلینی از حضرت صادق ع در قول خداوند
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه که حضرت فرمود کبائر گناهانیست که واجب گردانیده است الله برای آن
آتش را و همچنین صحیح دیگر نقل کرده سید محمد قدس سره نیز در مدارک استوار شده که کفایت است

و قتل نفس

و قتل نفس و عقوق والدین و اکل ربا بعد از بینه و اکل مال یتیم ظلما و فرار از جنگ و نحو
اینها محرم است لهذا راقم حروف باین اختصار نمود لا در معنی اصرار بر صغیره که شرط است
در عدالت بوده باشد خلافست شیخ شهید ثانی قدس سره فرموده اند که اصرار یا فعلی است
و یا حکمی و اصرار فعلی مداومت است بر یک نوع از صغایر بی توبه یا بسیار کردن جنس
صغایر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسی
که صغیره میکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر شان آنست که معصیت
و شاید اعمال صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است
انتهی و غیر از این وجوه دیگر گفته شده اما مروت که او نیز شرط در عدالت است مذهب
بعضی چنانکه شیخ جمال الدین ره نیز میفرماید که مصنف تحقیق شیخ ابو القاسم ره در تحقیق عدالت متعرض
نشده است مروت هر چند قادح عدالت است و گویا اینکه شیخ ابو القاسم مکرر اینجا است
ترک او را قادح در عدالت یا اینکه متوقف است در این و این قول بعضی از علما است
هم میگویند تارک مروت خلاف عادت کرده است و خلاف شرع نکرده است و مشهور میان
علما اعتبار اوست و صاحب مدارک میفرماید و اما مروت پس گردانیدند آن را نفس است
از ارتکاب آنچه که لایق نیست بامثال او و حاصل میشود این بلازم ساختن
محاسن عادات و ترک رذایل مباحه مثل بول در شوارع در وقت مرور مردم و اکل
در اسواق در غیر مواضعی که میتوان اکل نمود نشستن در دکان طباخی و کثرت خنده و افراط
در شوخی و پوشیدن فقیه لباس اهل سپاه را و مثل اینها از چیزهایی که دلالت میکند
بر بیحیایی و قلت مبالات و معتبر ندانسته است محقق حلی ره در کتاب شرایع [illegible]
شرایع قید مروت را در مفهوم عدالت بلکه اقتصار کرده است بر عدم مواقعه کبایر و اصرار

معنی اصرار بر صغیره

تحقیق معنی مروت که شرط است در عدالت

بر صغار و کبار برای اینکه محقق شود ذکر نموده وجه تسمیه وارد شده است ... بر فرض
از تفوه تحقق یافت ٧ قَالَ مَا تَقُولُ فِي يُوحَنَّا الدَّيْلَمِيِّ قَالَ بَخٍ بَخٍ
ذَكَرْتَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى الْمَسِيحِ قَالَ فَأَقْسَمْتُ
عَلَيْكَ هَلْ نَطَقَ الْإِنْجِيلُ أَنَّ يُوحَنَّا قَالَ إِنَّ الْمَسِيحَ أَخْبَرَنِي
بِدِينِ مُحَمَّدٍ الْعَرَبِيِّ وَبَشَّرَنِي بِهِ أَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ
فَبَشَّرْتُ بِهِ الْحَوَارِيِّينَ فَآمَنُوا بِهِ قَالَ الْجَاثَلِيقُ نَعَمْ
قَدْ ذَكَرَ ذَلِكَ يُوحَنَّا عَنِ الْمَسِيحِ وَبَشَّرَ بِنُبُوَّةِ رَجُلٍ
وَبِأَهْلِ بَيْتِهِ وَوَصِيِّهِ وَلَمْ يُلَخِّصْ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ
وَلَمْ يُسَمِّ لَنَا الْقَوْمَ فَنَعْرِفَهُمْ حضرت رضا ع فرمود چه میگوئی
در یوحنای دیلمی جاثلیق گفت به به مذکور ساختی دوست‌ترین مردمان را بسوی
حضرت مسیح ع حضرت رضا ع فرمود پس قسم میدهم مر ترا آیا گویاست
انجیل باینکه یوحنا گفت بدرستیکه مسیح خبر داد مرا بدین محمد عربی و بشارت
داد مرا باو بدرستیکه اینکه محمد میباشد از بعد مسیح پس بشارت دادم من آن
خبر حواریین را پس ایمان آوردند حواریین باو گفت جاثلیق بلی بتحقیق که ذکر
کرده است این را یوحنا از مسیح و بشارت داده است به پیغمبری مردی
و باهل خانه او و وصی او ولیکن بیان نمیکند در چه زمان میباشد این مرد
و نام نبرد آن قوم را تا بشناسیم ایشان را شرح و در وجه تسمیه

حضرت

حضرت عیسی ع بمسیح مفسرین وجوه متعدده ذکر نموده اند لکن ... مشکل فهم نموده اند
جائیکه در کتاب مجمع البیان مسطور است بعضی در اشتقاق مسیح گفته اند که حضرت مسیح
مسح کرده شده است بمیمون و برکت و بعضی دیگر گفته اند که مسیح کرده شده است یعنی پاک شدن
از گناهان و بعضی دیگر گفته اند مسح کرد آن حضرت را جبرئیل به بال خود در وقت ولادت
او تا اینکه در پناه خدا باشد از شیطان و بعضی گفته اند که مسیح سیر نموده سرایا را
از برای خدا و طاعت او گفته اند که مسیح میکرده است چشم کوران را و بینا میکردیده اند
و وجوه دیگر نیز مذکور شده لهذا ... اکتفا شد و مسیح صیغه فعیل است یعنی مفعول
مثل قتیل یعنی مقتول و مسیح کسی را نیز گویند که یک طرف روی او ممسوح بوده باشد
یعنی برابر دو جای چشم در او نبوده باشد و دجال را نیز بهمین جهت مسیح گویند
و بعضی از مفسرین علما فرق در لفظ مسیح بمعنی عیسی و دجال نهاده چنین تحریر نموده اند
که مسیح بفتح میم و تخفیف حضرت عیسی ع است و مسّیح بکسر میم و تشدید سین مثل شرّیر
اسم دجال است و تحقیق یوحنا ان شاء الله تعالی بعد از این نگاشته می شود
قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنْ جِئْنَاكَ بِمَنْ يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ
فَتَلَا عَلَيْكَ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأُمَّتِهِ أَتُؤْمِنُ بِهِ
قَالَ سَدِيداً قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِنِسْطَاسَ الرُّومِيِّ
كَيْفَ حِفْظُكَ لِلسِّفْرِ الثَّالِثِ مِنَ الْإِنْجِيلِ قَالَ مَا أَحْفَظَنِي
لَهُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ أَلَسْتَ تَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ

قال بلى لعمري قال فخذ على السفر فان كان فيه ذكر محمد واهل
بيته وامته فاشهد لي وان لم يكن فيه ذكره
فلا تشهد لي ثم قرأ عليه السلام السفر الثالث حتى
اذا بلغ ذكر النبي صلى الله عليه وآله وقف ثم قال
يا نصراني اني اسئلك بحق المسيح وامه اتعلم اني عالم
بالانجيل قال نعم حضرت رضا ع فرمود پس اگر بیاوریم ما نزد تو کسی را
که میخواند انجیل را پس بخواند آنکس بر تو ذکر محمد و اهل بیتش و امت او را آیا ایمان
می آوری باو گفت راس الجالوت ایمان می آورم ایمان شدیدی حضرت رضا
ع گفت از برای نسطاس رومی چگونه است حفظ تو از برای سفر سیم از انجیل یعنی
در حفظ داری سفر سیم انجیل را گفت حفظ ندارم من او را ابدا از آن ملتفت شد
بسوی راس الجالوت و فرمود آیا نیستی تو که قرائت بکنی انجیل را گفت بلی
میخوانم قسم بعمرم حضرت ع اخذ کرد بر سفر ثالث را یعنی گوش کن از من
سفر سیم انجیل و حضرت خواند تا رسید بذکر پیغمبر صلعم و در آنجا ایستاد
بعد از آن گفت ای نصرانی بدرستیکه من سؤال میکنم ترا بحق مسیح و مادر او
آیا میدانی تو بدرستیکه من دانا هستم بانجیل گفت جاثلیق بلی

شرح مخفی نماند که نسخ در لفظ شدید مختلف است در بعضی
شین معجمه و در بعضی سین مهمله مسطور است در صورت معجمه بودن معنی ظاهر میشود
چنانچه در ترجمه نیز مذکور شد یعنی او را ایمانا شدیدا یعنی ایمان می آورم ایمان
شدیدی

شدیدی و در صورت مهمله بودن معنی چنین میشود او را ایمانا سدیدا یعنی ایمان
می آورم ایمان مستقیمی چه در صحاح آمده السداد بالفتح الاستقامة والصواب
و فاضل مجلسی در کتاب احتجاج بحار الانوار بعنوان بیان متوجه بعضی از لغت سازی گردیده
در این مقام میفرماید و یکون سدا امرا من سد یسد و یکون سدیدا امیرا او یکون اصله سدیدا
بدا ای انعم علینا وعلى المعجمة ایضا یحتمل ان یکون شدا بالتشدید امرا او سدیدا مفعولا
لکنه بعید انتهی و بر متدبر این کلام بعد التامل در این مقام کالشمس فی رابعة النهار ظاهر
خواهد بود و روشن بر فقیر معنی این عبارت را نفهمیده باشد تحقیق بر آینه ضمیر منیر
مهر تنویر مطالعه کننده این تحریر صورت شاهد این مدعا جلوه پذیر گردد از آنجا
که حضرت خالق پاک و فاطر ارضین و افلاک را بمضمون صداقت مشحون لولاک
لما خلقت الافلاک و مفاد یا داود انی خلقت محمدا لاجلی و خلقت اولاد آدم
لاجل محمد و خلقت ما خلقت لاجل اولاد آدم الحدیث غرض و مقصود از ایجاد
وجود ذی جود آن عالی نژاد بوده و از برکت قدم احمدی زنگ عدم را از چهره
دهر زدوده هر پیغمبر را که مبعوث میفرموده یا کتابی باو عطا میکرده نام نامی آنحضرت و اوصاف
حمیده آن عالی مرتبت را باو عطا مینموده بنحویکه صاحب لوامع ... در رد شبه نظر انداخته
اسامی آن سرور را از جمیع کتب آسمانی استخراج و سینه محبان را منشرح و گشته خاطر
نگاشته است که اسامی آن سرور در جمیع کتب بها مسطور است اول در کتاب
حضرت شیث ع بعنوان طالیثا و در کتاب حضرت ادریس ع اسم آنسرور مشفح است

و در کتاب حضرت خلیل الرحمن ابرهیم علیه السلام اسم آنسرور برقلیطا ست و در صحف
کلیم الله موسی علیه السلام که قبل از توریه براو منزل بوده اسم آن حضرت صلی الله علیه واله
اخوایا د بازدران صحف فرمایا است و در توریه اسم آن حضرت ماد ماد
است یعنی بزرگ و بزرگ قدر و در صحف داود اسم آنسرور حمیطا ست
یعنی حامی حرم و در صحف حضرت زکریا اسم آنحضرت ذدبایل است یعنی بسیار
ستایش یافته و در صحف حیقوق اسم آنسرور بهینا ئیل است و تفسیر
این لغت بعبری آنکه خدا روشن گردانید آسمانرا از نور آنحضرت و در انجیل حضرت
مسیح اسم آنسرور فارقلیط است یعنی فرق کننده میان حق و باطل انتهی
و اوصاف حمیده آن حضرت و ذریت ابرار و عترت اطهار در جمیع
کتب سماوی مسطور و محرر و مذکور است بلکه در بعضی صریح و در برخی بر مز ایما
گردیده که پیغمبر و اوصیای اطهار او مطلع و بلکه بامت مبلغ میبوده اند چنانچه در توریه
اسم آن حضرت و دوازده امام عالیمقام به بروح اثنا عشر بسما خلافت
و وصایت و اکرامند جلیل القدر اهم بوبان عبرانی در سفر اول توریه مسطور است
بتمنا لذکر هم بهکاشته خانه مکش ختایه میکردد و لیشماعیل شماعیتیخوهنا
بیر اختی ایتی وحقر بیتی ایتی وحز بیتی ایتی بماد ماد شنیم
عسور جه معلوم است که شماعیل عبارت از حضرت اسمعیل ذبیح الله است
و محمد مصطفی صلعم از نسل آنحضرت است پس ماد ماد عبارت از وست و شنیم
عسور

عسور عبارت از آل بزرگوار آنحضرت است چه معلوم است که شنیم عبارت از دو و عسور
از ده و مجموعش دوازده اسامی آن بزرگواران که صحیفه های دوازده برج سپهر تقدس رقم زده مهر این
دوات مقدس اند در صحف سابق بدین ترتیب ایلیا علی المرتضی
قیذاد حسن اذو بیل حسین مفسام زین العابدین شفاع محمد باقر
اذوما جعفر صادق میشا موسی کاظم هذاد علی موسی الرضا قیمشا محمد تقی
یطور علی النقی و اقیذما حسن العسکری وافیتما مهدی صاحب الزمان علیه السلام
و سید المحققین و قدوة الافاضل المتالهین محب خاندان ولی سید حیدر بن
علی العبیدلی الحسینی الاملی در رساله جامع الاسرار و منبع الانوار فرموده اند اوصیای
حضرت آدم علیه السلام دوازده نفر بوده اند و همچنین اوصیای حضرت نوح و همچنین اوصیای حضرت
ابرهیم و همچنین اوصیای حضرت موسی و همچنین اوصیای حضرت عیسی علی نبینا و علیهم السلام
و تمامی را ذکر فرموده چون طول کلام باعث ملال مطالعه کنند کان این رساله میکردد
لهذا اکتفا بنامهای ایشان نموده و سید مزبور علیه الرحمه بعد مرقوم شد تحقیق توریه و انجیل
و اسفار انبیا که از بعضی تحقیق علمای ایشان مرقوم میکردد ثم تلا علینا
ذکر محمد و اهل بیته و امته ثم قال ما تقول یا نصرانی
هذا قول عیسی بن مریم علیه السلام فان کذبت ما ینطق
به الانجیل فقد کذبت موسی و عیسی علیهما السلام و متی

عبارت از وجود مبارک حضرت ... و اخبار از دوازده امام علیهم السلام

دوازده اوصیای ... مراد دوازده نفر بوده اند

اَنْكَرْتَ هٰذَا الذِّكْرَ وَجَبَ عَلَيْكَ الْقَتْلُ لِاَنَّكَ تَكُونُ قَدْ كَفَرْتَ بِرَبِّكَ وَنَبِيِّكَ وَبِكِتَابِكَ قَالَ الْجَاثَلِيقُ لَا اُنْكِرُ مَا قَدْ بَانَ لِي فِي الْاِنْجِيلِ وَاِنِّي لَمُقِرٌّ بِهِ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ اُشْهَدُوا عَلَى اِقْرَارِهِ بعد از ان خواند حضرت رضا ع پر ما ذکر محمد و اهل بیت او را از انجیل بعد از ان فرمود چه میگوئی ای نصرانی این قول عیسی بن مریم علیه السلام است پس اگر بگوئی دروغ است انچه را که گویا است انجیل پس بتحقیق که نسبت دروغ داده بموسی و عیسی علیهما السلام و در انوقت که انکار کردی تو آن ذکر را واجب شد بر تو کشتن بدرستیکه تو میباشی در انوقت که بتحقیق کافر شده به پروردگار تو و به پیغمبر تو و بکتاب تو گفت جاثلیق انکار نمیکنم چیزی را که بتحقیق ظاهر شده است از برای من در انجیل و بدرستیکه من هر آینه اقرار کننده ام باو حضرت رضا ع فرمود گواه باشید ای مردم بر اقرار او ٥

شرح بر متدبر این حدیث شریف ظاهر خواهد بود که جناب امامت مآب در مقام تهدید بر آمده حاصل کلام ایشان آنکه میفرماید پس اگر تو تکذیب کنی خبر را که ناطق است باو انجیل پس تکذیب کرده موسی و عیسی علیهما السلام را و اگر کسی گوید که باین عبارت نکته باید گفت چه تکذیب انجیل با تکذیب موسی لازم ملزوم نیستند بجهت آنکه انجیل کتابیست علیحده و توریة کتابیست علیحده و او مخصوص پیغمبری و این مختص پیغمبری دیگر است بجهت

گو

تکذیب احدهما آن دیگر را صادق است و بر فرض اینکه جواب این سخن این شود که تصدیق انبیا علیهم السلام همه بیکدیگر منوط است و باوجود آنکه جواب او این امر این در اثر ما جار نیست و نصاری باین قایل نیستند چرا که ایشان سلیمان را باوجود آنکه پیغمبر است در بعضی از کتب بنظر رسیده که قایل نیستند اختصاص بحضرت موسی ع بجهت آنست بلکه حضرت رضا ع بایست چنین جواب بفرماید که اگر تکذیب انجیل را پس بتحقیق تکذیب نمودی عیسی و جمیع انبیا را و ممکن است آنچه که بخاطر این قاصر الحروف رسیده جواب این سخن من جمیع الوجوه تواند شد چه در فصل سیم و هم سفر پنجم کتاب توریة اشارت بنبوت حضرت عیسی و محمد مصطفی ص در یکجا واقع شده چنانچه عبارت توریة و تفسیر آن بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله و حضرت رضا ع گویا چنین میفرمایند که اگر تو تکذیب نمائی انجیل را که خبر داده به نبوت محمد ص پس تکذیب نموده خواهی بود عیسی و موسی ع هر دو را چه تو قایلی که موسی بر حق است و در توریة اسم حضرت عیسی ع مذکور است که قبل از این از جبل ساعیر خواهد ظاهر شد پس تکذیب کننده حضرت عیسی تکذیب کننده موسی ع نیز خواهد شد و کسیکه قایل بوده باشد بنبوت او حتی القدر است که اقرار او بحقیت لابد شد اقرار بحقیت محمد ص

ایضاح پوشیده نماند که در چند جای انجیل یوحنا ذکر حضرت خاتم النبیین ع مذکور است چنانچه در اواسط سطور آنکه در فصل سی و سیم انجیل یوحنا واقع است وصیت نمودن مسیح اصحاب خود را باینکه هر کس

که ایمان بمن آورده باشد باید که بجای آورد آن چیزی را هر بجای آوردم بلکه بهتر از آن را
چه من روانه جانب پدرم پس اگر شما دوستداری من مینمائید باید که وصیت مرا
حفظ کنید چه من از مسیح التماس از پدر خویش خواهم نمود با آنکه بعد از من فارقلیط
بفرستد بواسطه شما تا آنکه ثابت بوده باشد ابد الدهر و باز در فصل سی و چهارم
ازین انجیل واقع است که فارقلیط روح القدس است که پدرم او را ارسال خواهد کرد
بنام من و تعلیم خواهد نمود جمیع چیزها را بواسطه شما و بیاد می آورد جمیع آن چیزی
که بشما گفته ام و بعد ازین سخنان فرمود و السلام و در فصل سی و پنجم ازین انجیل واقع است
که هرگاه فارقلیط از جانب خدا بیاید بشما بدانید و آگاه باشید که آن روح
حقی است از پدر و شهادت خواهد داد بواسطه شما و شما نیز شهادت
دهید از جانب من از ابتدای حال که شما را بآن اعلام نموده ام و در فصل
پنجاه سیم از انجیل متی و در فصل بیست سیم از انجیل مرقس و در فصل سی و چهارم
از انجیل ذکر حضرت موسی و ایلیا شده و در همین فصل انجیل مرقس مبالغه
دیگر واقع است که ایلیا آینده است و جمیع چیزها را بعدالت و استقامت
بجای خواهد آورد و ساتقا مذکور شد که ایلیا لقب حضرت علی المرتضی است
و ذکر جناب نبوی صلعم و ذکر جناب غفران مآب محمد رسول الله و ذکر
و صلی علیه السلام و الیه ... عوطه و بحر و صحف و کتبه ... از سعی ... و انطا
و در کتاب کجنه خود مرقوم قلم مشکین رقم مهر بنخواست که مذکور میگردد

و هذا عبارته و ترجمته بر وفید کرن پیغمبر ست دون آزادبون از نسل ازار
لوعوس میخوانند قرآن را لسی بیش نو زود است زاییده خواهد یوس
از اولاده اش پسر عبدالله لی کالیس زود است میخوانند دو نزمانلد و اسم او
محمد است انسیقهوس دروغ گو نیست اینوس میخوانند مردم را بدین حق
اذر فندکون و بیت ابیوس بدبختی کسیکه ایمان آورد و تصدیق کند
او را ناکردیس سکرد سعید دلو دردین کوهوس در آخرت و فاضل مذکور
نقل نفرموده بود که در کدام یک از کتب آسمانیست راقم نیز بهمان نحو که نگاشته
شده بمعرض قوم نمود و از حدیث شریف ظاهر می شود که قسم در مقام تاکید بعض
از جاها مع تسلی اکبر تواند بود ثُمَّ قَالَ یَا جَاثَلِیقُ سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ
قَالَ الْجَاثَلِیقُ اَخْبِرْنِی عَنْ حَوَارِیِّ عِیسَى بْنِ مَرْیَمَ عَلَیْهِ
السَّلَامُ كَمْ كَانَ عِدَّتُهُمْ وَعَنْ عُلَمَاءِ الْاِنْجِیلِ كَمْ كَانُوا
قَالَ الرِّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ عَلَى الْخَبِیرِ سَقَطْتَ اَمَّا الْحَوَارِیُّونَ
فَكَانُوا اِثْنَیْ عَشَرَ رَجُلًا وَكَانَ اَفْضَلُهُمْ وَاَعْلَمُهُمْ الوقا
وَاَمَّا عُلَمَاءُ النَّصَارَى فَكَانُوا ثَلٰثَةَ رِجَالٍ یُوحَنَّا الْاَكْبَرُ بِاج
وَیُوحَنَّا بِقَرْقِیسِیَا وَیُوحَنَّا الدَّیْلَمِیُّ بِزَجَارِ وَعِنْدَهُ كَانَ
ذِكْرُ النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَذِكْرُ اَهْلِ بَیْتِهِ وَاُمَّتِهِ وَهُوَ الَّذِی

بشّر امّة عیسی و بنی اسرائیل به بعد از ان حضرت رضا ع فرمود ای جاثلیق
بپرس از انچه بخاطرت میرسد گفت جاثلیق خبر ده مرا از حواری عیسی بن مریم علیهما السلام
چه قدر بودند ایشان و خبر ده مرا از علمای انجیل چند نفر بودند حضرت رضا ع
فرمود بدانا رسیدی اما حواریون پس بودند ایشان دوازده نفر و بود زیاد
تر ایشان در دانش و دانا تر ایشان لوقا و اما علمای نصاری پس بودند سه مرد
یوحنای اکبر باج و یوحنا بقرقیسیا و یوحنای دیلمی برخار و در نزد یوحنای دیلمی بود
ذکر پیغمبر ص و اهل بیت او و امت او و یوحنا انچنان کسی است که بشارت
داد امت عیسی و بنی اسرائیل را با آن بشارت و خبر حضرت پیغمبر ص **شرح**
بر متتبعان سیر و اخبار عیان و اشکار خواهد بود که چون حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلام سر رشته فرمان یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی بهشت از
دنیا عروج باوج فلک چهارم کشاد یکصد و بیست نفر از حواری مرد اهل
شرف ایمان مشرف گشته که اکثر انها از ترس یهود در زوایای عجز پنهان و بعضی
و بعضی دیگر از ایشان که بتازگی در راه دین مهیا ساخته بودند در خفیه مردم را
بدین حضرت مسیح ع دعوت می نمودند و یهود بمحض اطلاع ایشان را بقتل
میرسانیدند چنانکه یوسف بن یعقوب نجار را سنگسار و اندراوس و شمعون
بطرس و شمعون اخا یوسف نجار و فیلبس و بولس و مانند ایشان کلا بصلیب و یعقوب
برادر یوحنا و یهودا ابن یوسف نجار و برثولوماوس و توما و [illegible]
و متی و یوحنا را بزهر هلاک ساختند پس در ان اوقات فنا الات انجیل
بتدریج

[illegible]

بتدریج از میان ایشان مفقود گردیده مگر بعضی از فصول که خدای تعالی انرا حفظ می نمود و بالجمله
بعد از مسیح چونکه بتدریج اکثر فصول انجیل فوت گردید نزدیک بان شد که بالمره از میان
ایشان از هم پاشد بقول بو رضی بتی و لطر [illegible] شریف که از تا) بعد از ان مذکور
خواهد شد لوقا و مرقابوس گفتند که ما مسیح تشویش داشته باشیم که کتاب در سینه
ما مضبوط است متوجه تالیف انجیل یا یوحنا گردیده باین ترتیب گردیده در سال سیم
از رفع حضرت مسیح ع بنا بیک قول [illegible] و بنا بر قول دیگر هشت سال از صعود مسیح در ارض فلسطین
بزبان عبرانی نوشته مشتمل بر صد فصل کما یند و این را شارح [illegible] گویند و بعد از ان مرقس
هارونی کرد شمعون بطرس متوجه تالیف انجیل گردیده و ان را بلغت رومی فرنگی در مدینه
رومیه بعد از صعود مسیح مدت ده سال بنابر یک قول و بیست و دو سال در شهر انطاکیه بنابر قولی
دیگر نوشته بیناه و چهار فصل قرار داد و بعد از ان لوقا الحکیم طبیب شاگرد بولص بود بایک رسالت
بنابر قولی بیست و دو سال از صعود مسیح بقولی دیگر و بیست سال بقولی دیگر در مدینه
مقدونیا مرقوم نموده هشتاد و شش فصل قرار داد و بعد از ان یوحنا ابن زبدی الصیادی
علی اختلاف النسخ متوجه تالیف انجیل بعد از رفع مسیح سی سال بنابر قولی و سی و سه سال بقولی دیگر
بجهت اهل مدینه افسوس بلغت یونانی گردیده و اناجیل اربعه از ایشان در عرصه روزگار
ماند و بالجمله جماعت نصاری از یهود خائف و همواره در نهان خانه خمول و کعبه انزوا
طائف می بودند تا قسطنطین ملک که بانی قسطنطنیه است و او سیصد و سی سال
بعد از مسیح ظاهر گشته سلطنت را بگرفت و مادرش نصرانیه بود [illegible] مردم را بدین

[illegible]

تکلیف نموده اند نظر اینکه ذکر شد و سابقا لفظ یوحنا مذکور شد راقم الحروف وعده نموده
ان شاء الله تعالی در ضمن اقوال علمای نصاری تحقیق نماید بر آنکه در یوحنا اختلاف بسیاری وارد شده
چه از مورخین و چه از محدثین اما از محدثین چنانکه در حدیث سه یوحنا مذکور است و اما از مورخین
و منجمین چنانکه در بعضی از کتب معتبره بنظر فاتر رسیده که یوحنا حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام
است و در هر چهار اناجیل اربعه که یوحنا مذکور می شود تعبیر بحضرت یحیی کرده اند و اکثر آن
ذکر کرده که یوحنا را معمدان خوانند بجهة آنکه او مردم را باب تعمید شستی تا از گناه
پاک شدندی و در فصل اول انجیل مرقس بر معنی این قول وارد شده که یوحنا یعنی حضرت
یحیی به تعمید جلا بی اشتغال می بود و از ایات اخبار منقول است که یوحنا معمدان غیر
از یحیی بن زکریا علیه السلام بود و او تقویت دین مسیح نمود و آنچه از اناجیل اربعه ظاهر میشود
یوحنا ابن زبدی از حواریون اثنی عشر عیسی علیه السلام که ایشان را رسل اثنا عشر گویند
و از تاریخ جدید چنین ظاهر میشود که یوحنا که مولود او در نسخه نیست بجز از یحیی
دیگری نیست بهر حال از اخبار و اقوال علمای آثار اختلاف این ظاهر میشود
پس چنانکه در نسخه شریف واقع شده یوحنا کسی نیست که بعضی گمان کرده اند
یحیی بن زکریا علیه السلام باشد و این مانع نیست اقوال اکثر ایشان را الله اعلم و آنچه از کتاب غیبت شیخ
صدوق قدس سره و مشهور کمال الدین و تمام النعمه است معلوم میشود که شمعون الصفا
وصی جلیل القدر حضرت عیسی علیه السلام بوده و بعد از او یحیی بن زکریا علیهما السلام خلعت وصایت پوشیده
و در کتاب جامع الاسرار هم اوصیای حضرات انبیا را شمرده و سابقا مجملا اشاره شده

در بیان اوصیای

در باب اوصیای حضرت عیسی چنین گفته اند که اوصیای حضرت عیسی علیه السلام دوازده نفر بوده اند
شمعون، عروف، قیدوق، عبیر، زکریا، یحیی، اندی، متیحا، طالوت، قس، استبین، بحیره الراهب
و فاضل مجلسی قدس سره در کتاب بحار الانوار عبارت علی الحبر سقطت جسر بحکم خواهند و مورد
و گفته که منهم من قرأ علی الحبر الحبر ای وقعت من السطح علی من یقدر جبر کرک و الاشهر ما فی
المتن ثم قال یا نصرانی والله انا لنؤمن بعیسی الذی آمن
بمحمد صلی الله علیه و آله وما ننقم علی عیساکم شیئا الا
ضعفه وقلة صیامه وصلوته قال الجاثلیق افسدت
والله علمک وضعفت امرک وما کنت ظننت الا انک اعلم
اهل الاسلام قال الرضا علیه السلام وکیف ذلک قال الجاثلیق
من قولک ان عیسی کان ضعیفا قلیل الصیام قلیل الصلوة
وما افطر عیسی یوما قط ولا نام بلیل قط وما زال صائم الدهر
قائم اللیل قال الرضا علیه السلام فلمن کان یصوم ویصلی
قال فخرس الجاثلیق وانقطع بعد از آن حضرت رضا علیه السلام فرمود ای نصرانی قسم بخدا
که هر آینه ایمان می آوریم بعیسی آنچنانی که ایمان آورده است بمحمد صلی الله علیه و آله و ما بمسیح
عیسی نمی آوریم بر عیبی از شما هیچ چیز مگر ضعف عیسی او کمی روزه و نماز او را یعنی عیبی
شما هیچ عیبی ندارد مگر آنکه روزه و نماز را کم بجا آورد گفت جاثلیق تباه کردی قسم بخدا دانش
خود را و ضعیف ساختی امر خود را و نبرده بودم من گمان اینکه مگر تو داناترین

علمای اهل اسلام حضرت رضا ع فرمود چگونه این را دانستی یعنی و او بچه جهت کف جاثلیق
از سخن تو اینکه گفتی بدرستیکه عیسی ع بود ضعیف نحیف در روزه و نماز کم میگذارد و افطار نمود
عیسی ع روزی را هرگز و نمیخوابید شبی را هرگز و همیشه صائم الدهر یعنی روز در روزه گیر و قائم
اللیل و شب تا بصبح نماز گذار بود حضرت رضا ع فرمود پس از برای که نماز میکرد
راوی گوید جاثلیق لال شد و قطع سخن نمود **شرح** بر ناظر این مقال از محاورات
حسن کلام امام عالیمقام ظاهر است که نوای سحر را از چه آهنگ شد فرمود و مقام
حجت را از چه مقام بلند نمود نغمه نواز مدعا نمود الحق مضمون نغز چه بر رود نواخته هر کس کلامش
بید است الصدا فهم سخن چنین از مولود او و مضمون کلام امامی نظام امیر المؤمنین ع
المرء مخبوء تحت لسانه همین کلام آن حضرت دلیل دلالت بر امامت و رتبه کرامت در نهایت
بلاغت و کمال فصاحت آن حضرت مینماید و غرض حضرت رضا ع از این گفتگو
اشاره است بمذاهب باطله آن قوم شوم که جهت احیاء اموات و خرق عادات
و اولا تولد آنحضرت را بدون پدر نظر نمودند چنانچه تعداد مذکور خواهد شد فرق متعدده
گردیده اند هر یک در باب حضرت مسیح ع بچیزی قایل شده اند چنانچه در کتاب تبصرة العوام
فی مقالات الانام مذکور است که جماعت نصاری بعد از عروج حضرت عیسی ع بسیار مختلف و فرقه
گردیده بعضی بعضی دیگر را تکفیر می نمودند نهایت الجمله را هم اصل است در میان ایشان
و همه متفق اند باینکه خدای تعالی واحد بالجوهر و ثلثه بالاقنوم است و اقنوم
در لغت عرب بمعنی اصل است و این اقانیم را یکی اب خوانند و دیگری را
ابن دانند و سیم را روح القدس مینامند و شهرستانی در کتاب ملل و نحل

گوید

مذاهب نصاری در خدا و مسیح

گفته که جماعت نصاری بجهت اثبات اقانیم ثلثه نموده گفته باری تعالی جوهر واحد است
و میخواهند بآن جوهر قایم بنفس در حیز و جهت که واحد است در جوهریت و ثلثه است
باقنومیت و میخواهند باقانیم صفات را مثل وجود و حیوة و علم و پدر و پسر و روح القدس
و مذاهب ایشان بنحویکه در ملل و نحل مذکور است متعدد است و شهرستانی در ملل و نحل سه طایفه از ایشان را
مذکور ساخته ملکانیه یعقوبیه نسطوریه که اول منسوب ملکا است که پادشاه روم
و ثانی به یعقوب نامی و ثالث بنسطور حکیم که در زمان مأمون لعنه میباشد و جماعتی ترتیبه و صفائیه
و اندلسیه ایشان قایلند باینکه خدای تعالی سه جز است اب و ابن و روح القدس
و مسیح کل او خدای تام است و انسان تام و نسطوریه قایلند بقول ابن عمر اینکه
گفته اند که مریم آله را تولد نموده بلکه انسان را تولد نموده بود و خدای تعالی تولید انسان نکرده بلکه
تولید آله کرده است و اما بربرانیه قایلند باینکه مسیح و مریم مادرش خدایانند من دون الله
و در قران مجید وارد است أأنت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله پس مسیح
در جواب که فرمود ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت
علام الغیوب اما ملکانیه از ایشان متوقف گردیده گفته اند که جزوی از لاهوت حلول
در ناسوت آنحضرت یکجا با جسد مسیح شده متدرع او گردیده است و ایشان قبل از حلول
او را مسیح گویند و بعد از حلول ابن الله قایلند که ممازجت با جسد نموده مثل ممازجت خمر با آب
و تصریح نموده گفتند که ذات خدا اقانیم است پس قایل به تثلیث گردیده اند و در قرآن مجید اشاره
باین شده که فرموده لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة انتهی کلام صاحب تبصره

ملکانیه
نسطوریه
یعقوبیه

اشاره بدان است که بطلان این نموده میفرماید اگر مسیح خود خدا بود پس عبادت و بندگی
برای که می نمود و حال آنکه در انجیل مسطور است که حضرت مسیح میفرمود که زود بود پسر
بجانب راست پدر نشسته باشد و با آنکه پدر قیامت را میداند نه پسر و امثال این
اخبار) نیز مرقومات ایشان است که محرر جواهر حرف اشاره به حضرت عیسی دستور العمل
جمع زهاد و سرمشق جمع عباد بود چنانچه در کتاب نهج البلاغه مسطور است که حضرت عیسی ع
همیشه لباس خشن و درشت می پوشیده و ادام آن حضرت گرسنگی بود و چراغ او در شبها
ماه و پوشش او در زمستان آفتاب بوده گیاه روی زمین را که مخصوص بچرش بهائم است
حضرت گاهی بعنوان تکیه میدادی و مصحعه و نبود از برای آن جناب زوجه که فریفته او شود
و نه ولدی که محزون سازد او را قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا نَصْرَانِيُّ أَسْأَلُكَ
عَنْ مَسْئَلَةٍ قَالَ سَلْ فَإِنْ كَانَ عِنْدِي عِلْمُهَا أَجَبْتُكَ
قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَنْكَرْتَ أَنَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ الْجَاثَلِيقُ أَنْكَرْتُ
ذَلِكَ مِنْ أَجْلِ أَنَّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَأَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ
فَهُوَ رَبٌّ مُسْتَحِقٌّ لِأَنْ يُعْبَدَ قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ
فَإِنَّ الْيَسَعَ قَدْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى مَشَى عَلَى الْمَاءِ
وَأَحْيَا الْمَوْتَى وَأَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ فَلَمْ يَتَّخِذْهُ
أُمَّتُهُ رَبًّا وَلَمْ يَعْبُدْهُ أَحَدٌ مِنْ دُونِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
حضرت رضا ع فرمود ای نصرانی می پرسم ترا از مسئله گفت سؤال کن پس اگر بوده باشد

درزد

۱۱

درنزد من علم او جواب گویم ترا حضرت رضا ع فرمود آیا انکار نکردی تو اینکه عیسی ع بود
زنده میکرد مرده ها را باذن خدا عز وجل گفت جاثلیق انکار کردم من این را از جهت آنکه
هر که مرده زنده کند و شفا بخشد کور و صاحب پیسی یا برص او است پروردگار مستحق
پرستش و عبادت حضرت رضا ع فرمود پس بدرستیکه یسع ع بتحقیق علیه السلام کرد نیز
مثل آنچه را که کرد عیسی ع رفت یسع بر روی آب و زنده کرد این مرده را و شفا داد
کور مادرزاد و صاحب پیسی یا برص با وجود این فرا نگرفتند امت یسع حضرت یسع را خدا
و عبادت نکرد او را احدی بجز خدای عز وجل را عبادت نکردند شرح در نسب یسع
آنچه از کتب معتبره مفهوم میشود او پسر اخطوب بن عجوز است و در کتاب مجمع البحرین مذکور است که او
پسر عم الیاس است که خلیفه ساخت او را الیاس بر بنی اسرائیل در وقتیکه عروج بر آسمان
می نمود و اکمه در لغت عرب کور مادرزاد را گویند و او بر دو قسم است یک ممسوح العین است و دیگر آنکه
جای چشم دارد اما چشم ندارد و برص را در فارسی پیسی گویند و او نیز بر دو قسم است اسود
و ابیض انارة ربانیة و اضائة سبحانیة بر رای مهر انجلای لباب کمال و اصحاب فضل
و افضال پوشیده نماند که حضرت سبحان در سوره مبارکه آل عمران برد اقوال جماعت نصاری
بدلیل متین و شق البنیان پرداخته میفرماید ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم
قال له کن فیکون مفسرون اجماع کرده اند که این آیه شریفه در خصوص وفد نجران شرف ورود یافت
که جماعت از ائمه نصاری نجران بخدمت حضرت سید الانبیا صلوات الله علیهم رسیده بودند و محاجه
بسیار عرض کردند یا محمد چه چیز تو حقوق تسلیم کردی که حضرت عیسی ع را پدری نبوده از بس نامه

پسر بودن حضرت عیسی ع خدا باشد درین گفتگو این آیه شریفه نازل شد ان مثل عیسی
در نزد جناب اقدس الهی در نبودن پدر مثل آدم است که بدون پدر خلق فرمود و در اذکار
بلکه غرابت در حضرت آدم بیشتر است چه حضرت عیسی ع را مادری بود و آدم را نه پدر بود نه مادر
بود و صاحب کشف نقل نموده که شخصی از علما در بلاد روم در حینی که متصرف نصاری
بود اسیر گردیده با جماعت نصاری گفتگو نموده با ایشان گفت که شما عبادت
می‌کنید مسیح را گفتند بلی گفت بچه جهة گفتند بجهة آنکه نیست پدری از برای او عالم مسلمان
گفت پس آدم اولی است بعبادت بجهة آنکه ابوین نداشته گفتند نصاری که مسیح ع احیا اموات
میکرده عالم گفت پس حزقیل اولی است بجهة آنکه حضرت عیسی ع چهار نفر زنده نمود و حزقیل
هشت هزار نفر از خلوت حیات پوشانید نصاری گفتند شفا میداد کور مادرزاد و صاحب
برص را عالم گفت پس جرجیس اولی است برای اینکه میپخت مرده را و میسوزانید
بعد از آن زنده میکرد فبهت الذی کفر و بعد مجملا جماعت نصاری نجران اطلاع بر دلائل
محکمه که در قرآن مجید میباشد به نبوت جناب مستطاب نبوی ص اذعان ننموده
از راه جحود و طغیان طریقه عصیان می‌پیمودند چون صورت البغی در آیینه
ضمیر حق بین حضرت نبوی ص جلوه پذیر گردیده بود که آن قوم لعین اذعان
بدین مبین نخواهند نمود و آیه شریفه فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل
تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنة الله علی القوم الکاذبین نیز شرف ورود یافته قوم نصاری را بمباهله خواندند

حکایت ... نصاری اسیر شده بود

حکایت نصارای نجران و مباهله

والنصاری

و نصاری از آن جناب مهلت خواستند که فردا صبح آن حضرت و ایشان مباهله نمایند
بعد از آنکه نصاری بخانه خود آمدند با اسقف که اعلم علمای ایشان بود در مقام مشاورت
برآمدند اسقف گفت چون صبح شود منظر کنید که اگر محمد ص با ولد و اهل خود بمباهله آمده است
حذر نمایید و اگر با اصحاب آمده مباهله نمایید و باکی ندارید چون خورشید عالم افروز جهان
تاریک از طلیعه جمال فرخ در فزر گردانید جناب حضرت رسول امین با امیر المؤمنین که بموجب
نص قرآنی نفس واحد بودند قرین یکدیگر که این حضرت فاطمه زهرا مانند زهره سعادت اثر
که از عقب نیر اعظم برآید در عقب سر آن جناب که مانند شمع عالم افروز است دوش بدوش
روش و از پرتو لاله رخسارش یمین و یسار گلشن بود روانه می‌بود و حضرت امام حسن
و امام حسین علیهما السلام چون ماه و مشتری در خدمت آن بزرگوار روانه میدان
کارزار قتل اعادی بکار گردیده و جماعت نصاری نیز از طرفی چون ظلمت لیل الداج
نحس اکبر یعنی اسقف پیش آهنگ خود ساختند و در کمال شوکت قدمی بمیدان مباهله
آن حضرت ساختند نظر اهرمن اثر ایشان چون بجمال مبارک بهترین بشر افتاد از راه حیرت
در مقام استفسار و استعلام برآمدند که این اشخاص که در خدمت کیستند حضرت نبوی تعداد
اسامی و نسبت آن انوار ایزدی نموده را اظهار فرمود از آنجا که نور و ظلمت ضدین اند و بر ظاهر است
که خورشید تابان چون چهره افروزد ظلمت ماه و حوالی را منعدم گرداند و جای که تیغ نور الهی
در برج یک عبا اقتران یافته بودند چشم نصاری را از احاطه اجمال بعنوان فریه

آن دیده

بر ذمه گرفته قرار را غنیمت شمرده نجات را از آن ورطه غنیمت دانسته روانه گردیدند و آن
حضرت بایشان اعجاز بیان فرموده که قسم بآنکسی که جان من در قدرت اوست اگر مباهله میکردند
آن جماعت هر آینه بصورت بوزینه و خوک مسخ گردیده و بحران وادی بحرانی حتی مرغان در درختان
ایشان بر طرف میگردید و فرو رفتن برایشان وادی آتش را و جماعتی مفسرین
از شیعه و سنی مگر بعضی از متعصبین اهل سنت مرقوم نموده که این آیه شریفه دلیل است بر فضل
اصحاب کسا چنانچه جار الله محمود بن عمر الزمخشری در کتاب تفسیر کشاف باین عبارت مرقوم
نموده و فیه دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکسا و ترجمه‌اش اینست که این آیه شریفه
دلیل است بلکه نیست چیزی اقوی از او بر فضل اصحاب کسا علیهم السلام و قاضی ناصر الدین ابو الخیر
عبد الله بن محمد بن عمر البیضاوی در تفسیر خود چنین نگاشته و ترجمه میکرده و این کلام بعینه
آیه مباهله دلیل است بر نبوت جناب احمدی صلعم و فضل کسیکه با او بعد در مباهله از اهل
بیت او و فاضل نیشابوری در تفسیر خود چنین ذکر نموده و همچنین ممکن است از برای فضیله
اینکه استدلال کنند ازین آیه مباهله بافضلیت علی رضی الله عنه بر انبیا بلکه بر اولوا العزم
از انبیا بجهه آنکه محمد صلعم افضل و اکمل از جمیع انبیا بوده و جناب امیر سلام الله علیه در این
آیه شریفه نفس نبی خطاب نموده و مدار این تسمیه معنی نکرده بجهت و مماثلت
تامه بر رسول الله صلعم با علی بوده پس در فوقیت این مقام ثابت گشته میباشد علی رضی الله
افضل و اکمل از سایر انبیا علیهم السلام و فخر رازی در اربعین و از احمد بیهقی در فضایل

الصحابه

اعتراف فخر رازی اعلم علمای اهل سنت بفضیلت علی بر انبیا علیهم السلام

باین نحو روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی
او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او
نظر کند بسوی علی بن ابی طالب پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث
دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن پیغمبرانست در آن صفات و میبدی در شرح
دیوان نگاشته که امام احمد از اسما بنت عمیس روایت کند که مصطفی صلعم فرمود اللهم
انی اقول کما قال اخی موسی اللهم اجعل لی وزیرا من اهلی اخی علیا اشدد به ازری و اشرکه فی امری
و صاحب قاموس رساله در خصوص صحت احادیث در باب فضایل خلفا قلمی نموده همه احادیثی که در باب
فضایل صدیق و غیره وارد شده همه تمام موضوع است و صحتی ندارد و میگوید حدیث
شریف یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی صحیح است و ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی
روایت نموده و حال در تفسیر مزبور مرقوم است که در وقتیکه سوره مبارکه اذا جاء نصر الله
والفتح نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت می نمود حضرت بسبحان
الله و استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مردم در دین
خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستیکه هیچکس از تو سزاوارتر نیست بمقام من برای
تقدمی که در اسلام داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و نزد تو است بهترین زنان عالمیان
و پیش ازین برمن ثابت است نعمتهای ابو طالب و حقوق او در وقتی که قرآن نازل شد
و من حریصم بسیار میخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزندش کنم و میبدی در شرح دیوان
گوید امام احمد از علی روایت کند که مصطفی صلعم فرمود فیک مثل من عیسی ابغضته الیهود حتی

بهتوا امه واحبته النصارى حتى انزلوه بالمنزلة التي ليست له يعني اينست مثل تو اى علي مثل عيسى ع كه جماعت
يهود از راه دشمنى وكثرت عداوت بهتان بمادر عيسى ع تهمت نمودند ونصارى از راه محبت
طريق غلو وپرستش پيمودند وباز سعيدى گويد بيت في كفته كوان المرتضى عبد محدث لظل الكل
طرا سجدا له كفى في فضل مولانا علي وقوع الشك فيه انه الله وحكيم سنائى گويد بيس اين نكته
در حق نمايد او كه كردند شك در خدايى او وصاحب كشاف وواحدى روايت
كنند كه چون آيه قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى نازل شد از مصطفى ص پرسيدند
كه ما مامور بمحبت كيانيم سه بار فرمود علي وفاطمه وابناؤهما وامام فخر الدين در تفسير كبير گويد
قال الشافعي يا راكبا قف بالمحصب من منى واهتف بساكن خيفها والناهض سحرا
اذا فاض الحجيج الى منى فيضا كما نظم الفرات الفائض لو كان رفضا حب آل محمد
فليشهد الثقلان اني رافض وباز شافعي گفته ما تقول في علي فرمود ما اقول في شخص
اجتمعت له ثلث مع ثلثة لا تجتمع قط لاحد من بني آدم الجود مع الفقر والشجاعة مع الراي
والعلم مع العمل كه ترجمه آن اينست باز شافعي گفته چه ميگويى در باب علي ع فرمود چه گويم در حق او
در شخصى جمع شده بود با وسه چيز با سه چيز كه هرگز جمع نشده بود با احدى از اولاد آدم هرگز جود با فقر
وشجاعت با راى وقت نبرد وعلم با عمل وپس خواند انا عبد لفتى انزل فيه هل اتى الى متى
اكتمه الى متى تا اينجا كلام سعيدى بود والشهير وابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه
گفته است اگر حضرت امير المؤمنين ع در مقام مفاخرت در آيد وخواهد فضائل ومناقب
خود را شمارد با آن مرتبه فصاحت كه خدا با وعطا كرده وامر مخصوص ان كرد استد ه

وجـ

وجميع فصحاى عرب او را مساعدت ومعاونت كنند نتوانند رسيد بعشرى از انچه رسول
صادق القول در شان او گفته است ومراد من اخبار مشهوره نيست كه اماميه بر امامت
او استدلال ميكنند مانند خبر غدير وخبر منزلت وقصه برائت وخبر انذار كفن وقصه خيبر وخبر
تبليغ رسالت در هنگامى كه عشيره خود را در مكه جمع كرد وگفت هر كه اول بمن ايمان مى آورد
وصى وخليفه من است واول علي ع ايمان آورد وامثال اينها از اخبار مشهوره بلكه مراد من اخبار
خاصه چند است كه ائمه ودشمنان او حديث در شان او روايت كرده اند واندكى بسيار
قليلى از اينها در حق ديگرى روايت نكرده اند ومن اندكى از اينها را نقل ميكنم كه روايت
كرده اند اينها را علماى حديث كه در حق آنحضرت متهم نيستند كه شيعه باشند واكثر ايشان
بعضى از صحابه را برا وتفضيل ميدهند زيرا كه روايتى كه ايشان ميكنند نفس بآن مطمئن ميگردد
ومثل روايت ديگران نيست پس سي وچهار حديث روايت كرده ودر نهج البلاغه برتبه
آن حضرت منهجيست واضح چه باتفاق ارباب علم كتابى بعد از كلام الهى وحضرت
رسالت پناهى ص بعلو مقام وفصاحت كلام او نيست وبعضى از ارباب غرض الذين في
قلوبهم مرض ميگويند كتاب مزبور از سيد رضى رضى است قدس الله روحه واز جناب
امير ع نيست محض كذب وافتراست چه خطبه شقشقيه مشتمل بر شكوه بسى از كتب
عامه وخاصه روايت شده وعلما ضبط كلمات آن نموده قبل از وجود سيد رضى بمدتهاى مديد
چنانچه فاضل بلند وعالم سبحانى سيد المتفحص برا علاء الدين محمد حسنى در شرح نهج البلاغه
سيف ماية روايت كرده اند خطبه شقشقيه را اصحاب ما شيخ الطايفه رضى الله عنه مسند از ك

درکتاب امالی و رئیس المحدثین ابن بابویه ره درکتاب علل الشرایع و معانی الاخبار به دو سند و قطب راوندی
در شرح خود و شیخ مفید اسناد نموده اورا در ارشاد خود بسوی اهل نقل و فرموده که وارد شده
از طرق مختلفه از ابن عباس و اما از طرق علما ابن جوهری در مناقب خود و ابن عبد ربه در جزو
چهارم از کتاب عقد و ابو علی جبائی در کتاب خود و ابن خشاب در درس خود و حسن بن عبد الله
مسعود درکتاب مواعظ و زواجر و ابن اثیر در کتاب نهایه در لفظ شقشقه میگوید و منه حدیث
علی عم فی خطبة له تلک شقشقة هدرت ثم قرت و شرح میکند بسیاری از الفاظ او را و فیروزآبادی
درکتاب قاموس گفته والخطبة الشقشقیة العلویة لقوله لابن عباس رضه لما قال لو اطردت
مقالتک من حیث افضیت فقال عم هیهات یا ابن عباس تلک شقشقة هدرت ثم قرت
که ترجمه کلام ابن عباس اینست گفت یا امیر المؤمنین کاش روان میشد گفتار از انجا
که گذاشته بودی حضرت فرمود هیهات ای پسر عباس این جوشش وکف شتر مستی بود که از
مستی صدا برآورد و بعد از ان قرار گرفت و عبد الحمید بن ابی الحدید که شارح نهج البلاغه است
گفته که تحقیق یافتم من بسیاری از این خطبه را در تصانیف ابی القاسم البلخی امام بغدادیین
که از معتزله بود در ایام دولت مقتدر بالله خلیفه بود پیش از انکه سید رضی خلق شود بمدت مدید
و همچنین ابن ابی الحدید اسناد داده نیز درین باب [illegible] الحروف اگر ترجمه خطبه شقشقیه را
درین مقام مذکور سازد بنده از فواید نیست لهذا اغلب قسم الصور آن عطف
گردانیده معروض میدارد که حضرت میفرماید اما والله لقد تقمصها فلان یعنی بدان بخدا قسم
که پیراهن نمود خلافت را فلان و در نسخه ابن ابی الحدید بجای فلان ابن ابی قحافه است

یعنی پوشید جامه

یعنی پوشید جامه خلافت را ابوبکر و حال انکه بدرستی او میداند که محل من از خلافت محل قطب
آسیاست از آسیا و فرو میریزد از من سیل یعنی دانش و حکمت از بلندی قدر من همچو سیل
منحدر از کوه میریزد و نمی پرد به بلندی قدر من مرغ یعنی غرض آنحضرت اثبات اعلی مراتب
کمال خود است پس فرو گذاشتم من پیش روی خلافت جامه و خالی کردم از او پهلو و گشتم
من رای و تدبیر کننده میان آن که حمله کنم برایشان برای طلب حق خود بدستی بریده شده یا صبر
نمایم بر ظلمتی عمیا که پیر شکسته میگردد در آن ظلمت بزرگ سال و پیر میگردد در آن ظلمت خرد
سال و رنج میکشد در آن ظلمت مؤمن که عبارت از آن حضرت بوده تا یا هر مؤمنی تا ملاقات
نماید پروردگار خود را پس حجی دیدم که صبر بر آن ظلمت و شدت الیق و اقرب است
پس صبر نمودم و حال آنکه در چشم خار داشتم و در حلق غصه گلوگیر همچو استخوان میدیدم
میراث خود را بغارت رفته تا آنکه اول براه خود رفت پس انداخت او را بسوی
فلان و باز ابن ابی الحدید گوید ابن الخطاب بجای فلان یعنی عمر بن الخطاب بعد از خود بعد از ان
حضرت قول اعشی را که یکی از شعراست تمثیل بحال خود آورده فرمود شتان ما یومی علی
کورها و یوم حیان اخی جابر یعنی چه تفاوت و چه نسبت است میان روز من بر پالان
این شتر در روز حیان برادر جابر یعنی روز من در صحرا در گرما بر پالان شتر سوار گردیده در نهایت
تصدیع و مشقت میگذرانم و حیان در کمال رفاهیت [illegible] و عیش مشغول است
با انکه چه فرق است میان من و او که من صبر مینمایم بر درد خار در چشم و جان رسیده است با که
طلب کرده است در دنیا پس ای عجب در میان اینکه طلب فسخ میکرد خلافت را

ترجمه خطبه شقشقیه

در حیوة خود یعنی می‌گفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی اقاله کنید با من ازین بیعت که من
از شما بهتر نیستم و علی در میان شماست لیکن عقد کرد خلافت را برای دیگری بعد از وفات خود
هر آینه سخت قسمت و مجرا نمودند دو پستان خلافت را یکی این بچنگ گرفت و دیگری آن
دیگر یعنی صاحب شتر چیزی دانسته شد که لیکن ترک کند پس گردانید خلافت را اول یعنی در ناحیه
درشت یعنی عمر که غلیظ بود جراحت او و درشت بود مس او و بسیار بود لغزش او
در آن خلافت و عذر خواستن از او پس صاحب آن ناحیت یعنی آن حضرت با هر که سر و کار
داشت مثل شتر سوار سرکش نافرمان بود اگر سخت می‌کشید مهارش را یعنی شتر را می‌سخت
و اگر رها میکرد مهارش را سوار را در مهالک می‌انداخت یا آنکه صاحب خلافت مثل
سوار شتر سرکشی است اگر سخت می‌کشد مهارش را یعنی اگر افراط کند در احقاق حق
و زجر کند مردم را یعنی شتر را پاره میکند یعنی متفرق میشوند مردم و میل بباطل میکنند و اگر رها
کند مهارش را یعنی تفریط در حفظ شرایط خلافت هلاکت می‌اندازد سوار را
پس مبتلا شدند مردمان ببقای خدا قسم بعمر از دست او بخبط یعنی بکج انداختن
بی ملاحظه پا را گذاشتن و سرکشی و رنگ برنگ شدن و از پهنای راه رفتن پس صبر
کردم بر درازی مدت و سختی محنت تا اینکه او نیز براه خود رفت گردانید خلافت را
در جماعتی گمان کرد که من یکی از آن جماعت بودم پس ای خدا یعنی از آنچه بر خورد مرا از شوری
چه زمان شک معترضی بعد در من با اول از ایشان یعنی ابوبکر تا آنکه گشتم مقرون
با این نظایر لیکن من اسفاف کردم یعنی با ایشان مواجهت نمودم از حالات

نازله

نازله و صاعده و روانه شدم من با آن نظایر در شوری با وجود اینکه نظیر من نبودند پس
میل کرد مردی از ایشان از حق برای کینه که در دل داشت گویند که آن سعد وقاص است که در
قتل عثمان هم بیعت نمود و میل کرد دیگری بخویش خود یعنی عبدالرحمن میل کرد بعثمان
که برادر زن او بود با هن و هن یعنی چیزها که ناخوش است گفتن آن تا آنکه برخواست
سیم قوم یعنی عثمان بر کرده در جانب خود در میان روث نهادن و علف خوردن
یعنی آنکه همت او مصروف بر جمع و اکل بوده و برخواستند با او بنی امیه که خویشان
او بودند میخوردند بتمام دهن مال خدا را چنانچه شتر گیاه تازه بهاری میخورد تا آن وقت
که بازگشت بر او تابیدن ریسمانش که تاب داده بود و کار او تمام ساخت عمل او و بسر در آورد
او را شکم او پس در روع نیفکند مرا یعنی ناگاه چیز ظاهر شد و مرا در اندیشه نیفکند
مگر دیدم مردم بر من جمع شدند همچو یال کفتار از انبوهی و بسیاری پی در پی می‌آمدند بر من
از هر جانب تا آنکه حسنان علیهما السلام در زیر گام مردم ماندند و شکافته شد ردای
من از دو جانب جامه من در حالتی که مردم مجتمع بودند بگرد من همچو جای گوسفند در انبوهی و بسیاری
پس چون من قیام بامر کردم شکستند طایفه بیمان را یعنی اهل جمل و طایفه دیگر
از دین بیرون شدند یعنی خوارج نهروان و قومی دیگر از اطاعت بیرون شدند مثل اهل شام
گویا اینکه ایشان نشنیده بودند کلام خدا را تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون
علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین یعنی این سرای آخرت را گردانیده ایم برای آنکه
نخواهند در زمین سرکشی و فساد را و نخواهند فساد و تباهی و عاقبت نیک برای متقیان است

بلی بخدا قسم که هر آینه بتحقیق شنیدند این آیت را و فهم کردند ولیکن ایشان را دنیا
آراسته و با زینت نمود در چشمهای ایشان خوش آمد و دید ایشان زینت دنیا را بدانید
بحق آن خدایی که دانه در زمین شکافت و آدمیان را بقدرت کامله بیافرید که اگر نه
حاضر شدندی این قوم برای بیعت و قایم شدی بر من حجت خدا بسبب وجود اصحاب
نصرت و آن عهدی که خدا از علما گرفته است که قرار و رضا ندهند بر سیر خوردن ظالم
و گرسنه ماندن مظلوم هر آینه می‌انداختم من ریسمان این خلافت را بر کوهانش
و می‌آشامیدم آخر این امت را بجام اول یعنی بخوشانیدن این کار گذاره میگرفتم و هر آینه
می‌یافتید شما دنیای خود را اینست در نزد من کمتر از عطسهٔ بزی قالوا و قام الیه
گفته اند مردی از اهل سواد یعنی ولایت عراق در موقف برخواست و نامه بآن حضرت داد
و آن حضرت عم بخواندن مشغول شد و چون فارغ شد ابن عباس گفت یا امیر المؤمنین
کاش روان میشد سخن تو از آنجا که افاضه کرده فرمود هیهات ای ابن عباس
این جوششی بود و کفی از مستی که صدا بر آورد پس قرار گرفت و از جوشش نشست گفت ابن
عباس بخدا قسم تاسف نخوردم هرگز بر هیچ کلامی همچو تاسف بر این کلام
که نشد امیر المؤمنین عم برسد آنجا که اراده داشت ازین کلام انتهی و عبد الحمید بن
ابی الحدید شارح نهج البلاغه بعد از ذکر کلام ابن عباس در شرح آن گفته که خامه
میمانید که اگر من در آن زمان می‌بودم و از ابن عباس این سخن را می‌شنیدم میگفتم ای ابن
عباس آیا باقی گذاشت ابن عم تو امری را که نگفت تا اینکه تو تاسف خوری ای اسغر

ما چون سخن بطول انجامیده نزدیک بآن رسیده که از حد مطلب بیرون خرامد اقسام
الحروف مجددا عطف عنان قلم بصوب میدان بیان منهج شرح قوله عم و
از لطف و احسان مرقوم قلم شکسته رقم میگرداند که در نظر عجائب صنایع علام غیبی را
مشاهده نموده باشند عجیب نماید و مانند نصاری در کفر و الحاد بروی کسی نشاید
مخفی نماند که حیثیت خالق یکتا و دانای بیهمتا بانی قصر رفیع ام السماء بناها و باسط
الارض بعد ذلک دحیها بعد از ایجاد اصناف سموات و خلق بعضی از موجودات بران
قرار یافته که انموذجی از کل مبدعات و نمونه از جمیع مکنونات دنیه از عوالم روحانی و علاقه
از موجودات جسمانی ایجاد نماید جسم وجدان را لاجرم انسان را که بعنوان از عوالم مجردات
لطیفه قدسی و جوهر انسی بنفس ناطقه تعبیر یابد با و کرامت فرمود از اجزا و جوانب از آب و گل
آفریده بحکمت همه روزه طالب غذایی است که بدل ما یتحلل شود و بصنعت کامله برای
تحلیل آن غذا آلات مخلوق ساخته از ابتدای که بحصول رسد طرف با جرده خوردنش
آن را محکم و پسندیده از دریچه دهان شهرستان تن روان شده نماید هر کارکنان
درون بقدر احتیاج در مصارف وجوب صرف سازند و بواسطه دو قوت آخر دندانها
بسوهان حکمت تیز شد که قوت ذوق را بر دهنه دهان موکل ساخته تا غذای ملایم را از منافر
شناخته بعد دندان مستعد قبول طبع و هضم گردانیده در معده جای گیرد و بلعش قوت
غریزی که منبعش دلست طبخ یافته ثقل آن را قوت دافعه دفع نموده صاف آن را جاذبه
از عروق صغار بحکم خالق صغار و کبار کشیده بموضع هضم ثانی که دوست رفیع ثانی است

کشنیده در انجا نوبتی دیگر طبخ یافته اخلاط را اسطقس سازد و هر یک از مجاری مقرره بعروق

واماکن خود رفته بقدر حاجت بدستیاری قوت مولوده و مصوره که فرمان پذیران

کارخانه امر ند جزو بدن گردد و نوبت دیگر از عروق مطبوخ گشته صاف آن از کلیه

و مثانه در هنگام ضرورت برحمی خاص نقل کرده در انجا با نطفه دیگر امتزاج یافته از نطفه

بنطفه و از بنی بمضغه گراید و بنا بر آنکه بعضی از اوقات بجهة ظهور برخی از عجایبات و حکم

بلا نهایات و اظهار کرامات اولیا و اصفیا از زن تنها تولد ولد مینماید

فتبارک الله احسن الخالقین برهان این کلام صدق انجام نیز چنانکه محققین علیه‌السلام

نگاشته اند اینست که فضله هضم رابع که غیر منی از مرد و بمنزله مایه است قوت

عاقده دارد و منی انثی بمنزله شیر است که بقوت منعقده آراسته است و منی مرد را

بقول بعضی از حکما قوت منعقده و از زن بگفته برخی قوت عاقده میباشد نهایت

قوت عاقده در مرد و منعقده در زن قوی تر است چنانچه مقدم بسمع وضوح

پیوست هرگاه مزاج انثی قوی بجهة ذکوریت درو غالب باشد نظر بآنکه

مزاج کبد زن حار است منی منفصل از کلیه راست زن گرم تر و بیشتر

از منی منفصل از کلیه چپ است درو فقیکه منی از کلیه راست زن آید

قایم مقام منی مرد شده و منی از طرف چپ انثی قوة الفتوی مسطوره آید

در قوت منعقده کامل عیار شده خلق ولد باذن الله تعالی میگردد خاصه

هرگاه بوده باشد الغیب مؤید از روح القدس و تقویت فرماید او را روح

القدس البته آسان می شود اثر اتصال انعقاد منی وَلَقَدْ صَنَعَ

وزیر

حزقيل النبي عم مثل ما صنع عيسى بن مريم عليهما السلام

فاحيا خمسة وثلثين الف رجل من بعد موتهم بستين سنة

ثم التفت الى رأس الجالوت فقال يا رأس الجالوت اتجد

هؤلاء في شباب بني اسرائيل في التورية اختارهم

بخت نصر من سبي بني اسرائيل حين غزا بيت المقدس

ثم انصرف بهم الى بابل فارسله الله عز وجل اليهم فاحياهم

هذا في التورية لا يدفعه الا كافر منكم قال رأس

الجالوت قد سمعنا به وعرفناه قال صدقت حضرت رضا ع

دلیل دیگر بجهة الزام آن ترسا ادا نموده میفرمایند و تحقیق کرد حزقیل عم نیز مثل چیزی که کرد

عیسی عم که زنده کردن اموات پس زنده نمود حزقیل سی و پنج هزار مرد را از بعد مردن ایشان بشصت

سال بعد از آن حضرت رضا رو بسوی راس الجالوت که عالم یهود بود نموده فرمود ای

راس الجالوت آیا می یابی اینها را در جوانان بنی اسرائیل در توریة هم برگزیده ایشان را بخت

اسرائیل بخت نصر از میان اسیران بنی اسرائیل وقتیکه جنگ میکرد در بیت المقدس

بعد از آن پس ایشان را همراه بسوی بابل برد پس جناب اقدس الهی حزقیل را بایشان فرستاد پس

زنده گردانید ایشان را حزقیل این در توریة مذکور است دفع این نمینوانند کرد مگر کافری از شما

گفت راس الجالوت بتحقیق شنیده ایم ما باین نحوی که فرمودی و دانسته ایم ما او را

بهمان نحو جا ثبت گفت تصدیق کردم گفتی راست شرح در قاموس مسطور است الحر لحر

وجه تسمیه بخت نصر

بتشدید صلبش بوخت نصر است و بوخت بلغت فرس پسر است و نصر بت چون در نزد بت
یافته شده بود و شخص معهود کیست منسوب به بت گردیده و قطب راوندی در کتاب
قصص الانبیا ذکر نموده و از حضرت صادق ع روایت نموده که آنحضرت
در وجه تسمیه بخت نصر فرموده که نامیده شد بخت نصر به آن اسم از برای آنکه شیر
سگ ماده او را در حین طفولیت خورده بود که اسم آن سگ بخت و اسم صاحب
سگ نصر بوده لا در احیای حضرت حزقیل مفسرین در تفسیر الم تر الی الذین خرجوا
من دیارهم وهم الوف حذر الموت چنین نگاشته اند که بعد از حضرت موسی
علی نبینا و علیه السلام یوشع بن نون قایم منصب خلافت گردیده بعد از یوشع کالب بن
یوحنا و بعد از او حزقیل بمرتبه ولایت و نبوت رسیده و مادر حزقیل از کبر سن عقیمه و از
توالد و لد محروم مانده بدرگاه حضرت اله مسئلت نمود که فرزندی باو کرامت
فرماید جناب اقدس الهی حضرت حزقیل را باو عنایت فرمود و در احادیث
چنین معلوم میشود که در زمان گذشته در حوالی واسط طاعونی ظاهر شده
بعضی از مردم شهر بیرون رفته و جمعی که در شهر مانده بودند فوت شده سال دیگر
خطاب الهی بجماعتی که مانده بودند رسید که موتوا همه یکبار نقد حیات را بحضرت
قابض الارواح تسلیم نموده و حیوانات که همراه ایشان بودند نیز از شرر قهر الهی
سوخته جمع اراده دفن ایشان کردند و از عهده دفن نتوانستند برآمد بنا بر این
حصاری بر گرد ایشان کشیدند و مدتی از این امر گذشت روزی یکی از انبیا ع
از خلفای موسی ع بر آن مکان گذشته تودهای استخوان دید و از حضرت واهب الحیات

حکایت احیای حزقیل ع اموات را

احیای

احیای ایشان را مسئلت نمود که در فلان روز که آن روز نوروز بود آب بر استخوانهای پوسیده
ریخته از روی تضرع دعا کن تا از جامه خانه قدرت خلعت حیات بر ایشان پوشانیم آن پیغمبر
در آن روز موعود حکم الهی را عمل نموده همگی زنده شدند و در فرار الوف که در این آیه شریفه وارد است
میان مفسرین اختلاف است که بچه جهت بعضی از مفسرین گفته اند که فرار ایشان از جهاد بوده و بعضی
دیگر از ترس طاعون نقل نموده اند و همچنین اختلاف است که مجموع این اموات چقدر
بوده و بعضی از مفسرین گفته اند که ذو الکفل همان حزقیل ع است و برخی گفته اند که غرض
از الوف در این آیه شریفه کثرت عدد است و طایفه سی هزار نفر و فرقه هشت هزار و گروهی
ده هزار نفر و بعضی سی و پنج هزار نفر چنانکه در حدیث شریف است و جمعی چهل هزار نفر و گروهی
هفتاد هزار نفر نقل کرده اند و فاضل محدث قدس سره در بحار الانوار [illegible] ساختم و ذکر
نمودم قصه حزقیل ع را در ضمن این آیه شریفه در حالتی که نوشتم آنچه مشهور بود میان
مفسرین و مورخین و ظاهر میشود از بعضی روایات هم مرتبه و قبل از این بیشتر بوده است
انتهی در این حدیث شریف که نسبت احیای اموات به سبع وارد شده بحسب حقیر این
بنظر راقم الحروف رسیده است اما مجملی از مفصل حکایت قتل بخت نصر از کتب تفاسیر
و تنمیقات ارباب سیر چنین بعرصه ظهور جلوه گر میگردد که بخت نصر از جنس نبود
و چنانچه سابقا در تحقیق معنی اسمش مرقوم گردیده ولد الزنا بوده و مدتی معینی بدانسته داد
بیت المقدس را خراب کرده مسجد را منهدم ساخته توریت را بجهت غرض یحیی بن زکریا ع
سوزانیده و هفتاد هزار کس از اهالی آنجا را بقتل رسانیده و هفتاد هزار نفر

حکایت قتل بخت نصر

از ذریه و اولاد بنی اسرائیل را مقتول گردانیده بیابل برد و در کتاب مجمع البیان بعد از ذکر
اینمقال مسطور است که بروایت دیگر او در زمان شعیای نبی ع که مبشر بعثت حضرت
مسیح و خاتم النبیین ع است بوده بتخریب بیت المقدس پرداخته و شعیا را شهید ساخته
و اسرا را ببابل برد و بعضی از مورخین ذکر نموده اند که بخت نصر نام پسر گودرز است
که از قبل کیان والی بابل بوده و بعضی گفته اند که تخریب بخت نصر بیت المقدس را قبل
از قتل یحیی در فساد اول بوده و صاحب تاریخ کامل نقل بعضی از اخبار روایت شده است
در باب بخت نصر که بتخریب بیت المقدس قیام و بقتل بنی اسرائیل در عوض قتل یحیی بن زکریا
علیهما السلام اقدام نمود در نزد ارباب سیر و تواریخ باطل است و این بسبب آن است
که بنی اسرائیل متفق اند بر اینکه بخت نصر جنگ کرد با بنی اسرائیل در عوض قتل شعیا ع
در عهد ارمیا و ما بین عهد ارمیا و قتل یحیی چهارصد و شصت و یک سال بوده و یهود
و نصاری متفق اند بر این و میگویند این در کتب و اسفار ها مسطور است اینهم در [illegible]
المنجلس مسطور است و چون حضرت یحیی ع معاصر حضرت مسیح بوده و زمان مسیح ع
مقدم است بر زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به ششصد سال چنانچه در کتب اخبار
مسطور است و از احادیث اهل بیت طیبین صلوات الله علیهم اجمعین ظاهر میشود که زمان
حضرت مسیح ع مقدم بود بر بعثت پیغمبر ما ص به مدت ششصد سال چنانکه در کتب عیون
اخبار الرضا و غیره کتب معتبره مسطور است و موافق قول صاحب مجمع البیان که فساد
اول بنی اسرائیل بر فساد ثانی بدویست و ده سال تقدیم دارد در این صورت

فا

فساد اول نیز مقدم باشد بر عصر پیغمبر آخر الزمان ص بهشتصد و ده سال و از قراری که ضبط
کرده ارباب نجوم کرده اند تاریخ اسکندری که بقول اکثر و اشهر مبداء آن بعد از وفات
اسکندر است و از تاریخ بخت نصری ۴۲۲ سال مؤخر است نهصد سال پیشتر
مقدم بوده بر عهد رسول ص ازین قرار این تاریخ قریب بهزار و سیصد و پنجاه سال
مقدم
کسری بوده از این قرار بخت نصری که این تاریخ باو منسوبست نه آن ملکی باشد
که در فساد اول بتخریب بیت المقدس پرداخت و نه آنکه در فساد ثانی بلکه دیگری خواهد بود
انتهی و از احادیث ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار درین باب اختلاف بسیار مفهوم میشود
که محتاج بتوجیه و تاویل و جمع بین الاخبار است و در بحار الانوار مسطور است که از خبر ابن عماره
و خبر ملاقات داود و حضرت دانیال ع و غیرهما ظاهر می شود که بخت نصر متصل بزمان حضرت
سلیمان ع بوده و از خبر هارون بن خارجه و ابی بصیر و غیرهما ظاهر میشود که خروج بخت نصر
بعد از قتل حضرت یحیی ع است و دور نیست اینکه بخت نصر در حضرت دانیال معمر بوده
یا یکدیگر این دو وقت را ادراک نموده باشند و ممکن است اینکه بوده باشد احدهما محمول
بر تقیه و اخبار قویه دلالت میکنند بر بودن خروج بخت نصر بعد از قتل حضرت یحیی ع و این
احادیث اقوی است از راه سند والله یعلم انتهی و در کتاب خصال از حضرت ابی
عبدالله جعفر صادق ع مرویست که فرمود چهار نفر در عرصه اقالیم سبعه علم پادشاهی
افراخته دو نفر از ایشان مؤمن و دو نفر کافر بودند اما آن دو نفر مؤمن سلیمان بن داود
و ذوالقرنین علیهما السلام بودند و اما آن دو کافر یکی نمرود و دیگر بخت نصر است

ثم قال یا یهودی خذ علی هذا السفر من التوریة فتلا ع
علینا من التوریة آیات فاقبل الیهودی یترجح لقراءته
و یتعجب ثم اقبل علی النصرانی فقال یا نصرانی او هؤلاء
کانوا قبل عیسی ام عیسی کان قبلهم قال بل کانوا قبله
قال الرضا علیه السلام لقد اجتمعت قریش الی رسول
الله صلی الله علیه و آله فسألوه ان یحیی لهم موتاهم
فوجه معهم علی بن ابی طالب ع فقال اذهب الی الجبانة
فناد باسماء هؤلاء الرهط الذین یسئلون عنهم باعلی صوتک
یا فلان و یا فلان و یا فلان یقول لکم محمد رسول الله
قوموا باذن الله عز و جل فقاموا ینفضون التراب عن رؤسهم

بعد از آن گفت حضرت رضا ع ای یهودی اخذ کن بر من این سفر از توریة را پس جناب
حضرت رضا ع خواند بر ما از توریة چند آیه پس رو آورد یهودی بقراات آن حضرت
حیران مانده حرکت و میل جانب [illegible] کرده تعجب می نمود بعد از آن حضرت رضا ع رو بسوی نصرانی
نموده پس گفت ای نصرانی آیا این انبیاء بوده اند پیش از حضرت عیسی ع یا آنکه
عیسی ع بود پیش از ایشان یهود و نصرانی گفت بلکه بوده اند آن جماعت پیش از حضرت
عیسی ع حضرت رضا ع فرمود هر آینه تحقیق جمع شدند قریش بسوی رسول خدا
ص پس سؤال کردند قریش از آنحضرت اینکه زنده گرداند از برای ایشان

مردهای

مردهای ایشان را پس روانه فرمود جناب پیغمبر ص با ایشان علی بن ابی طالب ع را
فرمود با آنحضرت برو بسوی جبانه پس ندا کن بنامهای این گروه آنچنان که سؤال مینمایند
قریش از ایشان به بلندترین صدای خود یعنی هر یک از اموات خود را که جماعت قریش
خواهند زنده شوند اکثر ایشان را بصدای بلند بگو ای فلان ای فلان ای فلان
میفرماید بشما محمد فرستاده خدا برخیزید باذن خدای عز و جل پس برخواستند
آن جماعت اموات که قریش خواهش احیای ایشان نموده بودند و حضرت امیر المؤمنین
از جانب جناب پیغمبر زنده گردانیده بود ایشان را در حالتی که می افشانند خاک را
از سرهای خود **شرح** از احادیث بسیار از حضرات ائمه اطهار علیهم السلام
وارد شده ظاهر می شود که هر معجزه از معجزات و خارق العادات که بسایر انبیا
عطا فرموده بود همه را برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عنایت فرموده چنانچه
اند کار بسیار در عبارت حدیث شرافت آثار هم بعد از این سمت تحریر خواهد یافت
اشاره شده بجملات ایشان قادر بوده اند بر طی الارض و در وقتی که مصلحت بوده است مرده زنده
میفرموده اند چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع مکرر مرده را زنده فرموده و آن سرور والا مقام
لا مجهر باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام ابو بصیر را بینا گردانیده صاحب جوره و برص را
شفا بخشیده و آثار جمیع پیغمبران مثل عصای موسی و پیراهن یوسف و سنگ موسی
که چون زده چشمه از آن جاری می شد و انگشتر سلیمان و لباس داود و سایر آثار انبیا
علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الزمان علیه السلام میباشد

فَاَقبَلَت قُرَيشٌ تَسئَلُهُم عَن اُمُورِهِم ثُمَّ اَخبَرُوهُم اَنَّ مُحَمَّدًا قَد بُعِثَ نَبِيًّا وَ قَالُوا وَدَدنَا اِنَّا اَدرَكنَاهُ فَنُؤمِنُ بِهِ وَلَقَد اَبرَءَ الاَكمَهَ وَ الاَبرَصَ وَ المَجَانِينَ وَ كَلَّمَهُ البَهَائِمُ وَ الطَّيرُ وَ الجِنُّ وَ الشَّيَاطِينُ وَ لَم نَتَّخِذهُ رَبًّا مِن دُونِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَم نُنكِر لِاَحَدٍ مِن هٰؤُلَاءِ فَضلَهُم فَمَتىٰ اتَّخَذتُم عِيسىٰ رَبًّا جَازَ لَكُم اَن تَتَّخِذُوا اليَسَعَ وَ حِزقِيلَ رَبًّا لِاَنَّهُمَا قَد صَنَعَا مِثلَ مَا صَنَعَ عِيسىٰ مِن اِحيَاءِ المَوتىٰ وَ غَيرِهِ پس

روآوردند قریش بسوی مردهایی که از برکت حضرت پیغمبر دعای امیرالمؤمنین حیدر زنده شده بودند سؤال می‌پرسیدند ایشان از امور و کارهای ایشان یعنی احتمال میرود سؤال از امور امور اخروی بوده باشد یعنی چه آمد بر سر شما بچه کار مشغول بودید و احتمال میرود که غرض از سؤال از امور دنیوی ایشان بوده باشد یعنی تا بشناسند بسبب امور اموات خود را بهر حال بعد از آن خبر دادند آن جماعت که زنده شده بودند بدرستیکه محمد صلعم بنبوت مبعوث شده و گفتند آن جماعت دوست میداریم ما اینکه دریابیم آنحضرت را پس ایمان بیاوریم بآن حضرت و بتحقیق حضرت پیغمبر شفا بخشید کور مادرزاد را و سفید برص را و عاقل گردانید دیوانها را و تکلم و گفتگو کردند آن حضرت را چارپایان و جن و شیاطین و حال اینکه اخذ نکردند و فرا نگرفتند امت آن حضرت او را پروردگار خود و انکار نکردیم ما از برای

احدی

احدی از بین جماعت انبیا فضل ایشان را یعنی فضل و مزیت انبیای سابق را همه تسلیم کردیم پس در وقتی که شما اخذ کردید عیسی را پروردگار خود بسبب دیدن معجزات جایز است از برای شما اینکه اخذ کنید الیسع و حزقیل را هم پروردگار خود بسبب دیدن الیسع و حزقیل مثل آنچه را که کرد عیسی از زنده نمودن موتی و غیر آن **شرح**

مخفی نماناد که معجزات جناب حضرت نبوی صلعم زیاد از حد و حساب است و همچنین کرامات و معجزات ائمهٔ اطهار علیهم السلام نیز خارج از حد وصف و بیان است و از اخبار و آثار مفهوم میشود که جن و انس و وحش و طیر مسخر فرمان ایشان بوده‌اند و انواع جنیان بخدمت ایشان آمده تحقیق مسائل می‌نموده‌اند چنانچه وارد شده که یکی از جن بصورت اژدری عظیم در مسجد کوفه نزد حضرت امیرالمؤمنین عم گردیده در وقتی که آن حضرت بر منبر بود بلند شد و چنانچه صاحب آل صلوات الله و سلامه علیه خطبه میفرمود آن حضرت با او امر نمود که صبر کن چون آن حضرت از خطبه فارغ شد سؤال فرمود که تو کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را از جن خلیفه کرده بودی او وفات شد چه میفرمایی حضرت او را بجای پدر خلیفه گردانید و کواکب تمامی حلقه فرمان ایشان بگوش و غاشیه اطاعت ایشان بدوش کشیده در مصدر فرمان قضا جریان ایشان بوده‌اند چنانچه حکایت ردّ آفتاب عالمتاب ... خاصه و عامه در کتب معتبره بطرق متعدده نقل نموده‌اند چنانچه شیخ طاب ثراه

در اوا خر کتاب امالی باسناد خود از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع روایت
نموده که ملخص آن حکایت اینست که حضرت امیر المومنین ع در حینی که بجنگ نهروان
تشریف می برده اند در زمین بابل گردیده وقت نماز عصر داخل میشود پس
آنحضرت نماز را در آن زمین ادا نفرمانند تا اینکه آفتاب غروب مینماید و همه اصحاب
از سواره و پیاده وضو ساخته متوجه نماز گردیدند و آن جناب با مالک اشتر نماز را نگزاردند
تا اینکه آن حضرت بزمینی رسیده نزول در آنجا نموده خطاب بمالک اشتر نمودند که ای
مالک حلال نبود در این زمین نماز پس هر کس که نماز کرده باشد در و باید اعاده نماید
لهذا آن جناب بحجاز بیان متکلم به کلمه که نه عربی و نه فارسی بود گردیده آفتاب
عالمتاب نمایان گردیده آن جناب وضو ساخته نماز را ادا فرموده و رئیس
المحدثین ابن بابویه نیز چنین در کتاب علل الشرایع باسناد خود روایت نموده که حضرت رسول
حسب الوعد فرموده بنحو ص بقضای حوایج بعضی عباد تشریف برده و بعد از آنکه قضای
حاجت آن شخص فرموده مراجعت فرمودند حضرت پیغمبر ص نماز عصر را ادا نموده
نشسته بودند که حضرت امیر ع تشریف آورده در پهلوی حضرت پیغمبر ص نشست
و جناب پیغمبر ص بجهت انتظار نزول وحی سر مبارک خود را در کنار حضرت امیر ع گذاشته
تا آنکه آفتاب غروب نمود چون آفتاب غروب کرد حضرت امیر ع عرض کرد یا رسول الله
نماز عصر را نگذارده ام و حضرت پیغمبر ص دعا کرد و آفتاب عود نموده حضرت امیر ع
نماز را ادا نموده و امثال طرفه در شرح دیوان از اسما بنت عمیس روایت

حکایت رد الشمس از برای امیر المومنین

کرده

کرده که سر مبارک حضرت مصطفی ص در کنار علی ع بود و وحی نازل شد و آفتاب غروب کرد
و علی ع نماز عصر نگذارده بود چون وحی منجلی شد پیغمبر ص فرمود ای علی نماز عصر گذارده
گفت نه پس فرمود الهی اگر علی در طاعت و اطاعت رسول تو بود آفتاب را باز گردان
اسما گوید بعد از آنکه دیده بودم آفتاب غروب کرده بود دیدم که باز طلوع کرد و در کوه و زمین
افتاد و در صهبا خیبر بودیم طحاوی گوید این حدیث ثابت است و راویان آن ثقاتند
اما رد آفتاب در انبیای سابق مخصوص بحضرت یوشع ع بوده است وَإِنَّ قَوْمًا
مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ خَرَجُوا مِنْ بِلَادِهِمْ مِنَ الطَّاعُونِ وَهُمْ أُلُوفٌ
حَذَرَ الْمَوْتِ فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَعَمَدَ أَهْلُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ
فَحَظَرُوا عَلَيْهِمْ حَظِيرَةً فَلَمْ يَزَالُوا فِيهَا حَتَّى نَخِرَتْ عِظَامُهُمْ
وَصَارُوا رَمِيمًا فَمَرَّ بِهِمْ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَعَجَّبَ
مِنْهُمْ وَمِنْ كَثْرَةِ الْعِظَامِ الْبَالِيَةِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
إِلَيْهِ أَنْ نَادِهِمْ فَقَالَ أَيَّتُهَا الْعِظَامُ الْبَالِيَةُ قُومِي بِإِذْنِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُؤُوسِهِمْ و در رستیکه گروهی بنی اسرائیل
بیرون رفتند از شهرهای خود از طاعون و ایشان چند هزار کس بودند از خوف
مردن پس میرانید جناب اقدس الهی ایشان را در یک ساعت پس قصد کردند
اهل آن دهی که ایشان از خوف مرگ بآنجا رفته بودند و از کثرت متعفن شده بودند
بودند که دفن نمود پس حظیره کردند برای ایشان حظیره را یعنی حایط بدور ایشان کشیدند

پس آن اموات همیشه در انجا بودند تا اینکه پوسیده و پراکنده شد استخوانهای ایشان
و گردیدند خاکستر پس مرور کرد بایشان پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل پس آن پیغمبر
تعجب کرد از ایشان و از بسیاری استخوانهای پوسیده پس وحی فرمود جناب
اقدس الهی بسوی آن پیغمبر آیا میخواهی اینکه زنده کردانم ایشان را از برای تو تا اینکه
ایشان را تر سازی آن پیغمبر عرض کرد آری ای پروردگار من میخواهم پس بار دیگر حضرت اقدس
الهی وحی فرستاد که آواز ده ایشان را پس آن پیغمبر فرمود ای استخوانهای پوسیده
برخیزید باذن و امر خدای عز و جل پس برخواستند در حالی که می افشاندند خاک را
از سرهای خود **شرح** جوهری در صحاح گوید حظیره حیرست از درخت همی سازند
از برای شتر تا اینکه نگهدارد شتر را از گرما و باد و رمیم بکسر میم پوسیده و پراکنده است
و همچنین در صحاح گوید نفضت الثوب و الشجر انفضه نفضا اذا حرکته لینتفض و اینجا است
سابقا قسمت گذارش یافت که حضرت حزقیل عم محیی آن اموات بوده نهایت
ظاهر این عبارت حدیث دال است بر اینکه غیر از حزقیل عم کس دیگر محیی این اموات
بوده و در تفسیر مجمع البیان مسطور است که ایشان اهل قریه بوده اند در قبل واسط
موسوم بداوردان و در کتاب مستطاب روضه کافی از آنحضرت از ابی عبد الله و الی جعفر
علیهما السلام منقولست که اینجماعت سکان مدینه از بلاد شام بوده اند لهذا اختلاف در
احادیث ظاهر میشود یکی از جهت مکان و دیگر از جهت آنحضرت شریف که حضرت
رضا در هر جا نقل میفرماید نهایت در باب وجه جمع که بخاطر راقم الحروف میرسد

عرضه میدارد

عرضه میدارد در هر گاه مقبول طبع نقادان احادیث گردد اهو المطلوب و الا الحمل بر کلام کاری رحم خواهند
چون سابقا قسمت نگارش پذیرفت که محیی این اموات شمعون یا حزقیل بعد دارد احادیث
اختلاف در مکان اموات نیز ظاهر میشود پس احتمال میرود که این امر دو مرتبه واقع
شده باشد چنانچه در این حدیث شریف است اولین که تصریح باسم شده در زمان
حزقیل عم و ثانی در ایام شمعون العلم عند الله و الراسخون فی العلم **بیان وافی و تبیان شافی**
ضیا گستر حریم خاطر و الجم افروز شبستان ضمایر دیده وران عالم تحقیق میگردد که مسئله
اعاده معدوم از جمله غوامضات مسائل عقلیه است که بی فانوس شرع اقدس طریق تحقیق
نتوان پیمود و بدون صیقل کاری آیات و اخبار زنگ شبهه اش از دل نتوان زدود حکما
از عرصه تعلیم انبیا اغتراف و علما از بیان و تفهیم آن بعجز اعتراف نموده اند
چنانچه شیخ الرئیس ابو علی سینا در الهیات شفا مرقوم نموده که لاسبیل الی اثباته الا من
طریق الشریعة نهایت بعضی که اشاعره گویند که وقوع معاد از جمله سمعیات است و عقل دلالت نمیکند
بوقوع آن بلکه بمذهب حکیم و امامیه و معتزله که حسن و قبح اشیا را عقلی میدانند و میگویند
که جناب اقدس الهی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود و امور او تمامی مشتمل بر حکمت و مصلحت است
و غنی بالذات و کامل الجهات است و بمفاد افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون
پس باید انتفاعی و غرضی که بایشان عاید گردد منظور داشته خلق عالم نموده و بندگان را
مهمل نگذاشته بار تکلیف بر دوش نهاده و وعده ثواب و وعید از عقاب نموده پس باید که نشاه دیگر
و داری آخر بوده باشد که تلافی ثواب و عقاب نماید چه دنیا خانه ایست که بدرات

جسمانی و روحانی آراسته‌اند و با مراض و فتن و مصایب و محن بیاراسته‌اند نوش او مجاور نیش است
و جد و ارکم و مقارن نیشش علی الخصوص برای مؤمنین اخلص قرین به عقرب ساعتش در هر دقیقه
گزندی رساند و افاعی مکاره‌اش هر دمی پیاله زهر هلاهل چشانند و بعکس این سلوک با کفار
هر که دار و فی زمانکار سلوک است الو و در سا عزمو دیت این شراب مستلذات
مدینه و ملایمات حسیه میکند الو چنانچه در حدیث شریف وارد شده الدنیا سجن المؤمن
و جنة الکافر پس اگر داری دیگر نباشد مرا این را که ممکن شود در این نشاه ایفای بوعد
و وعید هر آینه تکلیف عاطل و وعد و وعید باطل و قبح این عقلیست و از واجب الوجود
حکیم امتناع آن مشخص است چون این مقدمه معلوم شد پس خلافی در وقوع اصل معاد نیست
بلکه وقوع خلاف در کیفیت و حقیقت معاد است چنانچه در بعضی از کتب معتبره مسطور است
که مشهور پس در امر معاد بر سه مذهب‌اند اکثر متکلمین قایلند بمعاد جسمانی فقط و اکثر حکمای
الهیین قایلند بمعاد روحانی و اکثری از محققین هر دو فرقه قایلند بروحانی و جسمانی معا
و اکثر حکمای طبیعیین از فلاسفه قدمین قایلند بنفی معاد مطلقا و منقول از جالینوس در امثال این
توقف است و موجب این اختلافات اختلافست در حقیقت انسان پس نزد هر که
حقیقت انسان نیست مگر هیکل محسوس و روح عرض است یا صورتی قایم بماده
بدن که زایل شود بطریان موت پس اگر با وجود این اعتقاد معتقد ملتی است
و قایل بشریعتی بمعاد نزد او نتواند بود مگر جسمانی فقط و اگر معتقد ملت و شریعتی نیست قایل
بهیچ یک از معاد نتواند بود و نزد هر که حقیقت انسان نفس مجرده اوست و بدن

قول در بیان معاد

مراد او نیست مگر آلتی منفصل از حقیقت انسان قایلست بمعاد روحانی فقط و هر که قایل است
بترکب حقیقت انسان از نفس مجرده و بدن قایل است بوقوع معادین جمیعا و هر که شک باشد
در حقیقت انسان متوقف است در امر معاد مطلقا انتهی و در حقیقت روح میان حکما اختلافست
و بعضی از علما تا چهل قول نقل کرده‌اند و فاضل مجلسی قدس سره در کتاب بحار الانوار سی قول
نقل فرموده و در کتاب ریاض الجنان چهارده وجه سمت تحریر پذیرفته است و بعضی از اهل
دانش حدیث شریف من عرف نفسه فقد عرف ربه را با منیعی حمل نموده‌اند هر چنانچه خدا را
نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان معرفت بهم رسانید و جناب اقدس الهی در قرآن مجید میفرماید
قل الروح من امر ربی جناب نبوی صلعم سوعا ساکت شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است
و راقم الحروف اقل از این چهارده وجه [unclear] نهایت آنکه مختار محققین علمای معاصر
از حکماست در آخر از همه بیان می‌نماید اول آن بدن دویم قلب یعنی عضو صنوبری بلحاظ مخصوص سیم
دماغ چهارم اجزاء لا یتجزی است در دل پنجم اجزاء اصلیه متولده از منی ششم مزاج هفتم روح
حیوانی و نفوس که آن را بخصوص اهل حکمت الهی میگویند هشتم روح جسم لطیفی است ساری در بدن مثل سریان
آب در گل و روغن در کنجد هشتم آب نهم هوا و حرارت غریزیه دهم نفس یازدهم وجهی توصیف
تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا دوازدهم ارکان سیزدهم صورت نوعیه قائمه بماده بدن
چهاردهم آنست که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر با غایت بیگانگی نهایت
یگانگی با هم دارند و آن گوهر قدسی بانحوی تعلق نامی بیدان [unclear] بیا شده ما فوق آن متصور نیست
با وجود آنکه بعضی از ارباب کمال گفته‌اند که این تجرد نهاد قدس آشیان در مبدا حدوث پیکر
خاکی با مرو اهب ارواح که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون صفت دارد و متعلق ببدن

در اول در بیان حقیقت روح

در بیان نفس ناطقه

میشود و بروح حیوانی که صفاده امتزاج ارکان واخلاطست ومنبع آن دل ودر کمال صفا و لطافت
بجهة شده لطافت که باعث مناسبت است تعلق میگیرد درانوقت آیینه ایست از
هر نقش ونگار ساده و لوحه ایست از زنگ هر صورت آزاده بهیچگونه کمالی دران نیست بالفعل
لیکن چون آیینه قابل ارتسام وانعکاس جمیع صورتست که محاذی آن باشد اما چون نقش در آینه
ثبات و قرار ندارد در بنی لت حکما او را تشبیه کرده بهیولی اولی که قابل همه صور است مستعد او
و بالفعل چیزی از صور در وی نیست لهذا گویند که نفس انسانی در مبدا خلقت در مرتبه عقل هیولانیست
و بعد از انکه باستعمال حواس وقوی ومداومت اشتغال محسوسه ومواظبت اقوال وافعال بدنیه
ومشاهده صور واشکال جسمانیه وملاحظه نقش ونگار کارخانه حیوه قابلیه قدرت بر
ادراک معقولات بهم رسانیده بلکه دریافت بعضی حقایق اشیا نموده ازان مرتبه ترقی
کرده بمرتبه عقل بالملکه صعود نماید واین مرتبه ایست که در حالت حصول معقولات اولیه
که عبارت از علوم اولیه است بحسب استعداد تحصیل معقولات ثانیه که علوم مکتسبه است
نفس انسانی بران ترقی مینماید شهزاده میرزا قوام الدین محمد حسنی طاب ثراه فرموده شعر روح است
بدیده حقیقت انسان بر منظر حسن از نظرها پنهان پیوسته چو معنی سخن جان بیدن
بدانکه کی عالم این عالم آن چون فی الجمله از احوال روح نگاشته قلم گردید لهذا باز بر سر مطلب
مدعا آمده معروض میدارد که قائلین و منکرین معاد مرقوم گردید حالا باید دلیل منکرین
معاد جسمانی ورد قول ایشان نمود بتحقیق مولانا در شرح عقاید رقم زده خامه نموده
که معاد جسمانی از جمله اموریست که واجب است اعتقاد بان و منکران کافر
میباشند اما معاد روحانی اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تالم او بلذات والمهای
عقلی

عقلی بتکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد آن و منکران کافر نیست و در فصل مجلسی قدس سره در کتاب
معاد بحار الانوار است چنین نگاشته که جمیع ملیین متفقند در معاد جسمانی و او از ضروریات
دین است و منکر او خارج است از عداد مسلمین و آیاتی که درین باب وارد شده تعقل تاویل
نمیتوان نمود و اخباری که از اهل بیت علیهم السلام بمرتبه تواتر رسیده از صحیفه صحیح و لوح اعتمادش بسوال گویم
انتهی و جمهور مسلمین در معاد جسمانی مطلق بر مذهب اختیار نموده اند یکی مذهب اکثر متکلمین و آن
قول بحشر جسد است فقط دویم مذهب محققین متکلمین و آن قول بمعاد جسمانی و روحانیست معا و میبدی
در شرح دیوان گفته که امام غزالی و امام راغب و بسیاری از معتزله و امامیه و صوفیه برانند که لذات و آلام عقلیه
خواهد بود و بهشت و دوزخ جسمانی بر وجهی که معتقد اهل حقست هم خواهد بود و جمیع انبیا وادیان واقع
قیامت کبری متفقند و بعد از چند سطر دیگر میگوید و اگر بعضی از حکما نفی حشر اجساد کرده اند مبنی بر نفی
نبوت و تکذیب انبیا نیست ایشان تقیاس فاسد پنداشته اند که حشر اجساد محالست و سخن انبیا
در ارواح است و اگر بعضی از عبارات انبیا معطی حشر اجساد است برای تفهیم عوامست چنانچه اهل حق
ببرهان صحیح میدانند که حق تعالی از صفات جسمیه براست وتاویل آیات قرانیه که دلالت بر اتصاف
او بصفات مذکوره دارد میکنند و شیخ ابو علی که رفقا قیاس ایشان مطلع شده در شفا و نجات تصدیق
حشر اجساد کرده و در فصل الهی کتاب شفاه نیز در لوهر مراد فرموده ای جمیع حکما آگاهی نیز قایلند بمعاد
جسمانی لیکن در معاد جسمانی مقلد باشند و بتصدیق انبیا اکتفا نمایند و تصحیح اینمعنی باستقلال عقل نتوان
نمود و بعد از ان کلام شیخ را از الهیات شفا مرقوم نموده کاشارح مقاصد نیز مرقوم نموده که مذهب جمهور
فلاسفه در باب معاد معاد روحانیست فقط و رفته اند علمای اسلام مثل غزالی در عجم بمعاد روحانی و جسمانی معا

اما اثبات معاد جسمانی بنحویکه علما در کتب خود رقم ساخته‌اند بدو طریق میتوان نمود یکی دلیل عقلی و دیگر
سمعی اما دلیل عقلی امام غزالی در اربعین مذکور ساخته است که ما می‌بینیم در دار دنیا مطیع و عاصی را
و بدکاری و نیکوکاری را و نیکوکار از دنیا رحلت مینماید و مشاهده می‌نمائیم که ثواب آن عمل در دنیا
باو نرسیده است و بدکار از دنیا میرود و در نظر ما هست که جزای اعمال خود را ندیده است
پس اگر نبوده باشد حشری که نیکوکار ثواب حسنات را دریابد و بدکار بعقاب اعمال خود برسد هر آینه میباشد
این زندگانی دنیا عبث بل سیجیء این کلام در اثبات معاد است مطلقا و سابقا نیز نگارش یافت
اما دلیلی که اثبات معاد جسمانی توان نمود و رفع استبعاد محمله [؟] توان نمود قدوه اهل
عرفان و یقین شیخ الکاملین خاتم المجتهدین شیخ بهاء الدین محمد ره در کتاب کشکول مرقوم
فرموده و راقم الحروف معلوم نیست که این دلیل از خود فرموده یا نقل کلام نموده که ما فوق معاد
بنا کرده‌اند سخن خود را بمحض استبعاد پس میگویند چگونه جمع میشود اجزاء بدن بعد از
تفرق و پراکندگی علی الخصوص کسی که قطع اوصال نموده هر عضو او را در مواضع متعدده متفرق
ساخته باشند و هر ذره از او در مکانی و هر جزوی از او در جایی قرار گرفته باشد و تمامی
اینها پراکنده گردیده باشد پس گفته میشود باین منکرین معاد در جواب قول و استبعاد ایشان
آیا نمی‌بینند منی را که فضله هضم رابع است و متفرق است در اطراف اعضا و قوت شهوانیه
جمع میکند این اجزاء را در اوعیه منی بعد از آنکه هر یک از ایشان در مکانی و در جایی بوده‌اند
در جمیع اعضای انسان و متفرق و متشتت بوده‌اند قوت شهوانیه جمع کرده ایشان را در اوعیه منی
حاضر میسازد و آیا نمی‌بینند که منی متولد می‌شود از اغذیه که هر یک از آن اغذیه متفرق بوده

در اقطار

در اقطار عالم و اغذیه از عناصر متباعده متشتته بهم رسیده چه از آتش و خاک و باد ضدند
پس کسیکه قادر باشد بر جمع اجزاء جنینی که از تاثیر آبای علوی و امهات سفلی غذا یافته‌اند از
مواضع و اراضی [؟] ساخته و آن غذا را در بدن متفرق ساخته قوت شهوانیه [؟]
جان تسلط فرموده که اینها را از طرف منی مهیا کند هر آینه قادر است بر جمع اجزاء بدن
بعد از تفرق و تشتت و بسوی این اشاره فرموده جناب اقدس الهی قل یحییها الذی انشاها
که از قبیل این احتجاج نیست از نطق و عقل اگر بمحض استبعاد اکتفا میکنند چرا استبعاد از کسی [؟] نطق
و عقل بمحل خود نمیکنند که غریب‌تر است و مدار او شبهه منکرین معاد را مذکور میسازد و میفرماید
که بعضی از منکرین معاد شبهه ذکر کرده‌اند اگرچه [؟] باستبعاد برمیگردد و لکن بر دو وجه است
اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمی‌ماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود آن کردن و حق تعالی
اشاره بجواب این شبهه کرده است باینکه در اول خلق هیچ نبود و معدوم مطلق بود او را
آفرید و همچنین او را برمیگرداند هر چند معدوم شده باشد و شبهه دوم آنست که میگویند
که کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از آنها در بدن درندگان داخل
شده باشد و بعضی جزو آبها و کوزه‌ها و [؟] آنها شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعیدتر آنکه
اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزای ماکول جزو بدن آکل شود و اگر در حشر برگردند اگر آن اجزا
در بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه جز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل
از چه جز خلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است و هو بکل خلق علیم
و وجهش آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده و اجزای فضلیه هست که از غذا

بهم می رسد و در ماکول نیز هر دو قسم هست پس اگر انسانی انسانی را بخورد اجزای اصلیهٔ
ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان خود بدن
او بوده است و حق تعالی بهمه جزء عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است
پس جمع می کند اجزای اصلیهٔ آکل را و روح در آن میدمد و جمع میکند اجزای اصلیهٔ ماکول را و نفخ روح
ضعیفه و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استعداد قرب از عالم قدس و طهارت کردند
فوق آن است ان را بهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در آنکه این حالت
اعلای درجات کمالات و اقصی منازل سعادات است و دوم آنکه گفته اند که قول بعود
نه محض جمع بین الرایین است بلکه بر هر دو برهان قایم شده است چنانکه شیخ ابو علی در شفا
و نجات گفته است هر چند در کتب معاد نفی حشر جسمانی کرده است و در کتب مراد مینماید که بنا
بر مذهب اکثر متکلمین در قول بمعاد جسمانی نیست فقط تصحیح معاد جسمانی بدو وجه توان نمود
چه ایشان اتفاق کنند باعدام اجسام بالاسر یا نه و آنکه قایل باشند نتوانند بود که قایل بجواز اعاده
معدوم نباشند و آنانکه قایل نباشند یا قایل خواهند بود بجواز اعادهٔ معدوم یا نه آنانکه قایلند
بجواز اشکالی در اعاده نزد ایشان نیست چه تجویز کنند اعاده هر چه را معدوم شده و از بدن
خواه از جمله مشخصات بدن باشد و خواه نه و آنانکه قایل نیستند نتوانند بود که قایل
باشند باعدام چیزی از مشخصات بدن پس وجه یکی قول بجواز اعادهٔ معدوم است
و دویم قول بعدم اعدام چیزی از مشخصات بدن و بر مذهب محققین متکلمین که قول بمجموع
معادین است تصحیح معاد جسمانی بر تقدیر آن باشد سهلتر گردد و بقای نفس ناطقه و جواز

بودن

بودن تشخص شخص مکلف بعین نفس ناطقه پس خواه بدن عین بدن اول باشد و خواه غیر بدن اول آن شخص
و فاضل محقق طاب ثراه میفرماید که اگر کسی قایل بامتناع اعادهٔ معدوم باشد نیز ممکن است قول
بحشر جسمانی بانکه گوییم که در اعادهٔ اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است
که از آن ماده بعینها یا از آن اجزا بعینها مخلوق شود خصوصا وقتی که شبیه باشد بآن
شخص در صفات و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگویی که او فلانست زیرا که مدرک لذات
و آلام روح است اگر چه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند آدمی را از وقتی که روح در او
دمیده میشود تا هنگام پیری که همان شخص است هر چند متبدل شود صورت و هیئت
و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند
شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از او صادر شود در پیری از او
استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد و آقا در پیری دست بر او یابد
و او را تادیب کند نمیگویند که بر او ستم کرده است و اینها باعتبار بقای اجزای اصلیه
یا باعتبار این است که کار با روح است و همین که تشخص بحسب عرف همان تشخص است
عقل تجویز تعذیب او می کند و ظلم نمیشمارد و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنابر مشهور
بعینه باقیست و نصوص دلالت میکنند بر آنکه آن شخص بر میگردد بلکه حکم میکنند
بحسب عرف بر آنکه آن شخص است همچنانکه حکم میکنند بر یک آب که از کاه در دو ظرف
بریزند که این همان آبست که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هر چند قایل بهیولی
باشند و اطلاقات شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست والله

آنچه را در نصوص متواتره وارد شده است انتهی کلامه اعلی الله مقامه و جمعی کثیر و جمی غفیر از اعاظم
ارباب تحقیق امر معاد جسمانی را بعالم مثال مستغنی داشته اند و مرقوم نموده اند که عالم مثال
چنانکه صوفیه معتقدند میانه عالم عقلی که عالم مجردات و لاهوت و عالم حسی که عالم مادیات
و ناسوت است عالمیست که موجودات آن عالم مقدار و شکل دارند لیکن ماده ندارند پس
مانند صور خیالیه لیکن صور خیالیه متحققند در ذهن نه در خارج و عالم مثال متحقق است در خارج
و این عالم متوسط است بین العالمین و این را عالم برزخ خوانند و در بعضی اوقات موجود
عالم مثال ظاهر شود درین عالم مادی بحواس ظاهره ادراک آن توان کرد اجسام صقیله
و شفافه این عالم مادی مانند آینه و آب مظاهر موجودات عالم مثال باشند و همچنین
خیال انسان نیز مظهر آن شود و صورت آینه و صور خیالیه همه از موجودات عالم مثال باشند
که در مظهر آینه و خیال ما ظاهر شوند و همچنین صوری که در خواب جلوه گر گردد و ملائکه
و شیاطین و جن از موجودات عالم مثال باشند انتهی و حکماء اشراق این عالم را اقلیم ثامن
و مثل معلقه و عالم اشباح گویند و محقق کاشی در شرح فصوص الحکم گفته و من جملة تلک المدن
جابلقا و جابرصا و هما مدینتان عظیمتان و افلاطون الهی و استاد گرام او چون سقراط
و فیثاغورس و انباذقلس و غیرهم بلکه اصحاب کشف همگی ناطق گشته اند و گفته اند
که در وجود عالمیست مقداری غیر این عالم حسی و غیر عالم عقلی و الطف و در آن مدن
کثیره است و حکماء اشراق را زعم است هر موجودی را خواه از مجردات و خواه از
مادیات و خواه جواهر و خواه اعراض حتی حرکات و اصوات و هیئات و طعوم

روائح

مقولات الهیات و دلایل از احادیث بر صحت عالم مثال

در دار حس مثال قائم بذاتیست در آن عالم معلق نه در ماده و محل که بمعونه مظهری چون آینه و خیال
در حس ظهور می یابد و آن عالمی است بسیار فسیح غیر متناهی که محاذی عالم حسی است
و مشتمل است بر افلاک و عناصر و افلاک آن عالم را حرکات متتالیه دائمه است
و عناصر و مرکبات آن از حرکات آن افلاک و اشراقات عالم عقلی قبول آثار می نمایند
و محسوسات بحواس خمسه از اعراض و اجسام در آن عالم ثابتند و قائم بذات و محتاج بسببی دیگر
غیر از ذات خود نیستند بلکه هرچه در عالم مادیات است از افلاک و عناصر و مرکبات و حرکات
و حرکات و اعراض در آن عالم هست بروجه الطف و احسن و اشرف و افضل بجهة آنکه اوست
ابعد و در نهایت وسعت و فسحت است و تنگی و تزاحم در آن نیست از آنرو که سبب لازم
امکنه و ابعاد است و ابعاد و صور هیولانیه همه در آنجا قائمند بنفس و محتاج بماده و مکان نیستند بدان
سبب که مکان محتاج الیه ذی المادة است پس تزاحمی میان ایشان نباشد و همچنانکه گفته شد این عالم را
طبقات کثیره است هر یک مشتمله بر اشخاص غیر متناهیه از آن طبقات بعضی نورانی و به صفا
و محتوی بر اشخاص نورانیه ملذ مبهجه است و طبقات جنان عبارت از آنست فیها انهار
من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من عسل مصفی و انهار من خمر لذة للشاربین و فیها سرر
مرفوعه و نمارق مصفوفه و زرابی مبثوثه و افراد انواع عرش حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون و ثمار صد نقش
و فاکهة مما یتخیرون و ماکول خوان ساکنان و لحم طیر مما یشتهون و این طبقات نیز متفاوتند
بعضی از بعضی اشرف و الطف و بعضی دیگر از طبقات آن مظلمه و متوحشه و مولمه و آن عبارتست از طبقات
نیران و صور ظلمانیه موحشه متنوعه عقارب و حیات در هر طبقه در جوش و خروش و عقارب و علاق درین

غیبی اند احادیث متعدده وارد است مشعر بر وجود این عالم ازان جمله است آنچه روایت کرده رئیس المحدثین
محمد بن یعقوب الکلینی در کتاب مستطاب روضه کافی باسناد از ابی حمزه که گفت شبی در خدمت باقر علوم الاولین
والآخرین ابی جعفر محمد بن علی ع بودم و آن حضرت نظر کرد بر آسمان و گفت یا ابا حمزه این قبه سبز ادم است
وجناب الهی را سوای این قبه سی و نه قبه است بجز این و در آنها خلقی هستند که نافرمانی خدا نکرده اند یک طرفة العین
و هم در آن کتاب از عجلان بن صالح است که گفت مردی بخدمت ابی عبدالله ع آمد و گفت پدر و مادرم فدای
تو باد این قبه آدم است ع فرمود آری و خدا را قباب کثیره است و در پشت مغرب شما سی و نه
مغرب است زمینی سفید مملو از خلق که استضاءه بنور آن می‌برند نافرمانی خدا نکرده اند یک طرفة العین
و هم در آن کتاب روایت شده از حبه عرنی بسند معتبر که گفت شبی در خدمت امیرالمؤمنین ع بیرون رفتم
تا ظهر کوفه و آن جناب ایستاده متوجه بوادی السلام شده گویا خطاب بکسی مینماید پس من ایستادم
آنقدر که ماندم خسته شدم پس نشستم و باز برخواستم تا سه نوبت و گفتم یا امیرالمؤمنین از طول ایستادن حضرت
ترسم که تعب بسیار رسید فرمود که ای حبه این مخاطبه است که میکنم با مؤمنی یا انس با او گفتم یا امیرالمؤمنین
ایشان چنین اند فرمود بلی اگر بر تو کشف شود هر آینه ببینی ایشان را حلقه حلقه گرد هم نشسته
مینمایند پس گوید گفتم ایشان اجسامند یا ارواح فرمود ارواح و نیست مؤمنی که بمیرد
در بقعه از بقاع ارض مگر آنکه گویند بروح او که ملحق شو بوادی السلام و آن بقعه ایست از جنت عدن
و هم در آن کتاب از ابو ولاد بسند معتبر که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که فدای
تو شوم ... که ... میگویند که ارواح مؤمنان در حواصل
مرغان سبز است حول عرش فرمود نه مؤمن از آن گرامی تر است بر خدا که روح او را
در حوصله مرغی سبز کند لیکن ارواح مؤمنان در ابدانی است مانند ابدان ایشان

بودن ارواح در عالم

ثُمَّ إبراهيم خليل الرحمن ع حين أخذ الطير فقطعهن قطعاً ثم وضع
على كل جبل منهن جزءاً ثم ناداهن فأقبلن سعياً إليه ثم
موسى بن عمران عليه السلام وأصحابه السبعون الذين
اختارهم صاروا معه إلى الجبل فقالوا إنك قد رأيت الله سبحانه
فأرناه كما رأيته فقال لهم إني لم أره فقالوا لن نؤمن
لك حتى نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة فاحترقوا
عن آخرهم وبقي موسى وحيداً فقال يا رب إني اخترت
سبعين رجلاً من بني إسرائيل فجئت بهم وأرجع وحدي
فكيف يصدقني قومي بما أخبرهم فلو شئت أهلكتهم من
قبل وإياي أتهلكنا بما فعل السفهاء منا فأحياهم الله عز وجل
من بعد موتهم بعد از آن حضرت ابراهیم خلیل الرحمن در وقتی که گرفت مرغ چند را
و پاره کرد چند پاره و بعد از آن گذاشت بر هر کوهی از آن کوهها پاره را بعد از آن آواز داد
ایشان را و همه آن مرغ پاره پاره شده رو آوردند بسوی حضرت ابراهیم ع از روی سعی
و شتاب و بعد از آن حضرت رضا ع رجوع بدلیل دیگر فرموده خلاف میفرماید که
بعد از آنکه موسی بن عمران ع هفتاد نفر از اصحاب خود را برگزیده گردانید
آن هفتاد نفر را با خود روانه بسوی کوه طور پس گفتند آن حضرت بدرستیکه دیدی
تو خدای عالم سبحانه را پس بنما ما خدا را آنچنانکه خود دیدی در آن پس حضرت

موسی علیه السلام بایشان فرمود من ندیدم خدا را پس گفتند آن اصحاب ما ایمان نمی آوریم ترا تا ببینیم
خدا را آشکارا پس گرفت ایشان را صاعقه پس سوختند همگی از اول گرفته تا آخر
و باقی ماند حضرت موسی علیه السلام تنها پس گفت موسی ای پروردگار بدرستیکه من برگزیدم هفتاد
مرد را از بنی اسرائیل پس آمدم با ایشان و حال تنها میروم پس چگونه خواهند
تصدیق کرد قوم مرا بچیزی که خبر میدهم من ایشان را بآن چیز یعنی بسبب خلاف اینکه از ایشان
صادر شده هلاک گردیدند فلو شئت یعنی اگر میخواستی هلاک میکردی ایشان را
پیش ازین و در ینوقت آیا هلاک می سازی تو ما را بسبب آنچه کردند سفیهان از ما
پس زنده کرد جناب اقدس الهی عز و جل ایشان را از بعد مردن ایشان شرح
در وجه تسمیه حضرت ابراهیم علیه السلام بخلیل الرحمن مفسرین چند وجه گفته اند یکی آنکه خلیل ماخوذ از خلت
بضم است یعنی محب و مخلص و ثانیا ماخوذ است از خلیل بفتح یعنی حاجت یعنی حضرت
خلیل الرحمن علیه السلام در حین احتیاج قطع نظر از جمیع مخلوقات نموده عرض احتیاج بآن جناب
می نمود و وجوه دیگر نیز مفسرین مرقوم نموده اند و مولانا عبد الرزاق کاشی در تاویلات
آیات الهی بیان نموده که مرتبه خلت زیاد بر مرتبه صفوت است و پست تر از
حبیت است بجهة اینکه در مرتبه خلت احتمال خلل غیریت میرود و در حبیت این
احتمال متصور نیست مخفی نماناد که این کلام معجز نظام حکایت تفسیر این آیه شریفه است
که جناب اقدس الهی در سوره مبارکه بقره میفرماید و اذ قال ابرهیم رب ارنی کیف
تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعة من الطیر

در وجه تسمیه حضرت ابراهیم خلیل

در اینکه مرتبه حبیب بالاتر از مرتبه خلیل

فصرهن

فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا
و اعلم ان الله عزیز حکیم مفسرین در شان نزول این آیه شریفه وجوه متنوعه قریب
بده پانزده وجه نگاشته اند اما آنچه از کتاب توحید شیخ صدوق و عیون اخبار الرضا
علیه السلام و از بعضی احادیث دیگر مثل کتاب احتجاج ظاهر میشود اینست که مامون عرض
کرد بخدمت با رفعت سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه السلام از قول حضرت ابراهیم علیه السلام
رب ارنی کیف تحیی الموتی حضرت رضا علیه السلام فرمودند بدرستیکه جناب اقدس الهی وحی فرمود
بحضرت ابرهیم علیه السلام که من اخذ میکنم از بندگان خود خلیلی را یعنی کسی را برتبه خلت سرافراز
خواهم ساخت هرگاه سؤال کند مرا که زنده کردانم برای او مردها را اجابت میکنم
من سؤال او را پس بخیال حضرت ابرهیم علیه السلام افتاد که این خلیل او خواهد بود پس حضرت
ابرهیم علیه السلام عرض کرد رب ارنی کیف تحیی الموتی جناب اقدس الهی فرمود آیا ایمان
نیاورده حضرت ابرهیم علیه السلام عرض کرد بلی ایمان آورده ام و لکن میخواهم اطمینان بهم برسد
قلب بهم رسد یعنی در باب اینکه اطمینان بهم رسد که آن خلیل موعود منم
جناب اقدس الهی فرمود بگیر چهار مرغ را پس میل ده آن مرغها را بسوی خود
و بگردان بر هر کوهی از آن مرغها جزئی را پس بخوان ایشان را همه بیایند بسوی تو
از روی شتاب و بدان بدرستیکه خداوند عالمیان عزیز است و حکیم پس گرفت
حضرت ابرهیم علیه السلام کرکسی و اردکی و طاوسی و خروسی را و آن مرغها را پاره پاره کرده
بیکدیگر مخلوط ساخت و ده کوه که در حوالی آن حضرت بود بر هر کوهی پاره از آن گذاشت

حکایت احیای چهار مرغ [illegible]

این آیه [illegible] مرغ ده ... حضرت ابرهیم علیه السلام

ومنقارهای آن مرغها را در میان انگشتان خود نگه داشته خواند آن مرغها را باسامی
ایشان و نگه داشت در نزد خود دانه و آب را پس آن اجزاء پاره پاره مرغها بعضی بسوی
بعضی پرواز نموده تا اینکه درست شد بدنهای آنها و آمد هر یک بسوی گردن و سر خود
و تمامی اجزاء ایشان از دست و پا و غیره بمواضع مخصوصه خود انتقال یافته حضرت ابراهیم
دست از منقارهای ایشان برداشته بنا بر پرواز آغاز نموده از آب و دانه خوردند
و گفتند یا نبی الله زنده گردانیدی ما را خداوند عالمیان زنده سازد ترا حضرت ابراهیم ع
فرمود بل الله یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر که ترجمه آیه اینست که جناب اقدس الهی زنده میکند
مردها را و او بر هر چیزی قادر است و مفسرین در سبب اختصاص اخذ چهار مرغها
از میان مخلوقات چند وجه نقل نموده‌اند اما آن وجه که فخر رازی در تفسیر کبیر ذکر نموده است
که چون همت عالی حضرت خلیل الرحمن در طیران باوج عالم ملکوت و وصول بذروه
ساحت جبروت بوده و علو معنوی را منظور نظر کیمیا اثر خود داشته طیور که به پرواز
باوج عالم حسی مشهورند و بارتقاء بمدارج جو هوا مذکورند فی الجمله مشابهتی از راه
مشاکله بهم رسیده آن حضرت خواهان احیای مرغان از سایر مخلوقات گردیدند
و وجه دیگر گفته چون حضرت خلیل بلیت خواهش آن فرموده بودند بعد از آنکه
باذن الهی مرده‌ها را خلعت حیات پوشانیدند و چند پاره گردانیده آنها را نزد خود
خواند و آنها از مکان خود نزد او آمدند و این صفت مخصوص مرغانست لهذا احیای
طیور فرموده و قاضی بیضاوی در تفسیر خود مذکور ساخته که انما خص الطیر لانه اقرب

سبب اختصاص مرغان
احیای طیور از سایر حیوانات

الی الانسان و اجمع لخواص الحیوان و [redacted] بعض و فی ابعاد
سید العلماء المتقدمین و سند الفضلاء [redacted] در معنی کلام قاضی
فهم استماع میشود که میفرموده چون طیور شبیه اند بانسان از راه تکلم لهذا اقرب گفته
و بعضی از محققین للآیات ذیل گفته اند که این آیه شریفه بر طالب طریق هدایت اشاره است
باینکه خواهی حیوة ابدیه و زندگی سرمدی حاصل شود بکش چهار مرغ را که طاوس است
و مشهور است که نفس نفیس از قوت شهوی غضبی که او صفت خروس است و حرص و خست نفس دنیا
طبع و مردارخواری و طول امل او صفت غراب یا کرکس است و حب دنیای تباه و محبت
مرد و لکن جاه و بلند پروازی و تلون کار و ما ... که او صفت کبوتر است
چنین حضرت رضا ع در باب احیاء اموات و رفع غرابت آن میفرماید و مقدمه احیای مرغان
خلیل ع را سبب نمود حالت مقدمه حضرت موسی ع در رفتن بکوه طور را ذکر و بجهت بیان
مفسرین علماء اختلاف است در اینکه اختیار حضرت موسی ع هفتاد نفر از قوم خود را در میقات اول
بود یا میقات ثانی آنچه از تفسیر مجمع البیان و علی بن ابراهیم ظاهر میشود در میقات اول اصح است
چه جناب اقدس الهی در سوره مبارکه اعراف میفرماید و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر الی آن
حدیث عجل را بیان نموده بتفصیل قصه پرداخته میفرماید و اختار موسی قومه سبعین رجلا و بعضی دیگر از
گفته‌اند در میقات ثانی بود بجهت عذر عبادت عجل و در کتاب احتجاج و عیون اخبار الرضا
در توجیه در جزای آن چنین وارد شده است که مأمون عرض کرد خدمت حضرت رضا ع چه معنی
دارد قول جناب اقدس الهی و لما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن

تاویل احیای چهار مرغ

[illegible]

چگونه جایز است که حضرت کلیم الله موسی بن عمران عم نداند که جناب اقدس الهی را نمیتوان دید تا اینکه
سؤال رؤیت نماید پس حضرت رضا عم فرمود بدرستیکه کلیم الله موسی بن عمران عم میدانست که
جناب اقدس الهی از آن بلند قدرتر است که دیده شود بدیده‌ها ولیکن چون جناب اقدس الهی سخن گفت با او و او را
بمناجات مخصوص ساخت و حضرت موسی عم بعد از آنکه رجوع بسوی قوم خود کرد و خبر داد ایشان را
که خداوند عز و جل تکلم کرد با من و نزدیک گردانید مرا و مناجات کرد با من پس گفتند قوم او
ایمان نمی آوریم ما بتو تا آنکه بشنویم سخن خدا را چنانکه تو شنیده و قوم آن حضرت هفتصد هزار نفر
بوده اند و حضرت موسی عم برگزید از ایشان هفتاد هزار نفر را و از آن هفتصد نفر و از آن هفتاد نفر انتخاب کرد
از برای میقات پروردگار خود پس آن هفتاد نفر را با خویش بجانب طور سینا آمده آن حضرت
آن هفتاد نفر در دامن کوه گذاشته خود بالای کوه صعود فرموده سؤال کرد از جناب اقدس الهی
اینکه تکلم فرماید با او و بشنوند آن هفتاد نفر کلام الهی را پس جناب اقدس الهی سخن گفت
با حضرت موسی عم و شنیدند آن جماعت کلام خدا را از بالا و پایین و از راست و چپ
و پس و پیش و جناب اقدس الهی صوت ایجاد نمود آن صوت و کلام را در درختی و برانگیخت الهی سخن را
از درخت تا اینکه شنیدند آن قوم از جمیع اطراف پس گفتند ایمان نمی آوریم ما بتو
بمحض شنیدن سخنی که کلام خدا بوده باشد باید ما خود ببینیم خدا را آشکارا پس
چون گفتند آن هفتاد نفر این سخن بزرگ را و سرکشی از امر موسی نمودند لهذا جناب
اقدس الهی صاعقه بر ایشان فرستاد و بسبب خلاف ادبی که کرده بودند همه را
سوزانید لهذا آن حضرت موسی عم مناجات کرد که ای پروردگار من چه بگویم بنی اسرائیل

در وقتی

در وقتی که بر میگردم بسوی ایشان و خواهند گفت بنی اسرائیل که بردی هفتاد نفر از ما را
و کشتی معلوم است که دروغ گویی پس جناب اقدس الهی زنده گردانید آنها را از برای آن
گفتند آن هفتاد نفر هرگاه تو مناجات میکردی با خدا اگر ببینی تو او را هر آینه اجابت
میکرد ترا و تو خبر میدادی ما را چگونه است باز حضرت موسی عم فرمود ای قوم
بدرستیکه خدا دیده نمیشود بدیده‌ها و شناخته نمیشود او بکیفیات و خدا را
میتوان شناخت بقدرت او و نشانهای حکمت او باز آن هفتاد نفر گفتند که ایمان نمی
آوریم بتو تا آنکه مجدداً سؤال نمایی پس حضرت موسی عم مناجات کرد ای پروردگار
من بدرستیکه تو شنیدی گفتگوی بنی اسرائیل را و تو دانایی بصلاح ایشان پس وحی فرمود
جناب اقدس الهی بموسی سؤال کن از من آنچه را که سؤال کردند آن هفتاد نفر پس من مؤاخذه
نمیکنم ترا بسبب جهل ایشان و نفهمیدن ایشان پس بنابرین عرض کرد موسی رب ارنی
انظر الیک خطاب آمد لن ترانی و مفسرین از خاصه و عامه وجوه متعدده نگاشته اند
و احسن وجوه آن بود که حضرت رضا عم بیان فرمودند و صاحب کشاف نیز گفته پس اگر
بگوید که چگونه جایز است طلب نمودن موسی عم رؤیت را میگوییم که حضرت موسی عم طلب رؤیت
نکرد مگر بجهة اسکات آن هفتاد نفر و در وقتی که آن هفتاد نفر طلب رؤیت کردند گفت که این
طلب خطاست ایشان لجاجت کردند و گفتند که ایمان نمی آوریم تا نه بینیم پس حضرت موسی عم
خواست که ایشان چون از جناب اقدس الهی بشنوند که نمیتوان آن ذات مقدس را دید
یقین بهم رسانند و شک و شبهه از ایشان نماند عرض کرد رب ارنی انظر الیک

تبصرة جلیلة بر دیده وران عالم دانش و بینندگان شارع بینش پوشیده نیست
که بموجب دلایل عقلیه و سمعیه منقوله ثبوت پیوسته که بدیده سر ادراک ذات پاک خالق جز و کل
نمیتوان نمود چه عقلا گفته اند هر مرئی به بصر واجب است اینکه بوده باشد در جهتی و جناب اقدس الهی
منزه از جهت است و جهت لازمه داشتن عرض یا جوهر جسمانی را دارد موافق مذهب حق علمای اعلام
امامیه و فضلای جلیل القدر اثنا عشریه نه در دنیا و نه در آخرت آن ذات مقدس را بدیده
سر ادراک نمیتوان نمود و رفته اند اکثر اهل سنت بجواز رؤیت الهی در دنیا چنانچه قاضی بیضاوی
در تفسیر این آیه شریفه تحریر نموده بل المکن ان یری رؤیة منزهة عن الکیفیة و ذلک للمؤمنین
فی الآخرة و للافراد من الانبیاء فی بعض الاحوال فی الدنیا و معتزله تکلیف اثر عره گفته اند
چنانچه امام فخر رازی در تفسیر کبیر مرقوم نموده که قاضی عبد الجبار معتزلی استدلال است
باینکه هرگاه رؤیت مقدور می شد بایست جناب اقدس الهی سؤال قوم موسی را
باجابت مقرون گرداند بجهت اینکه اگر امری بود که طاقت بشری از عهده آن بیرون نیست
برآمد و قابل آن نبودند و مصلحت اقتضای آن می نمود چنانکه در آیه شریفه لن نصبر
علی طعام واحد استدعا نمودند و آنچه خواهش کرده بودند عطا شد در اینجا نیز هرگاه
شایسته این امر بودند و دیده بشری تاب رؤیت میداشت هر آینه لن ترانی خطاب
نمی شد و صاحب کشاف در تفسیر ان الدین عند الله الاسلام تصریح نموده
که کسیکه رفته باشد به تشبیه یا جبر یا مآل او به تشبیه است یا کسیکه جایز میداند دیدن را
یا آنکه رفته است بجبر که محض انکار است نیست بر دین خدا و از این کلام صاحب
کشاف

کشاف مفهوم می شود که اشاعره تمامی خارج از دین و ملحد بد آیین میباشند
و از بعضی از اخبار معلوم میگردد چنانچه حضرت امیر المؤمنین عم فرمودند لم اعبد ربا لم اره
که بدیده دل مشاهده انوار ایزدی توان نمود و در شرح تجرید مسطور است که لازم است
از نفی رؤیت به بصر نفی رؤیت مطلقا و در شرح گلشن مذکور است که تجلی که ظهور حقیقت
بر دیده دل ارباب سالکان روی کلیه بچهار نوع است آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی
آثاری آنست که بصورة جسمانیات که عالم منها دلست از بسیط علوی و سفلی و مرکبات
بهر صورت که حضرت حق را بینند و در حین رؤیت دانند که حضرت حق است آنرا تجلی
آثاری میخوانند و تجلی افعالی آنست که بصفتی از صفات فعلی که صفات ربوبیة متجلی شود و اکثر
آنست که تجلیات افعالی متمثل بانوار ملونه نماید و تجلی صفاتی آنست که حضرت حق بصفات
سبعه ذاتیه که حیوة و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام است متجلی شود و تجلی ذاتی
آنست که سالک در آن تجلی فانی مطلق شود و علم و شعور و ادراک مطلقا نماند و تجلیات
مذکوره بحسب صفا و اوقات متجلی علیه متفاوت است اگر حضرت حق را مظهر خود بینند
تجلیست کامل اما اگر خود مظهر حق شود اتم و اکمل است زیرا که تحقق در ضمن این زیاده است
در جمیع مراتب تجلیات مذکوره حضرت حق را دیدن یا خود مظهر شدن در طریق تصفیه
واقع است و شنیدن موسی نوای انی انا الله رب العالمین و حدیث رایت ربی فی احسن صورة
و من رآنی فقد رای الحق شهود عدولند بر جواز تجلیات دنیا و بقا بحسب حال کاملان
واصل را که دست میدهد آنست که بعد از فنا سالک در تجلی ذاتی ببقای حق باقی گردد و خود را

مطلق بی تعین جسمانی و روحانی ببیند و علم کلی حق شده محیط بهمه ذات کاینات شده نماید
و متصف بجمیع صفات الهی باشد و قیوم و مدبر عالم باشد و هیچ غیر خود نه بیند و مراد
بکمال توحید عیان اینست شعر آنکه سبحانی همی گفت آن زمان * این معانی گشته بود او در عیان
هم ازین رو گفت آن بحر صفا * نیست اندر جبه ام غیر از خدا * آن انا الحق کشف این
معنی بود * گر بصورت پیش تو دعوی بود * لیس فی الدارین غیر او گفته است * در این معنی چه نیکو
سفته است * چون نماند از تو نه با تو انی * بی گمان یابد از این معنی حقی * و در معنی روا باشد انا
از درختی چرا نبود روا از نیک بختی مرقوم نموده جرات رست بر جماعتی که شیخ حسین بن منصور
حلاج فتوی داده اند که بقول انا الحق کافر شده و واجب القتل است یعنی انی انا الله از درختی
جایز میدارند و منکر نمیدانند چرا انا الحق از نیک بختی که منصور است روا نمیدارند و منکر
میشمارند با وجود آنکه نشاه انسانی باین معنی از جهة مظهریة سزاوارتر است زیرا که انسان
بجامعیت صفات کمال اکمل جمیع موجودات است خصوصا از نشاه نباتی و ندای
شجره بانی انا الله بنص قرآنی است چون درخت با وجود عدم صفات کمال مظهر تجلی
حق میتواند بود انسان بطریق اولی باشد چون کسی که از شکوک و شبهات و وهم و خیال
عبور نمود و بمرتبه تعین علمی یا عیانی رسیده میداند که هستی مطلق حق است و غیر حق نه
انتهی راقم الحروف معروض میدارد که این سخنان را هیچ نمیتوانم فهمید از صاحب
کلش که شیعه واقعی است غریب است از محققین فاضل قاضی نور الله شوشتری
در کتاب مجالس المومنین وصف منصور و شیخ او میفرماید و جای دیگر در کتاب احقاق الحق گفته

و بر خردمند بصیر کالشمس فی رابعة النهار روشن و مبرهن است بر جماعتی اشاعره در تحقیق
کلام حضرت ملک علام بدو قسم قایل و متکلم میباشند بعضی کلام الهی را لفظی دانند یعنی
آن کلام حادث است و قدیم نیست و این مذهب اهل تحقیق است و برخی کلام را
نفسی خوانند و گویند کلام نفسی صفتی قدیم است از باری تعالی و بطلان این در
وضوح است چه محققین علما گفته اند که کلام نفسی یا عبارت است از تخیل الفاظ حادث
نفس گویند و خیال در جناب اقدس الهی جناب محالیت و این صفت بجناب اقدس الهی تعالی
روا نیست و یا عبارت است از علم بمدلولات و معانی الفاظ و عبارات است او نیست مگر
عین صفت علم ثُمَّ التَفَتَ اِلَى رَاسِ الجَالُوتِ فقال وَكُلُّ شَيْءٍ ذَكَرْتُهُ لَكَ
مِنْ هٰذَا لَا تَقْلِهِ عَلَى دَفْعِهِ لِاَنَّ التَّوْرٰيةَ وَ الْاِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ
الْفُرْقَانَ قَدْ نَطَقَتْ بِهِ فَاِنْ كَانَ كُلُّ مَنْ اَحْيَى الْمَوْتٰى وَاَبْرَءَ
الْاَكْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ وَ الْمَجَانِينَ يُتَّخَذُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَاتَّخِذْ
هٰؤُلَاءِ كُلَّهُمْ اَرْبَابًا مَا تَقُولُ يَا نَصْرَانِيُّ فَقَالَ الْجَاثَلِيقُ الْقَوْلُ
قَوْلُكَ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حضرت رضا تتمه فرمود هرچه را که گفتم مر ترا برای تو از این
زنده ساختن اموات قادر هستی تو بر رد کردن آن از برای آنکه توریه و انجیل و زبور و قرآن
بتحقیق ناطق و با او گویا میباشند پس اگر بوده باشد هر کسیکه زنده سازد مردها را و بری گرداند
کور مادر زاد را و شفا دهد مبروص را و دیوانه ها را باید او را پروردگار خود دانست غیر جناب
اقدس الهی پس بگیر ای نصرانی اینها را کلهم پروردگار خود یا آنکه پس باید بگیرند و اعتقاد نمایند

این انبیا را کل امت ایشان پروردگار رحیم میکویی نصرانی پس گفت جاثلیق سخن نسخ توریت و نیست معبود سزاوار پرستش مگر جناب اقدس الهی ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ

فَقَالَ يَا يَهُودِيُّ أَقْبِلْ عَلَيَّ أَسْأَلُكَ بِالْعَشْرِ الْآيَاتِ الَّتِي أُنْزِلَتْ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ هَلْ تَجِدُ فِي التَّوْرَاةِ مَكْتُوباً نَبَأَ مُحَمَّدٍ وَأُمَّتِهِ إِذْ جَاءَتِ الْأُمَّةُ الْأَخِيرَةُ أَتْبَاعُ رَاكِبِ الْبَعِيرِ يُسَبِّحُونَ الرَّبَّ جِدّاً جِدّاً تَسْبِيحاً جَدِيداً فِي الْكَنَائِسِ الْجُدُدِ فَلْيَفْزَعْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَإِلَى مَلِكِهِمْ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُهُمْ فَإِنَّ بِأَيْدِيهِمْ سُيُوفاً يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَمِ الْكَافِرَةِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ أَهَكَذَا هُوَ فِي التَّوْرَاةِ مَكْتُوبٌ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ نَعَمْ إِنَّا لَنَجِدُهُ كَذَلِكَ

بعد از ان حضرت رضا عم بسوی راس الجالوت ملتفت شده پس فرمود ای یهودی رو آور بمن میپرسم از تو بحق آن ده آیه که نازل شد بر موسی بن عمران عم آیا یافتی در توریه نوشته شده باشد خبر محمد صلعم و امت او که مضمون عبارت توریه را که حضرت خواندند اینست هرگاه بیاید امت آخره تابعان سوار شتر تسبیح میکنند پروردگار را بجد و جهد تسبیح تازه یعنی هیچ از امم سالفه بان تسبیح ذکر ننموده اند در معبدهای جدید پس باید پناه ببرند بنی اسرائیل بسوی ایشان و بسوی پادشاه ایشان تا اینکه اطمینان بهم رسانند دلهای ایشان پس بدرستیکه در دستهای ایشان شمشیرهاست که انتقام میکشند بسبب آن شمشیرها از امتهای کافره در اقطار زمین میباشند آیا اینچنین او در توریه نوشته شده گفت راس الجالوت

اری

بدرستیکه ما اینچنین یافته ایم او را در توریه شرح حضرت اینکه در سوره مبارکه اسری در مقام امتنان بامت حضرت موسی عم خطاب بسرور هر دو سرا صلعم میفرماید و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات فسئل بنی اسرائیل اذ جاءهم فقال له فرعون انی لاظنک یا موسی مسحورا یعنی آیه شریفه اینست و هر آینه بتحقیق دادیم موسی را نه معجزهای ظاهر پس بپرس فرزندان یعقوب را در وقتیکه آمد بایشان پس گفت مر موسی را فرعون بدرستیکه من هر آینه گمان میبرم ترا ای موسی جادو کرده امین الاسلام شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان در مضمار بیان این آیات نه گانه چنین خلاصه را جولان داده که اختلاف است درین آیات بعضی گفته اند دست حضرت موسی عم و عصای او و زبان آن حضرت و دریای نیل که بنی اسرائیل شکافته شد و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم دانسته اند و برخی دیگر بروایت ابن عباس و ضحاک یکی از معجزات طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و دست و عصا و طمس و سنگ خوانند و طایفه دیگر از اهل تفسیر ذکر نموده اند که آن نه آیات در احکام البعیر انتهی و مخفی نیست اینکه کلام است الجز از نوادر کتاب صیام کافی مفهوم میشود که مراد بنه آیات کلماتی که بر جناب حضرت موسی عم در کوه طور نازل شده زیرا که سایر معجزات در سایر ایام نبوت از آن جناب بظهور رسیده نه در کوه طور در حدیث مزبور جناب امیر المومنین عم نیز بعضی را قسم بنه آیات کوه طور داده و ازین حدیث مستفاد میشود که این نحو قسم فیما بین یهود متداول بوده که بجای طاهرا بحدیث اصحاب مقالات و حدیث نوادر کتاب صیام کافی دلالت مذهب جمعی آنجا که میگویند یهود و نصاری با لکتاب و قسم معمول ایشان میتوان داد میکنند اینهم اماده آیه که در حدیث شریف واقع است احتمال میرود که آن نه آیه جراد و قمل و ضفادع و دم و نحو آنها

ده آیت حضرت موسی ع

اینها لالاء النعم وارد بر جنود فرعون

وطمـه وجود طوفان باید و بیضا ابهر باشد چنانچه شیخ طبرسی قدس سره در کتاب مجمع البیان

در تفسیر سوره مبارکه نمل در تحت آیه شریفه وادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء فی تسع

آیات ذکر نموده و بمعنی مع است یعنی مع بیضا با آیات نه گانه بوده با آنکه مخفی نماند که این کلام

در توریه بالفعل موجود است و آیات دیگر نیز هست چنانچه آن را بعض از مسلمانان خواهرزاده جناب

مقدس القاب شیخ ملا سیاه نقاش شده که در مدینه طیبه غفار روضه الانام مشغول بوده نام ملا اسماعیل نام یهودی موفق به توفیقات ملک

علام گردید مشرف به اسلام شده و داخل احبار علمای یهود بوده است که برسیده برسد

و سیدی می بیند که از آیات توریه چند آیه در نزد تو بنویس حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه

دلالت نموده محمد حبیب الاسلام مذکور می‌گوید که چهار آیه مجملا در خاطرم هست یک آیه ان الفاظ

لکفارنش یافت باندک تغییری در عبارات او دو سه آیه دیگر هست که لاقام ناوی یعود بی

اسرائیل کموشی اشر یداعو اوتو نای پانیم ال پانیم بریم ابیت ناوی مقرب

ماحیما کاما نی عیم لخا الادنشا عون سیم باوی اقیم لاهم مقرب احیهم

یا نتی دیادی ببیبق وعبیر الهم ان کل اشر اصونوا و العبارات در زبان عبرانی بعض لغات

که از توریه استخراج شده باشد مرقوم میگردد و بالله التوفیق ثم قال الجاثلیق یا نصرانی

کیف علمک بکتاب شعیا قال اعرفه حرفا حرفا قال لهما اتعرفان

هذا من کلامه یا قوم انی رأیت صورة راکب الحمار لابسا جلابیب

النور و رأیت راکب البعیر ضوءه مثل ضوء القمر فقالا قد قال ذلک شعیا

قال الرضا علیه السلام یا نصرانی هل تعرف فی الانجیل قول عیسی انی ذاهب الی

ربکم

ربکم و ربی والفارقلیطا یعنی محمد صلی الله علیه و آله جائی

هو الذی یشهد لی بالحق کما شهدت له و هو الذی یفسر لکم

کل شیء و هو الذی یبدی لکم فضائح الامم و هو الذی

یکسر عمود الکفر فقال الجاثلیق ما ذکرت شیئا فی الانجیل

الا و نحن مقرون به فقال اتجد هذا فی الانجیل ثابتا یا جاثلیق

قال نعم بعد از آن حضرت رضا علیه السلام فرمود که جاثلیق ای نصرانی چگونه است دانش تو بکتاب شعیا

گفت میدانم من او را حرف بحرف پس با هر دو یعنی راس الجالوت و جاثلیق خطاب کرده فرمود

آیا میدانید که این کلام از شعیاست ای قوم بدرستیکه من دیدم صورت سوار الاغی را

در حالتیکه پوشیده بود جامه‌های نور و دیدم سوار شتر را که روشنایی او مثل روشنایی

ماه بود پس هر دو گفتند بتحقیق گفته این سخن را شعیا بعد از آن حضرت رضا علیه السلام رو بجاثلیق

نموده فرمود ای نصرانی آیا خوانده در انجیل قول عیسی علیه السلام را که من نزد پروردگار شما و خود

میروم و فارقلیطا یعنی فرق کننده میان حق و باطل که آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله است آینده

است آن فارقلیط کسی است که شهادت میدهد از برای من بحق چنانچه شهادت دادم

من از برای او و او آنچنان کسی است که تفسیر میکند از برای شما هر چیز را و او

آنچنان کسی است که ظاهر میسازد از برای شما رسواییهای امتها را و او است آنچنان

کسی که میشکند عمود کفر را پس گفت جاثلیق نخواندی و نه ذکور نمودی چیزی را در انجیل

مگر و حال آنکه ما اقرار کننده ایم با و پس حضرت رضا علیه السلام فرمود آیا این سخن را که گفتم

یافتی در انجیل ثابت یعنی بود در انجیل با من بمثل خود گفتم جاثلیق گفت آری هست در انجیل

شرح در کتب معتبره مسطور است که شعیا پیغمبر را موسی بشارت داده و در مجمع البیان مذکور است
که چنان که در پس آمدن مبعوث ساختن شعیا را پیش از آنکه مبعوث سازد حضرت زکریا را و شعیا
مبشر قدوم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بوده و در قصص الانبیاء از انس روایت شده که عبد الله
بن سلام سؤال کرد از حضرت پیغمبر از شعیا حضرت فرمود شعیا بشارت داده به من و برادرم عیسی
و از بعضی کتب مفهوم میشود که جماعت بنی اسرائیل عصیان و طغیان را شعار خود ساخته حضرت
شعیا در مقام نصیحت ایشان برآمده مواعظ آن حضرت مفید نیفتاده عازم قتل آن حضرت
شدند آن حضرت گریخته در میان درختی پنهان شد و آن قوم واقف شده بمنشار آن
درخت را با آن نهان شده ببریدند و بنبوت قطع نمودند لعنة الله علیهم اجمعین و سابقا در احوال بخت نصر
نیز فی الجمله مرقوم شد جوهری در صحاح گوید الجلباب الملحفة و جمع جلباب جلابیب است

قال الرضا علیه السلام یا جاثلیق الا تخبرنی عن الانجیل الاول
حین افتقدتموه عند من وجدتموه ومن وضع لکم هذا
الانجیل قال له ما افتقدنا الانجیل الا یوما واحدا حتی وجدناه
غضا طریا فاخرجه الینا یوحنا ومتی فقال له الرضا علیه السلام ما
اقل معرفتک بسنن الانجیل وعلمائه فان کان کما تزعم
فلم اختلفتم فی الانجیل وانما وقع الاختلاف فی هذا الانجیل
الذی فی ایدیکم الیوم فلو کان علی العهد الاول لم تختلفوا
فیه ولکنی مفیدک علم ذلک حضرت رضا علیه السلام فرمود ای جاثلیق آیا خبر نمیدهی
تو مرا از انجیل اول در وقتیکه گم کردید شما او را از نزد که یافتید شما او را و که وضع کرد و
رسانید

رسانید از برای شما آن انجیل را گفت جاثلیق گم نکردیم ما انجیل را مگر یک روز تا اینکه یافتیم ما
او را تر و تازه پس آورد او را برای ما یوحنا و متی پس حضرت رضا علیه السلام فرمود چه کم است دانش تو
به سنن انجیل و علماء انجیل پس اگر چنانست که تو گمان میبری که انجیل تو تمام صحیح است
پس چرا اختلاف کردید شما در انجیل و جز این نیست که واقع شد اختلاف در این
انجیل که الحال در دست شماست امروز پس اگر می بود انجیل بعهد اول که نازل شده بود
اختلاف نمیکردید شما در او ولیکن من فایده میدهم ترا علم این را یعنی بیان میکنم حکایت مفقود
شدن انجیل و اظهار آن را شرح مخفی نماند که چنانکه سابقا قسمت نگارش پذیرفت
که انجیل را چهار نفر وضع نمودند و منحصر کلام آن حضرت که خود بیان میفرمایند و هر یک
از ایشان در سنین متوالیه وضع نمودند حسب الخواهش بعضی امور که صلاح میدانسته
الحاق می نمودند که این انجیل است که عیسی علیه السلام فرموده و باین جهت اختلافات بسیار در میان آن
بهم رسیده مثل آنکه مرقس که نقل میکند که در انجیل لوقا مسطور است که بعد عیسی و مریم علیهما السلام
از گوشت و خون و روح القدس داخل ایشان شد و در اول انجیل یوحنا مراد کلمه خدا است
مذکور است که کلمه الله حلول در جسد آدمی نمود پس ایشان گردیده چنانکه در انجیل مرقس واقع است
و یکبار ربون او معزول از حکم کردن و اراده کشتن نموده بعنوان دیگر با بینی موسوم گردیده و یکبار
غلام پدر خطاب شده و با وجود اینها نستیم با جد المنول که در فصل سی و هفتم از انجیل متی واقع است
که چون شاگردان مسیح علیه السلام رجوع کرده آمدند پیش مسیح فرمود با ایشان که پسر انسان داده
خواهد شد بدست مردمان و او را بقتل خواهند آورد و بعد از سه روز خواهد برخواست
و یکبار ربون او خطاب و یکبار رجل از ملک خود معزول ... و الامر و خلوص مسیح شدن

أَعْلَمْ أَنَّهُ لَمَّا افْتُقِدَ الْإِنْجِيلُ الْأَوَّلُ اجْتَمَعَتِ النَّصَارَى إِلَى عُلَمَائِهِمْ
فَقَالُوا لَهُمْ قُتِلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَافْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ وَأَنْتُمُ الْعُلَمَاءُ
فَمَا عِنْدَكُمْ فَقَالَ أُلُوقَا وَمَرْقَابُوسُ إِنَّ الْإِنْجِيلَ فِي صُدُورِنَا وَنَحْنُ
نُخْرِجُهُ إِلَيْكُمْ سِفْرًا سِفْرًا فِي كُلِّ أَحَدٍ فَلَا تَحْزَنُوا عَلَيْهِ
وَلَا تُخْلُوا الْكَنَائِسَ فَإِنَّا سَنَتْلُوهُ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ أَحَدٍ سِفْرًا سِفْرًا
حَتَّى نَجْمَعَهُ كُلَّهُ فَقَعَدَ أُلُوقَا وَمَرْقَابُوسُ وَيُوحَنَّا وَمَتَّى فَوَضَعُوا لَكُمْ
هَذَا الْإِنْجِيلَ بَعْدَ مَا افْتَقَدْتُمُ الْإِنْجِيلَ الْأَوَّلَ وَإِنَّمَا كَانَ هَؤُلَاءِ
الْأَرْبَعَةُ تَلَامِيذَ التَّلَامِيذِ الْأَوَّلِينَ أَعَلِمْتَ ذَلِكَ قَالَ الْجَاثَلِيقُ
أَمَّا هَذَا فَلَمْ أَعْلَمْهُ وَقَدْ عَلِمْتُهُ الْآنَ وَقَدْ بَانَ لِي مِنْ فَضْلِ عِلْمِكَ بِالْإِنْجِيلِ
وَسَمِعْتُ أَشْيَاءَ مِمَّا عَلِمْتُهُ شَهِدَ قَلْبِي أَنَّهَا حَقٌّ فَاسْتَزَدْتُ كَثِيرًا
مِنَ الْفَهْمِ بدان بدرستیکه چون گم شد انجیل اول جمع شدند نصاری بسوی علمای خود
پس گفتند نصاری بعلمای خود که کشته شد عیسی بن مریم و گم کردیم ما انجیل را
و شما و حال شما ببینید علما چه میگوئید و چه می کنید پس گفتند لوقا و مرقابوس بدرستیکه
انجیل در سینهای ماست و ما بیرون می آوریم او را بسوی شما در هر یک شنبه پس
غمگین مباشید براو و خالی مگذارید کنیسها را پس بدرستیکه زود است میخوانیم
او را بر شما در هر یک شنبهی سفر سفر تا آنکه جمع کنیم ما تمام انجیل را پس نشستند لوقا
و مرقابوس و یوحنا و متی پس وضع کردند آن چهار نفر از برای شما این انجیل را
بعد از آنکه

بعد از آنکه گم کرده بودید شما انجیل اول را و اینست و جز این نیست این چهار نفر شاگردان
شاگردان اولیان بودند آیا دانسته بودی این را گفت جاثلیق آیا دانسته بودی این را
گفت جاثلیق اما این را پس نمیدانستم و بتحقیق دانستم من او را الحال و بتحقیق ظاهر شد از برای
من از زیادتی علم تو بانجیل و شنیدم من چیز چندی را از انجیل یاد دادی تو آنها را بمن گواهی
میدهد دل من که آنها حق است پس زیاد شد مرا بسیاری از فهم را بعض از تو فواید
بسیاری شنیدم و مطالب بسیاری از تو اخذ کردم **شرح** بر متتبع اخبار و آثار
و استکشاف خواهد بود که از بعض احادیث مفهوم میشود که مترجم است که آن مسیح و فرقش شاگرد
شمعون بطرس و لوقا شاگرد پولس و یوحنا بن سیدای شاگرد مسیح است و در نسخه شریف
حضرت رضا علیه السلام فرموده که این چهار نفر جامع انجیل شاگردان شاگردان اولین بوده اند و این حدیث
شریف الحال منافی است با نقل سابق در باب متی و یوحنا و در باب ... نیست
که اعتبار این حدیث شریف زیاد از نقل بعضی از علماست و میتوان که جمع مابین القولین
در رفع تنافی باین نحو نمود که چنانکه در باب یوحنا سابقا گذشت که از اسم یوحنا سه نفر بوده
متی نیز متعدد باشد و بنظر احقر الحروف رسیده است و از کلام ملک علام مفهوم
میشود که جماعت نصاری تحریف میکردند چنانکه در این آیه شریفه است و انزلنا
الیک الکتاب مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و لا تتبع اهوائهم که از عبارت و لا تتبع
اهوائهم معلوم میگردد که جماعت نصاری حسب الخواهش خود بعضی تحریفات در انجیل و تورات نموده
و در اینجا آیه شریفه الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله و ما هو من عند الله و یقولون

[illegible]

فقال له الرضا ع فكيف شهادة هؤلاء عندك قال الجاثليق جائزة هؤلاء علماء الانجيل وكلما شهدوا به فهو حق فقال الرضا
ع للمامون ومن حضره من اهل بيته ومن غيرهم اشهدوا
عليه قالوا قد شهدنا ثم قال للجاثليق بحق الابن وامه
هل تعلم ان متى قال ان المسيح هو ابن داود بن ابرهيم بن اسحق
بن يعقوب بن يهوذا بن خضرون وقال مرقابوس في نسبة عيسى
مريم انه كلمة الله احلها في الجسد الآدمي فصارت انسانا وقال
الوقا ان عيسى بن مريم وامه كانا انسانين من لحم ودم
فدخل فيهما روح القدس ثم انك تقول من شهادة عيسى على
نفسه حقا اقول لكم انه لا يصعد الى السماء الا من
نزل منها الا راكب البعير خاتم الانبياء فانه يصعد الى السماء
وينزل فما تقول في هذا القول قال الجاثليق هذا قول عيسى لا ننكره

پس فرمود حضرت رضا ع چگونه است شهادت این چهار نفر در نزد تو گفت جاثلیق
روا است شهادت ایشان در نزد من و این چهار نفر علما انجیلند و هر چه را که اینها شهادت
بدهند او حق است پس حضرت رضا ع فرمود از برای مأمون و کسی که را حاضر بودند
در آن مجلس از اهل خانه و از غیر ایشان گواه باشید برین اقرار گفتند حضار مجلس
گواه شدیم بعد از آن گفت حضرت رضا ع بجاثلیق بحق پسر و مادرش که آیا میدانی
اینکه متی گفت بدرستیکه مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحق بن یعقوب بن یهودا بن

واحدی بوده از ما بودنش نبود با ... کرده‌اند و بعضی کلمة الله خوانده شده در کلام
حضرت مجید بجهة آنکه در خطاب آنجناب مستطاب بکلمة الله وارد شده چنانچه فرموده است
یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم و قبل از آن در سوره زکریا ع فرموده
ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله مفسرین وجوه متعدده نگاشته‌اند مجمله چنانچه
در کتاب مجمع البیان وغیره تفاسیر مذکور است جناب اقدس الهی حضرت عیسی را مثل حضرت آدم
بدون پدر خلق فرمود و بکلمه کن فیکون بدون ماده بمجرد امر و فرمان حق آن حضرت را ایجاد
نمود و کریمه ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه دال بر این معنی است و برخی دیگر از مفسرین گفته‌اند که
تسمیه آنحضرت بکلمة الله بجهة آنست که جناب اقدس الهی بشارت داده است در کتب سالفه
با وجود آن تکلم فرموده در آمدن او و وجها دیگر نیز نقل شده در کتاب مستطاب مجمع البیان
در وجه بعث حضرت علی بن ابی طالب ع بعیسی در تفسیر آیه شریفه و لما ضرب ابن مریم مثلا
زخرف مذکور است که در احادیث اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین شرف ورود یافته
که آنحضرت امیر المؤمنین ع فرموده که در روزی از روزها شرفیاب بهترین خلق خدا حضرت پیغمبر ص گردیدم
در حالتیکه جمعی از قریش در خدمت آن جناب بودند پس چون نظر کیمیا اثر آن حضرت بمن افتاد فرمود
ای علی مثل تو درین امت مثل حضرت عیسی ع است که قومی او را دوست داشتند محبت او بدیشان رسانیده بمرتبه افراط
و منزله هلاکت رسیدند و طایفه از راه بغض و عداوت و افراط در عناد و شقاوت از حد شرع
بهلاکت کشیده‌اند و جمعی نیز میانه رو گردیده از ورطات مهالک نجات یافته‌اند چنانچه در اینباب
بنی امیه قبل از ظهور عمر بن عبد العزیز در روس منابر ناسزا بآن حضرت می‌گفتند علیهم اللعنة والعذاب
و طبقه نیز بالوهیتش قایل و می‌گفتند او خدا است و نفهمیده‌اند که صدای اللهم العنهم جمیعا

قال الرضا عليه السلام فما تقول في شهادة الوقا ومرقابوس
ومتى على عيسى وما تنسبوه اليه قال الجاثليق كذبوا على
عيسى قال الرضا عليه السلام يا قوم اليس قد زكاهم
وشهد انهم علماء الانجيل وقولهم حق فقال الجاثليق
يا عالم المسلمين احب ان تعفيني من امر هؤلاء قال الرضا
عليه السلام فانا قد فعلنا سل يا نصراني عما بدا لك
قال الجاثليق ليسئلك غيري فلا وحق المسيح وما ظننت ان
في علماء المسلمين مثلك فالتفت الرضا عليه السلام الى
راس الجالوت فقال له تسألني او اسئلك فقال بل اسئلك
ولست اقبل منك الا من التورية او من الانجيل او من
زبور داود ع او بما في صحف ابرهيم وموسى قال الرضا ع لا تقبل
مني حجة الا بما تنطق به التورية على لسان موسى بن عمران
والانجيل على لسان عيسى بن مريم والزبور على لسان داود
عليه السلام حضرت رضا ع فرمود پس چه میگوئید در شهادت الوقا ومرقابوس
ومتی بر عیسی ع وآنچه را که نسبت داده‌اند آن جماعت بسوی او جاثلیق گفت دروغ
گفتند آن جماعت بر عیسی ع حضرت رضا ع فرمود ای قوم آیا نیست جاثلیق به تحقیق
پاک شمرد الوقا ومرقابوس ومتی را و گواهی داد اینکه ایشان علمای انجیل اند
وقول ایشان حق است پس گفت جاثلیق ای عالم مسلمانان دوست میدارم
اینکه

اینکه معاف داری مرا از کار این چهار نفر حضرت رضا ع فرمود بدرستیکه ما کردیم
بپرس ای نصرانی از آنچه بخاطرت میرسد گفت جاثلیق پس است مرا هر آینه باید سؤال کند
از تو غیر من نه بحق مسیح گمان نداشتم در علماء مسلمانان مثل ترا پس ملتفت شد حضرت
رضا ع بسوی راس الجالوت و فرمود با و که سؤال میکنی از من یا من سؤال میکنم
از تو پس گفت راس الجالوت بلکه من سؤال میکنم از تو و نیستم من قبول کننده حجت
از تو مگر از توریة یا از انجیل یا از زبور داود ع یا چیزی که در صحف ابرهیم وموسی علیهما السلام
بوده باشد حضرت رضا ع فرمود قبول مکن از من حجتی را مگر بچیزی که گویا شده
با و توریة بر زبان موسی بن عمران وانجیل بر زبان عیسی بن مریم وزبور بر زبان داود ع
شرح سابقا سمت نگارش پذیرفت که حضرت موسی ع را قبل از نزول توریة صحیفه بوده است
وآنچه از بعضی کتب مفهوم میشود اینست که توریة پنج سفر است سفر اول سفر خلیقه است و او
پنجاه اصحاح است وسفر ثانی سفر خروج است و چهل اصحاح است وسفر ثالث سفر احبار است
و او بیست اصحاح است وسفر رابع سفر عدد است و سی و شش اصحاح است وسفر پنجم سفر تثنیه است و او
سی و چهار اصحاح است فقال راس الجالوت من اين تثبت نبوة محمد
صلى الله عليه وآله قال الرضا ع شهد بنبوته موسى بن عمران
وعيسى بن مريم وداود خليفة الله عز وجل في الارض
فقال ثبت قول موسى بن عمران ع قال الرضا ع هل تعلم يا يهودي
ان موسى بن عمران اوصى بني اسرائيل فقال لهم انه سياتيكم

نبیًّا من اخوانکم فبه فصدّقوا ومنه فاسمعوا فهل تعلم انّ لبنی
اسرائیل اخوة غیر ولد اسمعیل ان کنت تعرف قرابة اسرائیل
من اسمعیل والسّبب الذی بینهما من قبل ابراهیم ع فقال رأس
الجالوت هذا قول موسی لا ندفعه فقال له الرضا ع هل جاءکم
من اخوة بنی اسرائیل نبیّ غیر محمّد صلّی الله علیه وآله قال لا

پس گفت رأس الجالوت بحضرت رضا ع از کجا ثابت میکنی پیغمبری محمد ص را حضرت رضا ع
فرمود که شهادت داده به پیغمبری محمد ص موسی بن عمران ع وعیسی بن مریم وداود که خلیفه خدا بود
در زمین پس گفت رأس الجالوت ثابت کن قول موسی بن عمران را حضرت رضا ع فرمود
ای یهودی آیا میدانی اینکه موسی بن عمران وصیت فرمود به بنی اسرائیل پس فرمود بایشان بدرستیکه
زود است می آید شما را پیغمبری از برادران شما پس با و تصدیق نمایید و سخن او را بشنوید
پس آیا هیچ میدانی ای رأس الجالوت اینکه از برای بنی اسرائیل برادری بوده باشند
غیر اولاد اسمعیل اگر تو دانایی خویشی اسرائیل را که یعقوب بوده باشد با اسمعیل و سببی که
در میان اولاد اسمعیل و اولاد اسرائیل است از جانب ابراهیم ع پس گفت
رأس الجالوت این قول موسی ع است رد نمیکنیم ما او را پس حضرت رضا ع باو
گفت آیا آمده است شما را از اخوه بنی اسرائیل یعنی اولاد اسمعیل پیغمبری غیر محمد ص گفت
رأس الجالوت نیامده است شرح بر متتبعان آثار مخفی نیست که حضرت ابراهیم ع را
دو قرة العین بوده یکی اسمعیل و دیگر اسحق چنانچه در کتب یهود و نصاری و کلام مجید واحادیث

و احادیث

خصوصاً در عهد را میان من و اولاد بعد او اسحق که بعد از او می آیند مستجاب ساختم و دعای تو را درباره
اسمعیل و اسمعیل آنکسی است که ساختم او را صاحب فیض و برکت و زود باشد که متولد میشود از او
دوازده نفر بزرگ پس اولاد حضرت اسمعیل با اولاد اسحق اخوه خواهند بود نهایت در باب ذبیح بودن
خلاف است جماعتی یهود را زعم آنست که اسحق ذبیح الله است و اول بار فخر را که بقول ایشان
رسول بعید باشد از ذبح اسحق بنا نهاده لهذا گویند در روز ذبح اسحق شده و در میانه
اسلامیان نیز در باب ذبیح از اولاد ابراهیم ع خلاف است بعضی گویند اسحق ذبیح است و اکثر اسمعیل را
ذبیح دانند و احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین نیز در این باب مختلف است و ابن بابویه
قدس سره وجه جمعی فرموده که ذبیح حضرت اسمعیل ع بعد است و قرار گرفته حضرت اسحق قرار اسمعیل متولد
می شود تمنی نمود اینکه بوده باشد او آن کسی که حق تعالی امر فرموده ابراهیم را بذبح
او و حضرت اسحق شده صبر بامر الهی را شعار خود ساخته و گردن اطاعت الهی نهاده مانند برادر خود در معرض
تسلیم ایستاده و بایخت درجه حضرت اسمعیل در ثواب و مرتبه ذبیحیت سزاوار گردیده و فاضل
مجلسی قدس سره در کتاب قصص بحار الانوار رقم نموده که ممکن است جمع بین الاخبار باینکه اسمعیل
و اسحق علیهما السلام هر دو در یکوقت بشرف ذبیحیت سزاوار گردیده باشند هر گاه منعقد شده باشد
بر بودن ذبیح احدهما و شیخ طبرسی قدس سره فرموده که اظهر در روایات آنست که حضرت اسمعیل ع
ذبیح الله است فقال له الرّضا علیه السّلام هل تنکر انّ التوریة تقول لکم
جاء النّور من قبل طور سیناء واضاء لنا من جبل ساعیر واستعلن
علینا من جبل فاران قال رأس الجالوت اعرف هذه الکلمات وما

اعرف تفسیرها قال الرضا ع انا اخبرك به اما قوله جاء النور من قبل
طور سيناء فذلك وحي الله تبارك وتعالى الذي انزله على موسى على
جبل طور سيناء واما قوله واضاء لنا من جبل ساعير فهو الجبل
الذي اوحى الله عز وجل الى عيسى بن مريم ع وهو عليه واما قوله
واستعلن علينا من جبل فاران فذلك جبل من جبال مكة بينه وبينها
يوم پس فرمود حضرت رضا ع آیا منکری اینکه در توریه مذکور و توریه میگوید از برای شما آمد نور از جانب
طور سینا، و روشنی بخشید بما از کوه ساعیر و آشکارا شد بر ما از کوه فاران گفت راس
الجالوت میدانم من این کلمات را که در توریه است و نمیدانم تفسیر او را حضرت رضا ع
فرمود ~~حضرت رضا ع~~ فرموده ام خبر میدهم ترا بآن اما آنکه گفت آمد نور از جانب طور سینا پس او
وحی بود از خداوندی که بزرگوار است که فیض و برکت او بر عالمیان فایض است و منزه است
از آنکه ادراک او توان نمود آن جناب وحیی که نازل گردانید الله تعالی بر موسی بر کوه طور سینا و اما آنکه
گفت طور روشن شد برای ما از کوه ساعیر پس او کوه آن جنابیست که وحی فرستاد
خدایی که عز و جلیل است بسوی عیسی بن مریم ع و عیسی بن مریم ع بر آن کوه بود و اما آنکه
عیان و آشکار شد بر ما از کوه فاران پس این فاران کوهیست از کوههای مکه ما بین
آن کوه و مکه یکروزه راه است شرح مخفی نماند که این کلام در سفر پنجم کتاب توریه
بزبان عبرانی بدینعبارت مسطور است یومرا ادونا مسینا میباء

واد

واد کوهیست در ارض مقدسه یعنی شام و صاحب مجمع البحرین رحمه الله فرموده که اضافه شده طور بسوی
بقعه که اسم او سینا است یا سینین و یا آنکه اسم است از برای کوه و مرکب است از مضاف و مضاف الیه
مثل امری القیس و در کتاب معانی الاخبار از یکی از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک مرویست
که آن جناب فرمودند که بود در کوه درخت زیتون بآنجهت او را طور سینا می گفته اند و هر کوهی که
سبزه باشد و درخت زیتون یا چیزی که منتفع شوند مردمان از آن از نباتات و اشجار کوه طورش
میخوانند اما کوه طور سینا و سینین نیست و از حدیث شریف ظاهر می شود که مدعا از سینا
انتفاعاتی است که از جبال بهم میرسد و در این مقام چند نکته ضرور است که باید گفته شود اولی
یکی آنکه جبال ثلثه بچه جهت هر یک به پیغمبری مخصوص بوده ثانی آنکه چرا در میان اماکن جبال را
مخصوص بمناجات ساخته اند و ثالث آنکه جناب اقدس الهی را مکانی نیست که در آن مکان
باشد و در مکان دیگر نباشد بلکه او محیط است بهمه اشیا و در همه جا هست و بهمه کس
از رگ گردن او نزدیکتر است جواب نکته اول علی سبیل الاجمال در حین تحریر بخاطر
فاتر راقم الحروف میرسد معروض میدارد که سبب اختصاص هر یک از انبیای ثلثه بمکانی از جبال آنست
که حضرت موسی ع در کوه طور سینا خلعت نبوت پوشید و بآن جهت در آن کوه مناجات میکرد
اما حضرت عیسی ع در کوه ساعیر بجهت آنکه ساعیر از جبال ناصره است و ناصره قریه ایست
در نواحی شام و حضرت عیسی ع در آنجا بوده و بآنجهت است آن حضرت را نصاری گویند
و مقریزی در تاریخ مصر نقل کرده که حضرت عیسی ع را یسوع ناصری می گفتند اما جناب محمد ص

دیر تر دست بهم میدهد با آنچه جناب را در میان بسیار مواضع اختصاص داده اما اختصاص مواضع بحالت انس
آلهی از راه شرافت آن مواضع است مثل کعبه و مسجد اقصی و مسجد کوفه و بسیار سا صد در ارض و بیت المعمور
و ضراح عرش در آسمان و در خصوص اختصاص مواضع ابن بابویه قدس سره در کتاب من لا یحضره الفقیه حدیثی
نقل نموده من اراد الاطلاع فلیرجع الیه وقال شعیاء النبي علیه السلام فیما تقول انت
واصحابك في التورية رأيت راكبين اضاء لهما الارض احدهما
على حمار والآخر على جمل فمن راكب الحمار ومن راكب الجمل قال رأس
الجالوت لا اعرفهما فخبرني بهما قال اما راكب الحمار فعيسى عليه السلام
واما راكب الجمل فمحمد صلى الله عليه وآله اتنكر هذا من التورية
قال لا ما انكره وگفت شعیا پیغمبر ع در انجری که میگوید تو و اصحاب تو در توریة است
دیدم من دو سوار را که روشنی می یافت از ایشان زمین یکی از ایشان بر الاغی سوار و آن
دیگر بر شتری سوار پس سوار خر که بود و بر شتر که نشسته بود گفت راس الجالوت نمیشناسم
من ایشان را پس خبر ده مرا که ایشان که بودند حضرت رضا ع فرمود اما سوار خر پس حضرت
عیسی ع است و اما شتر سوار پس محمد ص است آیا انکار میکنی این را از توریة گفت
راس الجالوت انکار نمیکنم او را شرح چون حضرت شعیا علی نبینا وعلیه السلام بود
از زمان مسیح ع است و بعضی از ملحقات توریة منسوب باو است لهذا جناب حضرت رضا ع
فرمود نسبت داده است گفتار راس الجالوت آن کلام را و فرموده است فيما تقول انت
واصحابك

واصحابك و شیخ صالح مصری در رساله اصح جج بصاری در لغت یرشعیا چنین نقلی نموده که قیل
لی قم نظارا فانظر ما ذا تری فقلت اری راکبین احدهما علی حمار والآخر علی جمل یقول احدهما
لصاحبه سقطت بابل واصنامها ثم قال الرضا ع هل تعرف حيقوق
النبي ع قال نعم اني به لعارف قال فانه قال وكتابكم
ينطق به جاء الله بالبيان من جبل فاران وامتلأت السموات
من تسبيح احمد وامته يحمل خيله في البحر كما يحمل في البر
يأتينا بكتاب جديد بعد خراب بيت المقدس يعني
بالكتاب القرآن اتعرف هذا وتؤمن به قال رأس الجالوت
قد قال ذلك حيقوق ولا ننكر قوله بعد از ان حضرت رضا ع فرمود آیا
می شناسی حیقوق پیغمبر ع را راس الجالوت گفت آری بدرستیکه من باو هر آینه عارف
و شناسا هستم حضرت رضا ع فرمود پس بدرستیکه حیقوق گفت و حال آنکه کتاب شما
که منسوبست بحیقوق ناطق بآنکاست باو که می آید خدا به بیان از کوه فاران که غرض از بیان
قرآن است و پر شود آسمان از تسبیح احمد و امت او میرانند سواران خود را در دریا
همچنانکه میرانند در خشکی می آید آورد بما کتاب تازه بعد از خراب شدن بیت المقدس
و میخواهد شعیا بکتاب جدید قرآن را آیا میدانی که گفته است این را حیقوق و ایمان آورده
باو گفت راس الجالوت بتحقیق که گفت این را حیقوق و انکار نمیکنیم ما سخن حیقوق را
شرح شیخ کفعمی قدس سره در حواشی مصباح فرموده که حیقوق پیغمبری بود بعد از موسی ع

کتاب شریعت آن حضرت بوده در بعضی نسخ شیخ طوسی محقق نیز نقل شده و بر صیرفیان جواهر روات

اخبار و باغبانان ریاض حکایات و آثار مستور نیست که معجزات جناب مستطاب نبوی و آیات

رسالت حضرت مصطفوی صلعم زیاده بر آنست که بتعداد درآید هرچند که بعضی از آنجناب حدائق

احادیث در کتب مؤلفه خود دسته دسته فراهم نموده اند و مشاطگان عرایس تواریخ

چون طره طرار خوبان متفرقات او را جمع فرموده اند اما مختصری از غث روایت کی از بسیار

آن مردم نکردیم و در اخبار صحیحه وارد است که جناب اقدس الهی هر معجزه به پیغمبری

داده مثل آن را بجناب خاتم الانبیاء صلوات الله وسلامه علیه کرامت فرموده چنانکه در

قرآن مجید و احادیث و تواریخ نقل شکافتن دریا و گذشتن حضرت موسی علیه السلام با اصحاب خود

مشهور است و نظیر آن بحضرت خاتم الانبیاء هم رخ نموده چنانکه قطب الملة والدین راوندی

قدس سره در کتاب خرائج الجرائح از تبیین آن حدیث اعجاز نشیم گلشن خاطر اشتیاق را

خرم ساخته از غواص دریای عرفان و لنگر کشتی ایقان پیشرو جنود اولیا حضرت شاه

المرتضی علیه السلام روایت نموده که آن جناب فرموده اند در حینی که با جناب رسالتماب

دعا کرد نصرت از متوجه فتح قلعه خیبر و تنبیه اشرار یهود بدکار می بوده اند ناگاه گذار

ایشان برودخانه می افتد که عمق آب قریب بچهارده قامت بوده و در نهر

دیده شناوران زبردست طی آن مسافت بعیده مشکل می نموده اصحاب آنجناب

چون ژرف پایان و دریای بیکران را ملاحظه نموده مضطرب گردیده سراسیمه وار

بخدمت آن بزرگوار آمده عرض کردند که یا رسول الله از یکطرف دشمن و از

یکسو آب ما را بگرداب موجه انداخته نه راه گذشتن آب میدانیم و نه از بیم اعدا رجوع

بکانه

بیان گذشتن جناب نبوی صلعم با اصحاب از آب

داستان مذکور خواهد شد

بجانه و منزل میتوانیم هرگاه از آب عبور نماییم غرقه دریای فنا خواهیم گردید و هرگاه مراجعت

نماییم بدرجه شهادت خواهیم رسید یکطرف آب رود و دشمن خونخوار است و از جهتی یهود

عدوی بکار و فریاد و غلغله از میان اصحاب بلند گردید مانند ای آنا المدکور المومن و نوای وداع

احباب بکره اثیر رسیده هر یک از اصحاب سیلاب سرشک را بر دیده ای اشارت

داده و همگی دل بمرگ نهاده جناب نبوی صلعم چون مشاهده این حال فرمود از اسب فرود

آمده جبهه مبارک را بر خاک تضرع و استکانت سوده و روی تمنا بدرگاه خالق تعالی

از کریم کارساز و رحیم بنده نواز اجتیاز از آن رود را با نیل مصر دم ساز بوده سؤال

مینماید و بعد از آن آن حضرت خود با اصحاب از روی آب چون برق و باد گذشته نه سم

حوافر خیال تر شد و نه اخفاف جمال نم گرفت و چون از آب عبور کرده بنواحی خیبر

با سپاه نصرت از نزول اجلال فرموده و بعنوان انا فتحنا لک فتحا مبینا تفتح و فیروزی مستظهر

گردیدند قال الرضا علیه السلام فقد قال داود فی زبوره وانت تقرءه

اللهم ابعث مقیم السنة بعد الفترة فهل تعرف نبیا اقام السنة

بعد الفترة غیر محمد صلی الله علیه وآله قال راس الجالوت هذا قول

داود نعرفه ولا ننکره ولکن عنی بذلک عیسی وایامه هی الفترة

قال له الرضا جهلت ان عیسی لم یخالف السنة وکان موافقا

لسنة التوریة حتی رفعه الله الیه وفی الانجیل مکتوب ان ابن

البرة ذاهب والبارقلیطا جائی وهو یخفف الاصار ویفسر لکم کل

شیء ویشهد لی کما شهدت له انا جئتکم بالامثال وهو یاتیکم

بالتأویل أتؤمن بهذا فی الانجیل قال نعم لا انکره حضرت رضا ع فرمود پس
بتحقیق که گفت داود ع در زبور خود و تو خوانده او را اللهم ابعث مقیم السنة بعد الفترة یعنی بار خدایا برانگیز بپا دارنده
سنت را بعد از سستی یعنی منقطع شدن آثار نبوت و مندرس شدن دین پس آیا می شناسی
پیغمبری را که بپا دارد سنت را بعد از سست شدن غیر محمد صلی الله علیه و آله گفت راس الجالوت
این سخن داود ع است می شناسیم ما او را و انکار نمی نمائیم ما او را ولیکن مقصود حضرت داود ازین کلام
داود ع عیسی را و روزگار عیسی را که زمان فترت بود حضرت رضا ع فرمود خود را بنادانی وا داشتی
بدرستیکه عیسی مخالفت نکرد سنت موسی را و بود سنت عیسی موافق سنت موسی ع توریة تا اینکه
برد جناب اقدس الهی عیسی را بسوی آسمان و در انجیل نوشته شده است که بدرستیکه
پسر بره مریم است یعنی نیکوکار رونده است و بارقلیطا که حضرت محمد صلعم است آینده است
از بعد او و او سبک میگرداند گرانیهای تکلیف را و تفسیر مینماید از برای شما هر چیز را
و گواهی میدهد برای من همچنانکه من گواهی دادم برای او من آمدم برای شما بمثلها و او می آید
و تأویل خواهد کرد مثلها را آیا ایمان آورده باین در انجیل گفت بلی آری انکار نمیکنم من او را
شرح فترت در لغت بمعنی انکسار و ضعف است و ما بین دو رسول از رسل جناب اقدس الهی را
نیز فترت گویند و تأویل در لغت بمعنی تفسیر است و اصل او مشتق است از آل امره الی کذا و بعضی
از محققین علما فرق میان تأویل و تفسیر بهمال کرده اند چنانچه مطهری در شرح مفصل رقم نموده
که تفسیر در لغت اظهار مراد است و تأویل بیان احتمالات باطنی لفظ و شاهد این در بیان
کلام ایزد منان است که یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی اما تفسیر او بنحویست که
مفسرین در معنی او گفته اند که بیرون می آورد جناب اقدس الهی انسان را از نطفه و بیرون می آورد

نطفه را

نطفه را از انسان و بعضی دیگر از مفسرین گفته اند معنی آیه اینست که بیرون میاورد مرغ را از تخم و بیرون می آورد
تخم را از مرغ و اما تأویل مفسرین گفته اند که تأویل آیه شریفه اینست که بیرون می آورد کافر را از مؤمن
و مؤمن را از کافر مخفی نماناد که شرع عیسی ع ناسخ شریعت موسی نیست بلکه در شرع موسی بعضی از اشیا
حرام بوده که در شرع عیسی ع حلال شد و این را نسخ میگویند چنانچه در توریة واقع است سوسن
لو تخلو یعنی اسب را مخورید و اما لو تخلو یعنی جمال که عبارت است از شتر مخورید و چون که
لو تخلو یعنی خوک را مخورید و این امور در شرع عیسی ع حلال است و در لوامع مذکور است که در شرع
موسی ع حلال است ختنه کردن و خواستگاری زن مطلقه نمودن و رجم زن زناکار و قسم
بحق خوردن و حکم بقصاص در مقابل قصاص کردن و شنبه را عید گرفتن و نصاری بخلاف
این امور عمل نموده میگویند که مسیح فرمود به یهودان که گفته شده است روا بودن طلاق جهة
شما من که مسیحم میگویم شما را که کسیکه طلاق گوید زن خود را بی آنکه زنا از او بظهور آمده باشد
میگرداند آن شوهر زن خود را زناکار و این در فصل نهم انجیل متی واقع است و همچنین در فصلات
که مسیح منع نمود یهودان را از قسم خوردن و صوم یهود … و صوم نصاری بهار است
و در کتاب ربع المنجمین مسطور است که جماعت یهود مامور بوده اند که روز شنبه مباشر
هیچ امر نگردند چنانچه قرآن مجید بر این ناطق است و همچنین در دهم ماه هفتم سنه که موافق
تشری ایشان است قربان کنند و صایم باشند و ابتدا صوم ایشان نیم ساعت پیش از
غروب آفتاب باشد و افطار بعد از نیم ساعت از غروب که بیست و پنج ساعت باشد
پس اگر اول سال ایشان روز یکشنبه باشد اول ماه نیسان که ماه هفتم است روز چهارشنبه باشد و دهم

بعضی از اعیاد یهود

و از صوم ایشان بعضی که بشنبه افتد و در آن حرج که مامورند قیام نتوانند نمود و خلاف مینموده باید بعمل آورند و چون مامور
نیستند که بغیر از قربان در دهم و هفتم تشری کاری کنند پس طبخ ایشان روز شنبه افتد و آن
روا نیست و در روز یکشنبه قربان ایشان نجس شده باشد که روز سوم است چه مامورند که گوشت
قربانی را در روز اول بخورند و الا در دوم و اگر بسوم چیزی بماند بسوزانند که حرام است و اگر اول سنین روز چهارشنبه
باشد اول تشری باشد که ماه هفتم است روز آدینه باشد و چون فرض بعه است برایشان که در آن روز
راحت نمایند و کاری نکنند الا قربان و در شنبه نیز روز راحت است و طبخ روا نیست قربان یکشنبه افتد
و نجس شود و از نهم ماه تشری تا ۱۵ و تا هفت روز بعد از آن عید مظلوکه است که بر سایه درخان
نشینند و جامهای گرانمایه پوشند و روز بیست و یکم این ماه که آخرین روز آن عید است اباخواهند
و ۲۲ تشری عید شمسی است و بعقوط از ۲۵ کسلیو تا هشت روز عید حنکه است و در شبهای
آن چراغ افروزند شب اول و دوم دو چراغ تا شب هشتم هشت چراغ افروزند و هم
طبیث صوم موت هارون است و چهاردهم اذار اتوری خوانند و ماه ان توریفیر خوانند و در پانزدهم
نیسن نیز عید است و آنرا فصح خوانند و لبسین لحه سر نظر رسیده و بود که اول منوب باشد و آن روز است
که بنی اسرائیل از ذل عبودیت قبطیان خلاص شدند و آن عید هفت روز باشد و عید فطر و فطیر
خوارن سرکونند و اول آن هفته را کبس خوانند و آن روزیست که فرعون غرقه شد و ششم
سیوان عصرتا گویند و گمان دارند که در این روز توریة نازل شده و غیره اصل اول صوم اربعین موسی است
و در جای دیگر مسطور ایم و در کتاب مصباح المنیر مذکور است که روزه نصاری چهل و هشت روز است
و بجهة ضابطه صوم ایشان از ابن السکیت نقل شده که اذا ما انقضی ست و عشرین لیلة لشهر

صوم نصاری

[illegible]

شباط به یری فهذا یوم الاثنین الذی هو بعده تمکن مبتداء صوم النصاری مقررا و در نزهة القلوب مسطور است
که از دوم شباط تا هشتم آن روزه دوشنبه بود اول صوم بزرگ ایشان باشد و در این مدت از خوردن
حیوانات محترز باشند و در ربیع المنجمین مذکور است که گویند در شریعت حضرت عیسی ع یکماه روزه فرض شد
و چون آن ماه در فصل تابستان بود از فرط حرارت باحوال مردم در ایام صیام مشقت تمام رسید علمای ایشان
در این باب اندیشه نمودند مانند سایر تحریفات که در شریعت مسیحیه کرده اند صوم را بفصل ربیع انداختند
ده روز بر آن افزودند و هر قومی از ایشان چیزی بر آن زیاده می نمودند تا بقدر مذکور رسید که پنجاه و هشت
روز باشد و اول این صوم دوشنبه باشد و عید فطر ایشان اکثر در عشر اوسط نیسان اتفاق
افتد و بعد و دیگری از ایام مشهوره مرتبط ایشان الصیام کبیر صوم نینوی باشد و آن نیز روز دوشنبه
باشد بیش از اول صوم کبیر سه هفته و این صوم سه روز بود و در بعضی کتب مذکور است که این سه روز بعد
دوازدهم کانون الآخر تا بعد هم آن روز که دوشنبه باشد ابتدا نمایند و بجهت فطر نینوی و در مجمع البیان
مذکور است که نینوی از ارض موصل و اهالی آنجا قوم یونس ع بوده اند و مشهور است که در این روز یونس ع
از بطن حوت برآمده مردم نینوی او را دیده مسرت کردند و آن روز و دو روز دیگر را روزه داشته
و حالت ترسایان بطریق سنت آن سه روز را روزه دارند و در مجمع البیان مذکور است که بعد از آنکه حضرت
یونس ع از اسلام قوم مایوس شد و دانست که عذاب بر ایشان نازل خواهد شد از میان آن
قوم بیرون آمده بساحل بحر رسیده و کشتی دید که میخواستند بادبان کشند حضرت یونس
بر آن کشتی نشسته چون بمیان بحر رسیده ماهی عظیم پدید شده سفینه را نگاه داشت و اهل کشتی
مساهمه کرده قرعه بر یونس افتاد و او را در دریا انداختند و ماهی فرو برد گویند قرعه هفت نوبت
بر یونس ع افتاده و بماهی خطاب شد که بطن تو سجن یونس است و او طعمه تو نیست و یونس در چهل روز

احوال یونس

یا هفت روز در شکم ماهی بود و ماهی به بحر قلزم رفته از آنجا به بحر مصر رفته از آنجا به بحر طبرستان رفته بدجله آمد
و او را بر کنار انداخت و چون از طول مکث بدن مبارک یونس ع بسیار نازک و نرم شده بود خدا
که
شجره یقطین شده در ظل آن آسوده گشت و قوم خبر یافته بان حضرت پیوسته ان حضرت
بلیان قوم رفته و چون بحر طبرستان لا اتصال بدجله نیست در نکهات محل تامل است مگر اینکه
گویند ماهی باز از بحر طبرستان بنهری که پاره از آن در همان دریا و شعبه به بحر مصر میریزد به بحر مصر رفته
از آنجا به بحر قلزم و از آن بعمان و از دریای عمان بشط العرب و از شط العرب بدجله پیوست والعلم عند الله
و احبار در لغت بمعنی حبس است و از آنجاست که در بار سنگین شایع شده مثل اینکه حماله را بار سنگین که
هیچ حرکت نتواند نمود و غرض از تخفیف تکالیف شاقه است که در سایر امم سالفه بوده و در این امت
بسبب برکت جناب ختمی مرتبت رفع شده چنانچه در کتب احادیث و در حدیث معراج و غیر آن
مرقوم است و ابن بابویه قدس سره در کتاب من لا یحضره الفقیه فرموده که حضرت امام بحق ناطق
ابی عبد الله جعفر صادق ع فرموده که بودند بنی اسرائیل هرگاه بر میخورد بجایی از ایشان قطره بولی
بایست مقراض کنند گوشت خود را و در کتاب احتجاج مسطور است که از جمله تخفیف احبار است
که در امم سالفه بایست نماز حضور را در مساجد ادا کنند و در این امت هر جا میسر است و همچنانچه امم سالفه در نصف
روز و نصف شب بود و در امم سالفه یک حسنه یک حسنه نوشته می شد و یک سیئه یک سیئه
و در این امت یک حسنه ده و سیئه یک نوشته می شود و از این مقوله احبار بسیار در اخبار وارد شده
فقال له الرضا ع يا رأس الجالوت اسألك عن نبيك موسى بن عمران ع
فقال سل قال ما الحجة على ان موسى ثبت نبوته قال اليهودي انه جاء
بما لم يجئ به احد من الانبياء قبله قال له مثل ماذا قال مثل فلق

البحر

در اتصال دریای ... (marginal note)

تخفیف احبار (marginal note)

البحر و قلبه العصا حية تسعى و ضربه الحجر فانفجرت منه العيون
و اخراجه يده بيضاء للناظرين و علامات لا يقدر الخلق على مثلها
قال له الرضا ع صدقت في انه كانت حجة على نبوته انه جاء بما
لا يقدر الخلق على مثله وجب عليكم تصديقه قال لا ان موسى ع لم يكن
له نظير لمكانه من ربه و قربه منه و لا يجب علينا الاقرار بنبوة من
ادعاها حتى يأتي من الاعلام بمثل ما جاء به پس حضرت رضا ع فرمود
ای راس الجالوت میپرسم از تو از پیغمبر تو موسی بن عمران ع پس گفت راس الجالوت بپرس
حضرت رضا ع فرمود چه حجت داری بر اینکه موسی ثابت کرد اینکه پیغمبری خود را گفت یهودی
که حضرت موسی ع آورد چیزی چند را که نیاورده آنها را احدی از پیغمبران حضرت فرمود
مثل چه چیز گفت راس الجالوت مثل شکافتن دریا و مار شدن عصا در دست او و رفتن آن مار بسرعت
و زدن او عصا را بسنگ و پدید آمدن چشمها از سنگ و بیرون آوردن موسی دست خود را مثل
آفتاب از برای نگاه کنندگان و علاماتی که قادر نیستند مردمان بمثل آن علامات حضرت رضا ع
فرمود راست گفتی در اینکه آن چیزها یعنی هر یک از معجزات و علامات بود حجت نبوت او بجهت اینکه
آورد موسی چیزی را که توانا نیستند خلق بآوردن مثل او پس هر کسیکه ادعا نماید پیغمبری را پس بیاورد
بچیزی که قادر نباشند مردمان بر مثل او واجب است بر شما تصدیق او گفت راس الجالوت
نه زیرا که نبود از برای موسی نظیری از راه منزلت و قرب که به پروردگار خود داشت و واجب
نیست بر ما اقرار به پیغمبری هر که ادعا کند پیغمبری را تا اینکه بیاورد از نشانها مثل آنچه را که موسی
آورد شرح مجملی از حکایت شکافتن دریا میفرمود در تحت آیه شریفه و لقد اوحینا الی موسی ان اسر

[illegible]

بعبادت قبطی نموده اند آنست که چون حضرت موسی عم فرعون ملعون را دعوت نمود و ایمان نیاورد و مقدمه
قتل قبطی رو داده بود خطاب از جناب اقدس الهی آمد که ای موسی چون شب شود ببر بنی اسرائیل را
بزن عصای خود را بدریا و پدید کن برای ایشان راهی از دریا در حالیکه آن راه خشک باشد و مترس اینکه
دریابد ترا فرعون و اینکه بدریا غرق شوی پس حضرت موسی عم با بنی اسرائیل که دوازده سبط از اولاد یعقوب
بودند خود را بدریا زده دوازده راه از کوچه ایشان در آن دریا بهم رسیده و مثل شبکه شده که بنی اسرائیل
همدیگر را میدیدند و فرعون چون از سمت مطلع شد با لشکر بعد از خود از تعاقب ایشان روانه و چون بکنار دریا
رسید منجم او ممانعت نمود که خود را بدریا نزن فرعون قبول نمی نمود بر اسب بیمانی سوار شده بود
جبرئیل امین بر اسب مادیانی سوار شده خود را بآب زد چون اسب نریان فرعون دید که اسب
مادیان از پیش رفت و داخل دریا شد فرعون را برداشته داخل دریا شد و سپاه فرعون نیز
از تعاقب او داخل دریا شدند بمجرد یکه برآمدن سپاه موسی از آب و دخول تمام سپاه فرعون
در آب در یکوقت روداد تمامی ملعون داخل فرعون قوم دمادم همگی هلاک غرقه دریای فنا
گردیدند و مجمل از مقدمه زدن حضرت موسی عم عصای خود را بسنگ و برآوردن دوازده چشمه
اینست که حضرت موسی عم در صحرایی که در تیه سرگردان بود با قوم خود قوم موسی عم از موسی
طلب آب کردند پس جناب اقدس الهی ارشاد فرمود که ای موسی بزن عصای خود را
بسنگ پس حضرت موسی عم عصای خود را بسنگ زده بسبب آنکه اسباط دوازده بودند
دوازده چشمه آب از سنگ جاری شد و چوب عصای موسی عم از آس بهشت بود و طول او
بقدر ده ذراع و آن سنگ مربع بود و در بعض روایات بشکل سر نر بود و شده [illegible]
که حضرت موسی عم از آنجا گذشت رود نیل مصر بود و از جمله انهار عظیمه که داخل دریای

افریقه

[illegible]

[illegible]

خصوص رود نیل

افریقیه و اندلس و شام و روم میگذرد چه در شمال این دریا بلاد اندلس و افرنجه و روم و بلاد صقلبه و در جنوب آن
بلاد مغرب و افریقیه و اسکندریه است و کوه مقدار منبع نیل مصر تا مصب هزار فرسخ است و از آیات
که جناب اقدس الهی در قرآن مجید میفرماید الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی و منبع رود نیل جبال
القمر است و قمر جمع اقمر یعنی سفید رنگ چه این کوهها از برف سفید مینمایند و ماه را بجهة سفیدی
قمر گویند تحقیقوا انیق بل هو محیط عمیق بر سیاحان دریای حقایق و شناوران عمان
دقایق و دیده وران محیط و الفلک التی تجری فی البحر محجوب و مستتر نماند که بمضمون صادق مشحون
مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان که نهایت صنعت حضرت ایزد سبحان در سیر بحار میباشد
و آنچه از غرایبات که در خاک است اضعاف مضاعف آن در آب است طبق شرح حکمای اهل
بالهام حضرت ملک علام چنین یافته اند که تحت فلک قمر منقسم بچهار قسم میگردد و قسم
هوا و آب و تقسیم آن و خاک است لهذا انبا مناسبت کلام چو ادا قسم خوشتر است بر احوال بحار
نگاشته کلک بدایع آثار میشود که حضرت لطایف بهمتا زمین را کروی خلق فرموده و احاطه است دایره
بزرگ که مرکز ایشان مرکز زمین است تصور نموده اند چنانچه در کتاب کفایة التعلیم مذکور است
اول دایره ایست که خط وی بر دواری زمین میگذشته و از مغرب بمشرق می پیوندد و او را خط استوا
خوانند و زمین را از پهنا بدو قسم راست تقسیم میکند یک قسم را جنوب خوانند و یک قسم دیگر را
چون روی بمغرب آورده باشی قسم جنوب بر جانب چپ باشد و قسم شمال بر جانب راست
و قسم جنوب تمام آب دارد و قسم شمال بیشتر در خشکست برای جای ترکیبات و عمارت اقلیم
در قسم شمالیست که آنهم بعمارات و دوایر نصف النهار و سیم دایره افق است و بطلمیوس در کتاب جغرافیا
که بعد از مجسطی تصنیف کرده مسطور ساخته که عرض معمور در ربع جنوبی قریب بهفده درجه است

[illegible]

در تحقیق اقالیم

و عرض معظم معموره در آن طرف نه یا ده درجه بیشتر نباشد که از ربع جنوبی متصل بربع معموره شمالی در طرف
شرق است موافق تحقیق لباب صناعت بیشتر آن از آب گرفته محض کلام آنکه ربع شمالی نود
درجه است مقدار سی و هشت درجه آباد نیست که در وآدمی را قرار است و این را در عرض بهفت
قسم کرده اند هر قسمی در طول از مغرب تا مشرق و در عرض چندانکه در غایت درازی او در نیم ساعت تفاوت
کند این بنا بر آنست که جمع غایت درازی روز اول آبادانی دوازده ساعت و چهل و پنج دقیقه است
و غایت درازی روز آخر آبادانی شانزده ساعت و یازده دقیقه است پس تفاوت میان اول و آخر
سه ساعت و نیم است و سه ساعت و نیم را چون بر هفت قسمت کنند هر یکی نیم ساعت بر آید پس پهنای
اقلیم اول هفت درجه است و چهل و هشت دقیقه و پهنای اقلیم دوم شش درجه است و پنجاه و شش دقیقه و اقلیم سیم
شش درجه است و چهارده دقیقه و اقلیم چهارم پنج درجه است و هفده دقیقه و اقلیم پنجم چهار درجه است
و بیست و نه دقیقه اقلیم ششم سه درجه است و چهل و هشت دقیقه و اقلیم هفتم سه درجه است و چهارده دقیقه
و طول هر اقلیمی صد و هشتاد درجه است بقسمت نصف فلک و عرض از درجه در اقالیم است
درجه از آن مقدار نوزده فرسنگ است و هر فرسنگی سه میل است و هر میلی چهار هزار ارش معلوم شد
که مبدا اقلیم اول خط استوا است و وسط اقلیم اول غایت ارتفاع آفتاب و اطول نهار باشد
سیزده ساعت بود و عرض شانزده درجه و نصف و ثلث و مبدا اقلیم دوم آنجاست که نهار اطول
سیزده ساعت بود و ربعی باشد و عرض بیست درجه و خمس و مبدا اقلیم سیم آنجا بود که نهار
اطول سیزده ساعت و نصف و ربع باشد و عرض بیست و هفت درجه و مبدا اقلیم چهارم آنکه
نهار اطول چهارده ساعت و ربعی بود و عرض سی و سه درجه و نصف و ثلث و مبدا اقلیم پنجم آنجا
مکانیست که نهار چهارده ساعت و نصف و ربع باشد و عرض سی و نه درجه الا عشر درجه و مبدا

بحر اوقیانوس

دریای اوقیانوس

و بحر اوقیانوس نیز خوانند و گویند این بحر محیط است بربع مسکون و از ارسطاطالیس روایت کرده اند
که دریای اوقیانوس بمنزله اکلیل است ربع مسکون را و دیار طنجه و بلاد اندلس بر کناره این دریاست
و سفن که داخل این دریا شود از کناره آن بسیار دور نشود و از کثرت و شدت موج و تاریکی و بیراهی
بلکه بر کناره آن روند و چون از طنجه و اندلس بطرف جنوب میل نمایند بر مساکن بربر و حدود سوس اقصی
و اودیه و ذوات ... و سفن زنگیان ... و در جنوب خط استوا افتد الخ بسمت جنوب
بگذرد و از آن سوی جبال القمر که مذکور شد و چون بجهت شدت موج کشتی بدان نرود حال اتصال این دریا
از ما وراء جبال القمر بمحیط جنوبی متحقق که بعد از این مذکور شود ظاهر نیست و جزایر خالدات در این دریا بوده
و این دریا چون از اندلس بگذرد بطرف شمال قطعه از آن داخل معموره شود و امتداد یابد بشمال
اراضی صقالبه تا اراضی مسلمانان بلغار و آن را بحر ورنگ گویند و ایشان گروهی مردم مانند مردانه و بلندبالا
که شهرهایشان بر کناره دریاست و طول آن از مشرق بمغرب صد فرسنگ است و عرض از شمال بجنوب
سی و پنج فرسنگ و از دریای اوقیانوس در حوالی اندلس در موضعی که سابقا از بحر قلیس میگفته اند
و بعد از آن بزقاق مشهور شده دریای اندلس منشعب گردیده و این دریا در مبدا انشعاب سه فرسنگ
عرض دارد و در کتب سیاحت مسطور است که در قدیم الایام بر میگان قنطره بوده عریض که از آن گذران
میگذشته و از فارس بطنجه از آن قنطره میرفته اند و اکنون بجهت غلبه آب کشتی سکه زنند که باشد
که بعضی طاقهای آن پیدا باشد و طول این دریا از مبدا انشعاب تا منتهای آن هزار و شش صد فرسنگ است
و عرض آن رفته رفته زیاده میشود تا چون بنصف طول رسد دویست فرسنگ شود و چون
بجهت شام رسد دویست و شصت فرسنگ باشد و این دریا را دریای افریقیه و اندلس و شام و روم گویند
در جنوب آن بلاد مغرب و افریقیه و برقه و اسکندریه و مصر و نیل مصر که از اطول انهار عالم است

دریای روم و شام

و از طرف مشرق و جنوب از خلیج عظیم محیط عالم در می آید که از او بحر شرقی خوانند و محیط شرقی چون این بحر
در ربع شرقی شمالی داخل شود و از خط استوا چهار صد و پنجاه فرسخ در گذرد منقسم شود در انجا دو قسم
یک قسم متصل بمشرق بر هیات مثلث و از او خلیج احمر خوانند ضلع شرقی آن صد و ده فرسخ است از افق
قبة الارض و ضلع غربی آن پانصد فرسخ است چه بر بعد بیست و پنج درجه از مشرق افق قبه تقریب در جهه
و نود فرسنگ است پایان بحر شرقی داخل معموره شده اند و خلیج اخضر یک قسم است بطرف شرق رفته
تا بسیلا که از اعمال چین است طول ان از مغرب صد و هشتاد درجه و عرض آن پنج درجه که صد و ده
فرسخ باشد پس ضلع غربی این خلیج که وتر زاویه تقاطع افق قبه و خط استوا است تقریبا پانصد
فرسخ باشد و این خلیج در اقصای بلاد چین است و آنجه جمعی که گمان برده اند در هند است خلاف
جمهور است قریب باین بحر چون خانفو و خانجو و غیرها از بلاد چین است و قسم دیگر از بحر شرقی
سوی مغرب فرود آید باندک انحرافی بجهت غربی تا بعد او از خط استوا در حدود ده درجه شود
که قریب دویست و هفتاد فرسخ باشد و هم برین بعد بر محاذات خط استوا بتقریب برود تا انجا که انعطاف
سوی مغرب بخط استوا رسیده او چون بر بهاء ان کذاب فرود آید باو رسد و غایت عرض این دریا نهصد
فرسخ است که قریب چهل و یک درجه باشد ششصد و سی فرسخ از جنوب خط استوا است و دویست
و هفتاد فرسخ از شمال آن و طول این بحر سه هزار و ششصد و هشت فرسخ است و این بزرگترین
بحریست که داخل معموره عالم شده و این بحر موسوم بحر جنوبی هم هست و از این بحر سه خلیج
بمعموره عالم داخل شده اول خلیج بربری که از حد و بلاد بربر و زنج است و در ارض حبشیه است
و این خلیج [illegible] و در زمین اکثر ارباب صناعت این خلیج مثلث شکل است
طولش تا شمال صد فرسخ و عرض آن یعنی ضلع متصل بخط استوا موازی بقول جمعی که شکل او مثلث

بقلزم

[illegible]

بقلزم و این دریا را بدین جهت دریای قلزم خوانند و بلد قلزم را لسان البحر خوانند و طول
ضلع سویم از جنوب بشمال چهار صد و شصت فرسخ است و عرض طرف شمالی نزدیک به پنجاه
و چهار فرسخ است و در راس زاویه شمالی عبادان و بصره است و در انجا دجله و فرات هم متسع
انها جبال سلسله و ارزن الروم است برین بحر ریزند و چون از قبحات بر ساحل بر عبادان
روند اول بمسقط رسند الکاه بیله و عمان و بدین جهت این دریا را دریای عمان می خوانند الکاه
بقطیف رسند از ولایت بحرین پس بعبادان و چون کل بلاد و قبایل و احیای عرب مانند حجاز و یمن
و طایف و بحرین و نجد و تهامه و غیرها در میان این خلیج و خلیج احمر افتاده بین الخلیجین با آنکه قریب سیصد
فرسخ باشد جزیره عرب گویند و از عبادان تا بحرین پانزده روز است و از انجا بعمان و از عمان بمهره
یمن و از انجا بحضرموت و از حضرموت بعدن و از عدن بجده هر یک نگاه راه است و از جده بجحفه سه مرحله
است و در ساحل جحفه تا بجار سه مرحله و از انجا تا مدین بیست مرحله و از انجا تا مصر بیست مرحله و از انجا
بکوفه سی مرحله و از کوفه ببصره ده مرحله و این محیط جزیره عرب است و چون از عبادان بسوی
بسوی جنوب بر ضلع شرقی روند اول بمهرویان رسند الکاه بسیاده پس کور سیف پس بسیراف
پس به مانند جان پس بساحل کرمان رسند اعنی هرموز و او در مقابل [illegible] افتاده از ولایت
عمان و بعضی گفته در مقابل صحار افتاده که قصبه عمان است پس بساحل مکران رسند پس بساحل سند
و در انجا مصب نهر مهران است پس بساحل زاویه شرقی این ضلع رسند که می دی قلهات است از اراده
غربی است و در انجا عمارت نیست و لصوص سکنی دارند و کشتیها را از ان خطر است و جهار اراده
شرقی همه کور نشد مسکن لصوص است و بسوی شرق تمایند بر ساحل قسم موازی اول سومنات
رسند پس کنبایت الکاه بملیبار الکاه بمعبر پس بکرور الکاه کورهای [illegible] و سکل دیار کشند
و این جویهای بزرگ باشند که کشتیها از انجا بر ساحل برند الکاه بکاده [illegible] هم از جانب [illegible] است

[illegible]

دریای قزوین

و در بحر زنج جزیره ایست که انرا قنبلو گویند میانه آن و ساحل بحر زنج یکروز راه یا دو روز راه است و آب از این جزیره بحر عمان میریزد و مسافت میان این جزیره و بحر عمان پانصد فرسخ است و این بحار مذکور شده همه متصلند بمحیط و جز اینها نیز بحار دیگر متصله بمحیط است و اعظم ان

بحر خزر است که انرا بحر الیسکون و بحر جرجان و طبرستان و گیلان و شیروان و باب الابواب و خزر گویند چه اینها همه شهرهاست بر ساحل آن و طول این دریا از مشرق بمغرب دویست و شصت فرسخ و عرض از شمال بجنوب دویست فرسخ و دوره آن کم و بیش هزار فرسخ است و چون از آبسکون بطرف چپ روی بمغرب ساحل این بحر روند اول بطبرستان رسند پس بگیلان پس بطالش پس بصحرای مغان پس بشیروان پس بباب الابواب پس بیلاد داغستان پس بهشترخان که اول بلاد روس است و نهر آتل که بزرگترین انهار عالم است و منبع آن کوههای اس و روس و بلغار است و طول آن قریب ششصد فرسخ و عرض آن در حدود دو فرسخ است در قرب هشترخان که ذکر شد بدین دریا ریزد و هشترخان در ما بین شمال و مغرب این دریاست و چون از هشترخان رو بمشرق بر ساحل روند رو بدشت قپچاق رسند پس بر ساحل آن صحرای قپچاق است پس بخوارزم اتصال می یابد باز بآبسکون و دوره دریا همه جا توان گشت مگر بانهاری که درین دریا میریزد که بدون کشتی عبور از بعضی ممکن نیست و نهر کر و ارس که منبع آن دیار ارمنیه و گرج است و نهر سفید رود که منبع آن جبال آذربایجان است و دیگر انهار عظیمه باین دریا داخل شود و دیگر بحرات است در قدر معمور چون بحیره خوارزم که دور آن صد فرسخ است و جیحون که انرا آمویه گویند و فاصل است میانه ایران و ماوراء النهر و سیحون هم داخل

بحرات

قال الرضا ع

قال الرضا ع فكيف اقررتم بالانبياء الذين كانوا من قبل موسى ولم يفلقوا البحر ولم يفجروا من الحجر اثنتي عشرة عينا ولم يخرجوا ايديهم مثل ما اخرج موسى يده بيضاء ولم يقلبوا العصا حية تسعى قال له اليهودي قد خبرتك انه متى جاؤا على نبوتهم من الآيات بما لا يقدر الخلق على مثله ولو جاؤا بما لم يجئ به موسى او كان على غير ما جاء به موسى وجب تصديقهم قال الرضا ع يا راس الجالوت فما يمنعك من الاقرار بعيسى بن مريم ع وكان يحيي الموتى ويبرئ الاكمه والابرص ويخلق من الطين كهيئة الطير ثم ينفخ فيه فيكون طيرا باذن الله تعالى قال راس الجالوت يقال انه فعل ذلك ولم نشهده حضرت رضا ع فرمود پس چگونه اقرار کردید شما به پیغمبرانی که بودند پیش از موسی و نشکافتند دریا را و پدید ننمودند از سنگ دوازده چشمه و بیرون نیاوردند دستهای خود را مثل بیرون آوردن موسی دست خود را در حالتیکه آفتاب تو و نگردانیدند آن انبیا عصا را ماری روان پس یهودی با حضرت گفت بتحقیق هم خبر دادم ترا که هر پیغمبری بر نبوت خود علامات آورد که خلق بر مثل آن قادر نباشند واجب است تصدیق ایشان حضرت رضا ع فرمود ای راس الجالوت پس چه چیز منع کرده است ترا از اقرار بعیسی بن مریم و حال آنکه بتحقیق بود عیسی ع که زنده میکرد مردها را و شفا میداد کور مادرزاد و صاحب برص را و می ساخت از گل مثل مرغ چیزی بعد از آن میدمید در آن مرغ میشد و می پرید آن مرغ باذن خدای تعالی راس الجالوت گفت اینها سحر است گفته شده است که عیسی کرد اینها را و حال آنکه ما خود مشاهده نکردیم او را و حاضر نبودیم

[illegible]

شرح سابقا سمت نگارش پذیرفت که حضرت عیسی ع باذن جناب اقدس الهی چهار مرغ ساخته و دم
جان بخش خود در و دمیده احیا نمود و چهار نفر از اموات را نیز زنده گردانید که یکی عازر بود که وفات
یافته و سه روز از فوتش گذشته بود دوم ابن العجوز سیم دختر عاشر چهارم سام بن نوح و محشی تفسیر کلام
مجید ربانی محمد بن جمال الدین شیروانی گوهر این مدعا را چنین بسلک تحریر کشیده که حضرت عیسی علی
نبینا و ع در زمان جالینوس حکیم ظهور نمود از آنکه آن جناب خبر فایز برتبه نبوت گردید جمعی از مردم نزد
جالینوس رفته مذکور ساختند که شخصی بهم رسیده ادعای نبوت می‌نماید و اعجاز میکند که اموات را
زنده میکند و شفا میدهد که برص را و روشن میکند چشم کور را جالینوس در جواب گفت هرگاه
کور مادرزاد را که علاج پذیر نیست شفا دهد و احیای موتی نماید و برص را نیکو کند بروید ایمان بیاورید
چه کوریکه مادرزاد نبوده باشد علاج او را میتوانم نمود و سوزنی به برص زنید اگر خون از آن آید علاج
پذیر است واما احیای اموات دلیل نبوت است البته باید ایمان بیاورید قال الرضا
عليه السلام ارأيت ما جاء به موسى من الآيات شاهدته اليس انما
جاءت الاخبار من ثقات اصحاب موسى انه فعل ذلك قال بلى قال
فكذلك ايضا اتتكم الاخبار المتواترة بما فعل عيسى بن مريم فكيف
صدقتم بموسى ولم تصدقوا بعيسى عليه السلام فلم يحر جوابا قال
الرضا ع وكذلك امر محمد صلى الله عليه وآله وما جاء به وامر كل نبي
بعثه الله ومن آياته انه ص كان يتيما فقيرا راعيا اجيرا لم يتعلم
كتابا ولم يختلف الى معلم ثم جاء بالقرآن الذي فيه قصص الانبياء

واخبارهم

واخبارهم حرفا حرفا واخبار من مضى ومن بقي الى يوم القيامة ثم كان
يخبرهم باسرارهم وما يعملون في بيوتهم وجاء بآيات كثيرة لا تحصى
قال رأس الجالوت لم يصح عندنا خبر عيسى ولا خبر محمد ولا يجوز لنا ان نقر
لهما بما لم يصح قال الرضا ع فالشاهد الذي شهد لعيسى ولمحمد عليهما السلام
شاهد زور فلم يحر جوابا حضرت رضا ع فرمود آیا دیدی آنچه را که آمد با موسی ع از آیات
مشاهده کردی تو آنچه را که آورد موسی ع آیا نیست اینکه آمده است اخبار از معتمدان اصحاب
موسی که موسی ع این کار را کرد راس الجالوت گفت آری من خود ندیده ام بلکه در اخبار از معتمدان او بمن
وارد شده پس حضرت رضا ع فرمود پس همچنین است آمده شما را خبرهای در پی
بانچه کرد عیسی بن مریم یعنی از احیاء اموات و ابرا اکمه و ابرص پس چگونه تصدیق کردید شما بموسی ع
و تصدیق نکردید بعیسی راس الجالوت درماند جوابی نداد حضرت رضا ع فرمود و همچنین است امر محمد
یعنی نبوت آن جناب ص و آنچه که آمد با و بعض از معجزات و آیات و علامات رسالت که آنحضرت
ص آورد و امر هر پیغمبری که مبعوث ساخت جناب اقدس الهی آن پیغمبر را حضرت رضا ع فرمود
و از جمله نشانهای رسالت آنحضرت این بود که آنحضرت ص بود یتیم و بی پدر و بی چیز بود
و شبان و مزدگیر بود نخوانده بود کتابی را و گفتگو نکرده بود و نرفته بود بسوی تعلیم کننده و یاد دهنده
بعد از آن آورد قرآن را که مشتمل است بنقلهای پیغمبران و مشتمل است بخبرهای ایشان حرف حرف
و خبرهای کسانیکه گذشته اند و کسانیکه باقی اند تا روز قیامت و بود حضرت ص که خبر میداد
مردم را با مور پنهان ایشان و خبر میداد مردم را بانچه در خانه‌های خود میکردند و آورد علامات بسیاری

که از کثرت نمیتوان شمرد گفت راس الجالوت صحیح نیست در نزد ما خبر عیسی ع و نه خبر محمد ص در جایز نیست اینکه
اقرار کنیم بامعینی مجهول بسبب اینکه بصحت نرسیده است در نفوس ما حضرت رضا ع گفت پس شما انکار این شهادت
داد از برای عیسی و از برای محمد علیهما السلام ش هر دو دروغ است پس راس الجالوت درماند و نتوانست جوابی داد
فبهت الذی کفر یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون **شرح** نبی در لغت
عرب مشتق است از نبوه بمعنی ارتفاع و بلندی یا مشتق است از نبا بمعنی خبر زیرا که در معنی اول غرض است
که پیغمبر بلند مرتبه است و در معنی ثانی خبر دهنده است و نبی کسی را گویند که جناب اقدس الهی را ببلکه باشد او سلا
بردمان و خبر رساننده باشد از جناب احدیت بجواب وحی والهام و رسول کسی است که آنچه درباره نبی مذکور
شد درباره او محقق و جبرئیل با وحی والهام آورد و ایضا رسول کسی را گویند که ابتدا مبعوث بشرعی یا ناسخ
بعضی احکام شریعت سابقه بوده باشد و اگر کتابی براو نازل شده باشد او را رسول صاحب
کتاب نامند و مهبط فیوضات قدسی مولانا محمد باقر مجلسی قدس الله روحه فرموده که فرق میان نبی و رسول
بوجوه مختلفه ذکر شده بعضی گفته اند رسول آنست که ملک در بیداری براو نازل شود و نبی شامل آن است
که در خواب براو نازل شود و بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آن است
که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول آنست که کتابی داشته باشد و نبی شامل آن است
که حافظ شریعت دیگر بوده باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسمند
پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده و بر دیگری مبعوث نبوده و پیغمبری بوده است که در خواب
میدیده و صدای ملک را می شنیده و در بیداری ملک را نمی دیده و مبعوث بر احدی نبوده و
براو امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده مثل لوط که تابع ابراهیم ع بوده و پیغمبری بوده
که در خواب میدیده و صدا می شنیده و ملک را میدیده و بر گروهی مبعوث بوده

اما

اما تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده مثل یونس ع و آنکه در خواب میبیند و صدا می شنود و ملک را در بیداری
میبیند و خود صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی
آنست که در خواب می بیند و صدای ملک را می شنود اما ملک را در بیداری نمی بیند و رسول آنست
که صدا را می شنود در خواب و بیداری ملک را می بیند و امام صدای ملک را می شنود و او را نمی بیند
انتهی و بعضی و در اولوالعزم میانه عامه و خاصه اختلاف است بعضی میگویند شش نفرند نوح
و ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و ایوب و بعضی میگویند چهار نفرند ابراهیم و نوح و هود و محمد و سیدی
در شرح دیوان گفته که اولوالعزم جماعتی هستند که بعد از تبلیغ رسالت مامور شده اند بقتال و جدال و آنچه
مذهب حق علمای امامیه است آنست که اولوالعزم پنج نفر بوده اند اول نوح دوم ابراهیم سیم موسی
چهارم عیسی پنجم محمد ص چنانچه در حدیث ما از ائمه هدی علیهم السلام مرویست که هر پیغمبری که بعد از نوح ع بود
تا زمان حضرت خلیل الرحمن تابع شریعت او بود و بعد از ابراهیم تا زمان موسی پیغمبران تابع شریعت او
بودند و هر پیغمبری که بعد از موسی تا ایام عیسی ع آمد همه تابع شریعت او بودند و هر پیغمبری که بعد از عیسی تا زمان حضرت
خاتم الرسل ص بعثت شد تابع شریعت آنحضرت و متابعت رفتار آن جناب بوده اند و اما عدد انبیا
آنچه مشهور و معروف است یکصد و بیست و چهار هزار نفر بوده و مؤید این نیز احادیث بسیار وارد شده
و مخفی نماند که چنانچه در نبوت شریف است از آیات و اخبار و احادیث ائمه اطهار و حکایات
مورخین و متتبعین آثار نیز از پیوسته که آن جناب قبل از بعثت امی بوده یعنی که درس نخوانده
و نزد کسی علم نرفته و خطی ننوشته و از علوم متقدمین خبری ندانسته نهایت حسن خلوص ریاضت
پوشیده بهمه این مراتب دانا و بعلوم متقدمین و متأخرین و اخبار آینده گویا گردیده و قرآن را که در فصاحت
و بلاغت در نهایت کمال است بالهام حضرت ملک علام زبان معجز بیان خود جاری ساخت

تحقیق لفظ نبی

فرق میان نبی و رسول

بیان اولوالعزم از انبیا

عدد انبیا علیهم السلام

امی بودن حضرت پیغمبر

ستاره بدرخشید و ماه مجلس شد دل رمیده ما را رفیق مونس شد نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد و از ابن السکیت که از علمای اهل سنت است مرویست که بحضرت
حضرت رضا عرض کرد که چرا حق سبحانه موسی را ید بیضا و عصا داد و عیسی را بطب و بستار
و سیمرمار ابنجی معجزه عطا کرد حضرت فرمود که خدا چون موسی را فرستاد اهل عصرش سحر
غالب بود و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را عصا کرامت فرمود که ابطال
سحر ایشان نماید و حضرت عیسی در زمانی مبعوث گردید که فتنها زمن و بلاهای عظیم در آن زمان
بهم رسیده بود و مردم بطبیب بسیار محتاج بودند و اطبای ماهر بودند پس او را بمعجزه احیای
اموات و ابراء اکمه و ابرص فرستاد و سیمرمار ادر زمانی مبعوث ساخت که مدار اهل عصر بر خطبها
و کلمات بلیغه بود پس آن حضرت از کلام الهی و مواعظ و احکام جبرئیل خدا آورد که ایشان
عاجز و قاصر و معترف گردیدند و حجت خدا بر ایشان تمام گردید و دیگر شرایع آن حضرت تمامی
بر حکم بالغه است و در هر یک اسرار بسیار منطوی است و بعضی از آن اسرار را عقول ناقصه
بشری و بعضی را نیز حضرات ائمه اظهار فرموده لهذا بعضی را ما ذکر خواهیم کرد و آن اسراری که معلوم
عاقل دانا چه افلاطون و ارسطو در آن عاجز است چه جای آنکه کسیکه در سن کودکی تمام اوقات
مصروف بتحصیل دانش نکرده چگونه تواند که اینهمه امور را موافق عقل و حکمت قانون گذارد که
وضو که یکی از جمله اعمالست که اکثر عبادات بدون آن میسر نمیشود چندین حکمت در شستن اعضای
مخصوصه منظور است و این معنی را از همین باید بلکه جمیع ارباب دانش که غور در حقایق نموده اند
چنانکه سید المحققین میر صدر الدین منصور در مرات الحقایق و مجلی الرقایق آورده که مسامات
و جمیع اطراف بدن مشغول بدماغ و آن موجب تصاعد بخارات ردیه بدماغ میشود
وآن

و آن باعث تشویش ارواح نفسانیست و این تشویش مانع توجه تام بجانب روحانیت و بار کردانیدن عنان
نفس است با موجبات آب حاصل و آب طبیعت و در و اعصاب کثیره که نابت است از دماغ و منشعب در اطراف
اعصاب چون مکیف بکیفیت شد اصل آن نیز مکیف میشود با آن و بواسطه اینست که مشاهده میکنی که بدین
اطراف از طبیعت دماغ منتها بدارین ظاهر میکردد سرد میشود و در حقیقت غسل جنابت ماء منها که نابت است
در طب که حرکت جماعیه مولد عرق و دلیست که خارج میشود از اعماق بدن از قطرهای بدن و آب تعارف
خارج میشود پس غسل آن واجب است و علامه مجلسی استرابادی در حواشی کتاب استبصار شیخ طوسی حکم کرده
کلک بدایع نگار نبهه که خاتم المجتهدین زین الملة و الدین شهید ثانی طیب الله رمسه در بعضی از رسائل خود
کراهت جماع در دو ساعت نموده و بعضی متقدمین ذکر کرده اند و در طب کسیکه وطی نماید در زمان حضور زنان در برابر
هست از آنکه ولدش به مرض ابنه مبتلا شود بجهت آنکه جماع هر چند قضیه باشد در فرح بسیار نهایت در اخلاط از آن
بجا طی آورد و آن فضل است که ملکه او کیفیت است پس مرتسم میشود آن صورت در خیال او و ولدی
که متولد میشود جوان آن امر ضمیمه میباشد و در اسرار هر یک از ارکان شرع که قرار احادیث وارد شده
و اکثر در کتاب علل الشرایع مذکور است چون سخن باینجا رسید چند کلمه مرقوم قلم کرد اما اخبار که حضرت
با سرار مردم بیاوراز حد و حساب که از آنجمله در کتب احادیث واقع شده است که گروه
عبد القیس بخدمت آنحضرت آمدند و چون مطلب ایشان حاصل آمد حضرت فرمود که خرمای بلاد خود همراه
دارید پس و دید هر یک از ایشان نوعی از خرما آوردند حضرت نام آن و ما را تمام فرمود ایشان
گفتند که خرمای بلاد ما را از ما بهتر می شناسی پس حضرت خصوصیات زمینها و خانهای

الیت تراباں فرمود گفته‌اند مرتو بلاد دخانهای ما را دیده حضرت فرمود هرچه از پیش برداشته‌اند فرا [illegible]

پس یکی از ایشان برخواست و گفت خالویی دارم دیوانه شده است حضرت او را طلبید و دستش را

گرفت و سه مرتبه فرمود که بیرون رو [illegible] همان ساعت عاقل شد و گوسفندی با خود داشته

حضرت گوش آن را در میان دو انگشت خود گرفت و فشرد بشکل داغ علامتی در آن پیدا شد

و فرمود که بگیرید این را که این علامت در گوش فرزندان این گوسفند خواهد بود تا روز قیامت

و هنوز در گوش اولاد او این علامت هست تا باینجا [illegible] حضرت بود [illegible] حالات

امامت آن جناب در این فقره حدیث شریف گفتگو بهربذ اکبر [illegible] تتمه عبارت حدیث

ثُمَّ دَعَا بِالْهِرْبِذِ الْأَكْبَرِ فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبِرْنِي

عَنْ زَرْدُشْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ مَا حُجَّتُكَ عَلَى نُبُوَّتِهِ قَالَ إِنَّهُ

أَتَى بِمَا لَمْ يَأْتِنَا بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَمْ نَشْهَدْهُ وَلَكِنَّ الْأَخْبَارَ مِنْ أَسْلَافِنَا

وَرَدَتْ عَلَيْنَا بِأَنَّهُ أَحَلَّ لَنَا مَا لَمْ يُحِلَّهُ غَيْرُهُ فَاتَّبَعْنَاهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَفَلَيْسَ إِنَّمَا أَتَتْكُمُ الْأَخْبَارُ فَاتَّبَعْتُمُوهُ قَالَ بَلَى قَالَ فَكَذَلِكَ سَائِرُ

الْأُمَمِ السَّالِفَةِ أَتَتْهُمُ الْأَخْبَارُ بِمَا أَتَى بِهِ النَّبِيُّونَ وَأَتَى بِهِ مُوسَى

وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَا عُذْرُكُمْ فِي تَرْكِ الْإِقْرَارِ لَهُمْ

إِذْ كُنْتُمْ إِنَّمَا أَقْرَرْتُمْ بِزَرْدُشْتَ مِنْ قِبَلِ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ بِأَنَّهُ

جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ فَانْقَطَعَ الْهِرْبِذُ مَكَانَهُ بعد از ان خواند حضرت رضا ع

هربذ اکبر را پس فرمود حضرت رضا ع بهربذ اکبر که خبر ده مرا از زردشت آنچنانکه گمان می بری

تو

تو که او پیغمبر است چه چیز است حجت تو بر پیغمبری او گفت هربذ اکبر بدرستیکه زردشت آورد بما

از معجزات چیز چندی که احدی پیش از او نیاورده بود با آنکه پیش از او ما نبودیم او را ولیکن خبرها

از گذشتگان و پیشینیان آمده است بر ما باینکه او حلال کرد از برای ما چیزی را که حلال نکرده بود

او را غیر او پس تابع شدیم ما او را حضرت رضا ع فرمود آیا نبود اینکه آمد شما را اخبار پس

تابع شدید او را گفت هربذ اکبر آری حضرت رضا ع فرمود پس همچنین است سایر امتهای

گذشته که آمد ایشان را اخبار آنچه از معجزات که آوردند پیغمبران و آورد موسی و عیسی و محمد

صلی الله علیه و آله پس چه چیز است عذر شما در ترک اقرار از برای آن انبیای سابقه که اخبار

رسیده است بما که معجزات آورده اند زیرا که نبودید شما که اقرار کردید بزردشت از جهت

خبرهای پی در پی که آورد زردشت بچیزی که هیچ نیاورده بود او را غیر او یعنی شما چه عذر دارید

که اقرار نمیکنید باینکه هرگاه اقرار شما از راه اخبار متواتره بوده بزردشت که معجزات از برای

شما آورد پیغمبران سلف نیز معجزات آوردند و اخبار متواتره بنبوت ایشان هست فانقطع

الهربذ مکانه یعنی هربذ ماند در همان جا و ساکت شد و الحمد لله رب العالمین **شرح** سابقا قلم

حقیقت نگار در تحقیق احوال زردشت بعضی از مذاهب مجوس بدانکه رساله مرقوم نموده که روایات

بسیار در باب اصول دین خود می گویند و در احادیث ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار

وارد شده که زندیقی از حضرت امام بحق ناطق ابی عبدالله جعفر صادق ع سؤال کرد که مجوس

در زمان خود نزدیکتر بودند بدین حق و صواب یا عرب در جاهلیت حضرت فرمودند

که عرب در جاهلیت نزدیکتر بودند بدین حنیف از مجوس از آنکه مجوس کافر شدند

[illegible]

بجمیع انبیا را انکار کردند کتب را و براهین را واخذ نکردند چیزی از سنن و آثار انبیا را و مدرسیکه
کیخسروی با شاه مجوس در زمان پیش تعلق رسانید سیصد پیغمبر را و منها مجوس غسل
نمیکنند از جنابت و عرب غسل میکردند و غسل کردن از خالص شرایع بر حق است و مجوس ختنه
نمی نمایند و حال آنکه او از سنن انبیاست و اول کسیکه ختنه فرمود حضرت ابراهیم علیه السلام بود
الحدیث و در کتاب تبصرة العوام مذکور است که مجوس را مذهب آنست که عالم را دو صانع
میباشد یزدان و اهرمن یزدان خدای تعالی را گویند و اهرمن شیطان را و گویند چون خدا تعالی
عالم را بیافرید اندیشه کرد و فرمود که مبادا مرا ضدی باشد که عدو من بود سلطان از فکر
وی پدید آمد و بعضی گویند یزدان تنها بود او را وحشتی پدید آمد فکری بکرد اهرمن پدید آمد
اهرمن بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرد یزدان را بدید بر جاه و منزلت او حسد برد و شر
و فساد در وی پدید آمد یزدان ملائکه را بیافرید تا لشکر وی شوند و خود و لشکر با اهرمن
جنگ کرد جنگ در میان ایشان مدتی کشید چون یزدان نتوانست منع اهرمن کردن بیکدیگر
صلح کردند و شمشیرها پیش هم نهادند و قومی گویند پیش ملائکه نهادند بشرط آنکه اهرمن در عالم
باشد و آن مدتی را معین کرده بودند هر کدام که عهد بشکنند پیش از آنکه مدت بآخر
رسد او را بشمشیر خود بکشند و چون مدت بآخر رسد اهرمن از عالم بیرون رود چون وی
بیرون رود عالم محض خیر بود و شر و فساد باقی نماند و بعضی از ایشان گویند اهرمن
نه جسم است اما یزدان جسم است و گویند یزدان مطبوع است بر خیر و شر از او نیاید
و اهرمن مطبوع است بر شر و خیر نتواند کرد و هر چه خیر است از یزدان حاصل می شود
و هر چه شر است از اهرمن و همه عبادتهای ایشان آن وقت درست بود که روی بسوی گاو

بشویند

بشویند پس عبادت کنند و ایشان وطی با در و خواهر و دختر و عمه و خاله و امثال ایشان را بر اینجمله را
حلال دانند و مجوس گویند شرع مباح کرده است و گویند هر فرزندی که از اینها بزاید در ادراک شرف
تفاوت بود و فرزندی که از مادر و خواهر آید شریفتر بود از آنکه از خواهر آورد و در کتب [illegible]
روزان گفته که آخر اسفندارمذ ماه را جهانبار گویند و گویند درین روزها خدای تعالی جهان را بیافرید
و در آن خیرها و فرستاد [illegible] و غرض از این جهانبار گاهنبار است بکاف فارسی و حرکت ها و سکون
نون و گویند واضع این زردشت حکیم بود و این شش گاه را [illegible] شش روز که در کلام یزدان و کتاب آسمانی
ذکر شده حیث قال عز من قائل خلق السموات و الارض فی ستة ایام وضع کرده و موافق آنچه در زیج
خواجه نصیر قدس سره و زیج جدید ایلخانی مرقوم است اول گاه اول یازدهم دیماه است و [illegible] یزدان
درین روز آسمانها را آفرید و اول گاه دویم یازدهم اسفندارمذ و درین گاه آب را خلق فرمود و اول
گاه سیم بیست و ششم اردیبهشت ماه است و درین گاه زمین را بجا کرد و اول گاه چهارم بیست و ششم
خرداد ماه است نبات را درخت حیات بپوشانید و اول گاه پنجم بیست و [illegible] شهریور ماه است
درین گاه بهایم و حیوانات جنبنده را بمراتب وجود رسانید و اول گاه ششم [illegible] ماه است
درین روز [illegible] از دریای عدم بساحل وجود کشید و در فرهنگ [illegible]
که حق تعالی عالم را بشش روز آفرید هر اول گاهی نام دارد و بتعظیم هر اول گاهی پنج روز جشن
نمایند و مهمانیها سازند و از قراری که در زند مرقوم است گاه گاهنبار اول را نام [illegible]
[illegible] است [illegible] باشد یعنی [illegible] اردیبهشت و گاه هنبار دویم که نام آن
[illegible] است و آن [illegible] از تیرماه و گاه سیم که آن را [illegible] گویند روز [illegible]
بیست و ششم از شهریور ماه [illegible] و گاه چهارم [illegible] گویند [illegible]

دهٔ پنجم موسوم است بمیدارمیشا نزده هزار و دویست و هشت است و گاه ششم سمیدم با همیسمدم است و آن
اول روز در خمسهٔ مسترقه باشد و در کتاب زند مذکور است که مجموع حیوانات چرنده و پرنده دویست
و هشتاد و دو نوع باشند یکصد و هفتاد چرنده و یکصد و ده پرنده و فاضل مرحوم میرزا محمد رضی طاب ثراه
در شرح سی فصل نسخ ... نوشته و نام ماه قدما حکمای الهیین و اساطین فضلای متقدمین
نظر بفهم ابنای عصر و اینکه جواهر زواهر حقایق دست فرسود خرف جاهلان لب طاکتی نگردد
و از قیمت ناشناسی آن گروه بازارش شکسته نیاید بجهت عدم خوض در غمرات معانی و غور در دقایق و
حقایق آن حمل بر سوء اعتقادات ننمایند اکثر دقایق علوم و غوامض اسرار را بعنوان رمز ادا
ادا کرده اند و بتمثیلات و حکایات و تشبیهات و اقناعیات اکتفا کرده تا گوهر طرازان بحار
حقایق از آن ظواهر بسواطع پی برند و عوام و جهال افسانه بلکه از خرافات انگاشته از ادراک
حقیقت آن مایوس گشته سمند فکر در میدان درک معنی آن نتازند و بدین سبب عوام در هر وقتی
از ایام بجهت انعام همین محسوسات را دریابند آن هم دریافتن نه در خور واقع و نه ادراک نه موافق
نفس الامر آن رموز و اشارات را که در لباس افسانه و حکایات بیان شده محمول بر ظاهر
دانسته و حقیقت پنداشته بلکه ظاهر از ادراک نیز نکرده مرور دهور تحریف عظیم در آن
راه یافته چون از زبان قومی بزبان گروهی نقل شود بیکبارگی در لباس الفاظ بهایی که صریح
دلالت بر مقصود نداشته باشند و از آنجمله است اکثر خرافات که در عجم بر زبانها
مذکور و بر صحایف کتابها مسطور است و اینکه در میانه اهالی فارس حکایات را استخفین

و علمای ربانیین بلعده اسناد گشته و موید این عبارت آنچه از رسول عربی و عجمی صلی الله علیه و آله
منقول است که لو کان العلم فی الثریا لنالها رجال من العجم و راقم الحروف معروض میدارد که در هر فرقه نیک و بد
و فهیم و غیر فهیم بوده و شکی نیست که اکثر قوانین و قواعد را در ازمنهٔ سابقه حکما و للات کمال وارد نموده اند
مثلا امثال اینکه در نظر با چندان وقعی نداد و بهایت انکار نا ملایمی شود معلوم میگردد و فی الجمله
از للات کمال ایشان بتخصیص در تحصیل علم نموده و در نکات که در رکات سطور است معلوم
می شود که صاحبان کمال و خیال در ایشان بوده و تحقیقات حال نیز از وجود ایشان عرصه ظهور
خالی نباشد امید که حضرت اقدس الهی اسیای زمانه را بوجود للبات افکار و صاحبان شرایع
حقه و پیروان ملت ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار معمور گرداند بمحمد و آله الابرار **خاتمه**
مسکی و کلام عنبری جمع طرازان گلستان نکته پروری و باغبانان بوستان سخنوری
در سوابق زمان و سوالف دوران از ریاحین و گلهای رنگین حقایق ابر رشته تالیف دسته دسته
بسته و فراهم می نموده اند و یاسمین عنبرین دقایق را چون مروارید ثمین در سلک تصنیف منتظم میکرده اند
و مانند جلوه آرایان عرایس و ابکار بزم ارم نظم کلام را بجمیع صورتها و انجام افکار را آراسته
و بکواعب الفاظ رنگین و معانی نمکین پیراسته و باده مداد اقلام عذوبت انتظام شان
از شراب ناب لطافت لبریز و هوای عنبر برای ارشایم انفاس قدس اساس ایشان
عبیر بیز نکهتی که از هر فصلی از کتب ایشان فصل بهار کیفیت که چهرهٔ شاهدان ولدان مخلد
معنی و مضمون طراوت و لطافت فزوده و هر یک از رسائل ایشان در گلزار پروری

طلبهٔ علوم گشته‌اند و آبیاری خامهٔ بلاغت ختامه جدولی از هر سطر افادات خود گشت زار تشنه
لبان رحیق تحقیق جاری می‌ساخته‌اند و بصیقل تحقیقات شریفه مرایای قلوب را از زنگ
تشکیکات زدگی پرداخته‌اند همواره جرعه نوش بادهٔ کامرانی و دست در گردن عروس مانوس شاهد
مقصود کامیاب مطالب بوده و مرفه الحال و فارغ البال از تشویش رسیدن روزی از ممر حرام و حلال
می‌بوده‌اند و مثل این گرفتار نسبت بحر حیرانند و سرگردان وادی سرگردانی هم با تراکم ظلمات
تاریک پریشانی و غیاهب علائق و عوائق جسمانی هم بمضمون ظلمات بعضها فوق بعض به بینه جهالت
و نادانی سرگرفتار است و در دریای توزع بال و بی سر و سامانی هم مصداق مصدوقه یغشیه
موج من فوقه موج من فوقه سحاب با وجود اتصاف بعدم فطانت و ادراک محاط از آسته
است سباح و در بیدای نابیدای بی انتهای غم سیار است چگونه بدست اندیشه دیگر عقدهٔ شگفته
معانی جدیده را تواند چید و چه سان بسر انگشت تدبیر برقع کشای مرغوله مویان دقائق تواند
گردید من هم خود گرفتار سردسیر گمنامی و اسیر شهر بی‌سرانجامی میباشم چگونه گلشن زار
خاطرم شگفتگی آغاز نهد و مرغ دل اجنحه صفیرم در فضای صحن سرای پرواز نماید از ال جمیل همت
سپهر زنگاری بی‌عذاری بی نخورده و کهنه محور دوار زمانه طرفه ابواب حیل در هر دم بر رویم گشوده
بخت بد در پس دیوار آهنینم نشانیده و طالع زبون برادر به جولم کشانیده نیست و امن و راحت
سالیست هم درین سرای سپنج ما کره هیچ نه و با این روزگار غدار نابه دار هم کاخ میباشم
هرگز روی بشاشتی هم دلم را خرسند کرده ندیده‌ام و در صبح دم از دهام خویش هم سنگ است
مرام

مرام کردم نه شنیده‌ام بلکه بنا بر تغلیب میتوانم گفت هم مهمانان خوان وجود در بیندم زمزمهٔ طربی از او نشنیده‌اند
و آثار محبت و مهربانی طفلان عرصهٔ ایجاد از دایهٔ زمانه بغضی‌اند بلکه نونهالان محفل هستی از بار گران اشک
خمیده‌اند و بلبلان عرصهٔ گلستان زندگی از دم سرد تپش در گوشهٔ انزوای ملالت چغد آسا خزیده‌اند
امهات سفلی چنان با موالید خود کم لطف شده‌اند هم با جنین پستان احسان از شیر امداد خشکیده‌اند
و آبای علوی بخوی نامهربان گردیده‌اند هم دست بسته رضیع مهد خاک سوار بند و در بند تنگدستی حسرتها نشستند
مصداق مصدوقه یوم یفر المرء من اخیه ظاهر شده اگر فی المثل مجنون عاری را دست بدامن لیلی
بسکه گرفتار شکنجهٔ دهر است در حضور لیلی تجاهل طرفش نماید و اگر فی الفرض فرهاد کوهکن شیرین شکر دهن را
ملاقات نماید از بس زهر ناکامی روزگار در مذاق جانش جا گرفته ادراک لذت حضور او ننماید
از لفظ عالم که مرادف بجز قسما چیزی باقی نمانده و زمانه احدی را بر خلاف شادی نخوانده و لنعم ما قیل شعر
سپهر چیست در فیض ابجان بسته است بر عالم هم سیلاب بهاری زبنیاد نو لب جو را ادخجر راز
در کتاب لمع العنیبیات بر رشتهٔ تحریر کشیده هم ارسطو مکتوبی با سکندر ذو القرنین و مراسله‌ای بسلطان
ابی الفقیس قلمی نموده هم سه آسمان سریر دولت ای ملوک ای در اعراض اقالیم سبعه مشهور و معروف و صلابت
شان و عظمت ملوک بابل و در السنه موصوف میان چهار قسمت طایفه زیب نشین کان اورنگ
هندوستانند که ابواب لذات جسمانیه و تنعمات دنیویه را بر روی خود در حبت خود بسته‌اند
و میگویند هر کسیکه در دنیا بتعب و محنت گذراند در آخرت براحت جاوید خواهد شد و در کتاب منعم
خواه ابد الاباد لیو حرم ملوک عجم هم و ازان کلاه کیانی و صاحبان سریر عظمت و جهانبانی

مکتوب ارسطو با سکندر

می‌باشند رفتار ایشان چنین است که اوقات لذات جسمانیه را بر روی خود در عشرت خوش گشاده و صلای
عیش و نوش در بن عاریت سرای جهان داده و جمله اوقات روح افزای ساقیان سیمین تن و شکرلبان
سیب ذقن سرمست مدام و پیوسته از خوان نعمات [illegible] ان نصیبهای تمام اندوخته و میگویند که لذات
حقیقیه لذات جسمانیه است و لذات روحانیه خیالات ضعیفه است و قسم سیم سلاطین عظیم القدر جلیل المقدار
یونان زمین است مثل ظاهرا روم و فرنگ که با وجود سلطنت ایشان در ما سوای لذات جسمانیه ابواب بر روی خود بسته
و بر روی رعایا و برایا هم در داد [illegible] کار نیکو شگفته و سخاوت ایشان مثل بحر [illegible] ایشان گفته‌اند
که سلطان در زمین نایب خدا است و حق تعالی خوان احسان بر روی عالمیان عطا کرده که از ما نعم
الطعام او سیر اند و او خود محتاج است از اکل ایشان پس ما هم سلاطین نیز بقدر قوت لایموت صرف
رسانیده انواع اطعامات بالنسبت بر رعایا بعمل آورد و قوم چهارم خواقین توران و خوانین
ترکستان اند و ایشان نیز ابواب لذات را بر روی خود گشوده در عشرت خود سعی نموده‌اند و در بین [illegible]
غرض از ذکر این مسالک در این مقام آنست که بعد از آنکه سلاطین جنت مکین صفویه انار الله برهانهم
که مروج دین مبین و باعث آسایش اهل ایران زمین بودند پیمانه دولت پر شده بمضمون و تلک الایام
نداولها بین الناس اساس سلطنت ایشان منهدم گردید تا در سنه [illegible] زینت آرای اورنگ
ایران و وارث کلاه کیان و تاج بخش ممالک هندوستان و برهم زن سلاطین روم و
ترکستان شده کوکب جلالش از افق صاحبقرانی دمید اگر بفرض وقوع این مثال شیوه
سلاطین ترک را شیوه خود شمار [illegible] رسم ضحاک [illegible] را آب و رنگ داده آخر زمانه چهره جهان

بابنای

پی بنای واژون [illegible] روزه و سرسبزیت مضمون [illegible] بیک کوشش چرخ نیلوفری نه نادر بجا ماند
و نه نادری [illegible] بیک گردش او را با منسوبان روانه سرای آخرت گردانید و دولت او از جلوس
همنیفار الحجریه ما وقع یکهزار و یکصد و چهل و هشت بود تا بحال تحریر که یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت است
و بیست و چهار سال میشود دولت او [illegible] سال بود تمام اهل ایران از [illegible] ظلم
و طغیان او بجان آمده استیصال سلطنت او و اولادش را از حضرت ایزد منان خواهان بودند
آخر بمضمون آنچه کند دود دل مستمند آتش سوزان نکند با سپند تیر دعای فقرا بهدف اجابت
مقرون گردید از تاریخ فوت او تا باین اوقات رعایای ایران زمین با فرصت نفس کشیدند
نبوده بدون اغراق در عرض [illegible] سال [illegible] ساعت [illegible] کین [illegible] زمین بر رفاه تکیه [illegible] نشسته
و پرده گیان سرادق عصمت که چشم نرگس [illegible] را [illegible] نامحرم [illegible] اسیر ادنی و ادانی
[illegible] و ترکمان گردیدند و بنات حرم خاندانهای عظیم بمصداق در سلک حور عین کامثال اللؤلؤ
المکنون منتظم بودند به ارادل ناس [illegible] بقید بندگی و کنیزی کشیده شدند و در هر قریه
بمضمون ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی هر روستایی [illegible] بر در خود [illegible] ادعای [illegible]
و هر روزی [illegible] در عرصه جهان [illegible] جلوه [illegible] میکرد [illegible] چون
شود شب پره باز بگر میدان شود و ادعای [illegible] و بخت [illegible] و [illegible] و چنگیزی و تیموری
کرده دست ظلم و تعدی می‌گشودند مساجد و معابد خراب و اشخاص شرع مقدس [illegible]

[illegible] ایران [illegible] عطا [illegible] [illegible] زمین [illegible] [illegible]

کشته خاطر طاقت اهل علم با ثبات جمع حال شده جمعی بمحصول و لکل فرقة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا
قومهم در بعضی از ولایات متوجه تحصیل معارف بعد از چندی و گرسنگی از جهان فانی روانه گردید
از ما نیز بر فائده و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون کامیاب شده و برخی از رعایا و برایا که معصوبکی
کلام اعجاز مشحون حضرت ادریس ع من لم یسکن موضعا فیه سلطان قاهر و قاضی عادل و طبیب حاذق
و سوق قائم و نهر جار فقد ضیع نفسه و اهله و ماله که در کل این ممالک جنت مسالک بی نوال شده
بود دست تمنا بدرگاه ایزد یکتا گشوده بمفاد ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها فرار
از این ولایات را سئوال نموده بولایات بعیده فرار نموده و جمعی که مانده اند بعد گرفتار گرداب آشرار
گردیدند هر کف خاک ولایات این سرزمین که جلوه نگارخانه چین بود به باد تاراج رفته
و هر مشت غبار این دیار که خمیرمایه خلد برین بود نسیم سان [illegible] رفته عراق عجم علی الخصوص
اصفهان ارم قوام که سامان شکفتگی صد بهار در جبین داشت چنین از صرصر حوادثات
حوادثات زمانه آب و هوایش تغییر و بنحوی دلگیر شده که بهارش بفصل خزان نیز نتواند رسید
و قزوین جنت قرین که بمفاد قزوین باب من ابواب الجنة بهشت آئین بود ویرانه ترین گردیده
حال درین ایام از یمن عدالت و رعیت پروری شهنشاه کامران سکندرشان سلیمان مکان کیوان
پاسبان وکیل جلالت و عظمت نشان فی الحقیقة رفاهیتی بهم رسیده امید که جناب اقدس الکریم
الطاف نامتناهی خود را از جمیع بندگان خود دریغ ندارد و راقم الحروف را غرض از این
که این حدیث شریف بسر انگشت خامه پرده اغلاق از چهره شاهدان غوامض حل [illegible]

عمران

عمران صائبی که بمفاد ان حدیثنا صعب مستصعب قرین و از جمله متشابهات احادیث
و اخبار ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین میباشد و رهنماید و با عدم فصاحت درین باب ابواب
ایضاح گشاید و خود نیز درین امر متامل می بود که علمای اعلام در حل اغلاقات آن بعجز و قصور
اعتراف نموده لهذا تو که رتبه خوشه چینی خرمن اولی الالباب مکان داری چرا مستحق قدم بطریق
تعمیقش گذاری و همت خود را بر رفع اغلاق قفلش گماری قدوه حلال المشکل الاحوال جناب مقدس القاب
سید العلماء المتاخرین آمیر سید حسین سبزواری دام ظله العالی بجهه آنکه در ان حدیث شریف بعض از مطالب
غامض است که باید [illegible] از ناس بقدر عقولهم بزبان فارسی رسم فرمعنه و نظم برای فلا
و ناسازی زمانه راقم الحروف این معنی را اغتنم دانسته بهمین اختصار شد امید که جناب
اقدس آن بمفاد من یتوکل علی الله فهو حسبه عنایتی فرماید و بمؤدای اذا اراد الله شیئا هیا اسبابه
وسایلی کرامت فرماید که تواند بشرح حدیث مزبور کما هو المنظور پرداخت و بعنوان عجیبه
بنحوی که مفهوم گردد بطور محدثین ان شاء الله تعالی بشرط حیات لوای فصاحتش افراخت والحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
الطبیب الطاهر ابن محمد حسین [illegible] الدائرة الفانیة [illegible] مؤلفه
الوضیع ابن بهاء الدین محمد الحسینی محمد شفیع [illegible]
[illegible] وستر عیوبه [illegible] ولوالدیه وکان الاختتام
رمضان المبارک من شهور سنه [illegible]
[illegible] ۱۲۲ [illegible]

الفبای خط یهو[illegible]

ا ب ر غ د ه وز ح ط ی ک ك خ

א בּ ג גּ ד ה וז ח ט י כּ כ ך

ل م ن ن س ع ف ض پ پ ص ص

ל מ ם נ ן ס ע פ פּ ף צּ צ ץ

ق رش س ت

ק ר שׁ שׂ ת

بسم الله الملك

قد كان لعمري وسيلة [illegible] [illegible]

محمد [illegible] [illegible] [illegible] ۱۲۸۴

وقد حرر [illegible] [illegible] سنه